

مآخذ شاعر در آثار آئی

جلد دوم

مآخذ اشعار فارسی

الف - ث

تألیف
دکتر وحید رافعی

موسسه معارف جهانی

از انتشارات مؤسسه معارف بهائی

P. O. Box 65600

Dundas, Ontario

L9H 6y6, Canada

تلفن: ۶۲۸-۳۰۴۰ (۹۰۵)

فاکس: ۶۲۸-۳۲۷۶ (۹۰۵)

حق چاپ محفوظ ۱۵۲ بدیع، ۱۳۷۴ شمسی، ۱۹۹۵ میلادی

شماره بین‌المللی کتاب ISBN 1-896193-11-0

طرح، صفحه‌بندی و طبع از سیامک منجذب

خوشنویسی و طرح روی جلد از استاد امیر حسین تابناک

فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	مقدمه
۱۱	صورت حروف اختصاری میآخذ اشعار فارسی در آثار بهائی
۱۵	حرف الف
۱۶۹	حرف ب
۲۹۳	حرف پ
۳۱۷	حرف ت
۳۶۱	فهرست اهم کلمات ابیات و مصاربع
۳۸۳	فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان
۳۸۷	فهرست اعلام و اهم مواضع
۴۰۵	کتاب شناسی

مقدمه

در آثار طلعات مقدسه بهائی به وفور به آیات کتب مقدسه قبل، احادیث و اقوال انبیاء و ائمه اطهار، اشعار شعرای ترک، عرب و عجم و ضرائب الامثال سائره در دو زبان عربی و فارسی استشهاد شده است. در حقیقت برای اولین مرتبه در تاریخ ادیان الهی نه تنها کلام انبیاء بلکه بسیاری از افکار رشیکه و احساسات متعالیه و آراء و عقاید صائبه بعضی از ادباء و عرفاء بنام عرب و عجم و حتی پاره‌ای از کلمات نغز عامیانه متداول در بین اهل کوچه و بازار شرافت آنرا یافته است تا در آثار این دور صمدانی بصورت جزئی از عنصر کلام الهی درآید و نیز در آثار مبین این ظهور عظیم جلوه‌ای گسترده پیدا کند. آنچه از آثار گذشتگان، به مضمون و یا به عین عبارت، در آثار بهائی نقل گشته گیرائی و زیبایی و وسعتی شکفت‌انگیز به مفاهیم و مضامین مندرج در آثار بهائی داده است.

تعیین مآخذ آنچه از آثار گذشتگان در کتب و الواح و آثار بهائی نقل شده، کاری بسیار مهم و دقیق است و یکی از اساسی‌ترین زمینه‌های تحقیق در آثار بهائی را تشکیل می‌دهد، زیرا فهم بهتر آثار مبارکه‌ای که حاوی این قبیل منقولات می‌باشد در بسیاری از موارد موکول به شناسائی قائلین و منابع کلام آنها است و گاهی تنها با دانستن سوابق این سخنان است که می‌توان معنی و مفهوم دقیق آثار مبارکه را به وضوح دریافت. بنابراین، وجود این سخنان در آثار بهائی بخودی خود ایجاب می‌کند که صاحبان این اقوال شناخته شوند، مآخذ گفته‌هایشان تعیین گردد و سوابق ادبی و فکری گفته‌ها مشخص شود و با توجه به این نکات مطالعه دقیق آثار مبارکه صورت پذیرد.

در سال ۱۹۹۰ میلادی توفیق رفیق گشت و مآخذ و سوابق بعضی از ابیات عربی منقول در آثار مبارکه بهائی که تعیین شده بود طی جزوه‌ای در ۱۵۰ صفحه تحت عنوان مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد اول، مآخذ اشعار عربی به همت مؤسسه معارف بهائی در کانادا منتشر گردید. حال با نهایت مسرت مآخذ و سوابق اشعار فارسی منقول در آثار مبارکه بهائی را به دنباله مجلد اول در اختیار علاقمندان می‌گذارد و امیدوار است که مطبوع طبع دوستان راستان قرار گیرد. در مقدمه این اثر ذکر چند نکته ذیل حائز اهمیت است:

◆ نقل اشعار گذشتگان در آثار بهائی در وهله اول به قصد استشهاد صورت می‌گیرد تا بر استحکام و قدرت استدلال افزوده گردد و مخاطب را بر آن دارد تا مطلب مورد بحث را راحت‌تر بفهمد و بپذیرد و به مضمون آن دلالت گردد. نقل اشعار می‌تواند آرایش ادبی به کلام دهد و بر جذبه و شور آن بیفزاید، لحن کلام را جذاب‌تر کند، وزن خوش‌آیندی به آن دهد و طنین مطلب را در مذاق جان شیرین‌تر سازد. نقل اشعار این امکان را نیز فراهم می‌آورد که سخن بسیار در الفاظ معدود یک بیت و یا حتی یک مصرع به خواننده منتقل گردد و از نیاز مطلب به شرح و بسط بکاهد.

◆ در آثار بهائی اشعار شعراء گاه بطور مستقیم و با معرفی شاعر نقل شده و گاه بدون آنکه به نام گوینده تصریح شود مصرع یا بیتی نقل گردیده است. یافتن اشعاری که شاعر آن معلوم است مستلزم مراجعه به آثار شاعر و کتب تذکر است که با صرف وقتی چند معمولاً می‌توان شعر مورد نظر را پیدا نمود. اما اگر نام شاعر ذکر نشده باشد تعیین نام گوینده و محلّ و مآخذ شعر می‌تواند کاری بسیار دشوار باشد زیرا شعر و ادب فارسی را وسعتی نامحدود است که برای شناسائی آن باید عمرها صرف مطالعه و تحقیق شود.

◆ تعداد دقیق ابیاتی که از اشعار شعرای عرب و عجم در آثار بهائی نقل

شده بر نویسندگان معلوم نیست زیرا هنوز تمام آثار بهائی جمع و تدوین نگشته و این بنده حتی آثار مدوّن بهائی را به خاطر یافتن ابیات منقول در آنها بطور منظم و مرتّب مورد مطالعه و مذاقّه قرار نداده است. فقط در موقع مطالعه مجموعه‌های چاپی و خطّی آثار مبارکه، که به مقاصد و اهداف مختلف صورت گرفته، هر جا به اتفاق به بیت و یا مصرعی برخورد نموده آنرا استخراج و جمع‌آوری کرده و سپس در صدد یافتن مأخذ و منبع آن برآمده است. اگرچه نام گوینده و مأخذ تعدادی از ابیات استخراج شده هنوز بر این حقیر معلوم نیست اما قائلین بسیاری از ابیات مستخرجه را تعیین کرده و مأخذ اکثریت قریب به اتفاق آنها را مشخص ساخته است.

♦ نکته‌ای که در مطالعه اشعار منقول در آثار بهائی باید مورد دقت قرار گیرد آن است که در بعضی موارد مصرع و یا بیتی که در آثار بهائی نقل گشته لزوماً با آنچه در دیوان شعراء و کتب ادبی ثبت شده مطابقت لفظی ندارد زیرا بسیار بعید است که طلعات مقدّسه بهائی برای نقل بیتی از شعرای عرب و عجم به دیوان شاعر مورد نظر مراجعه و بیت مربوطه را به عین الفاظ از دیوان و یا مجموعه‌ای خاصّ نقل نموده باشند. آنچه بیشتر طبیعی به نظر می‌رسد آن است که در شرح و بسط مطالب هر جا بیت و یا مصرعی مناسب به ذهن رسیده نقل و بدان استشهاد شده و به این جهت گاهی حتی یک مصرع و یا بیت با تفاوت الفاظ در چند اثر مختلف نقل گشته است.

♦ نکته دیگری که درباره اشعار وارده در آثار مبارکه بهائی باید بیان شود آن است که طلعات مقدّسه بهائی ابیات و مصاریع منقول را در اکثر مواقع نظر به مضامین و مفاهیم مندرج در آنها نقل نموده‌اند و به ندرت ناظر به شاعر و سراینده بیت بوده‌اند.

♦ انتساب اشعار به چند شاعر مختلف و نحوه ثبت صحیح ابیات نیز از نکات عمده‌ای است که باید در این مطالعه مطمح نظر قرار گیرد زیرا در

مواردی چند اهل ادب یک بیت را به چند شاعر مختلف نسبت داده‌اند و آنرا در کتب مختلف به انواع مختلف ثبت نموده‌اند. مسئله انتساب اشعار و نحوه ثبت صحیح آنها از مسائل عمده و دقیق ادبی است و طبیعتاً ورود در این معرکه که فلان بیتی که به چند شاعر نسبت داده شده حقیقتاً از کدامیک از آنها می‌باشد و یا ثبت صحیح بیت چگونه باید باشد از حدود این مطالعه خارج بوده است. این نوع مطالعات که باید با صرف وقت و تحقیقی وسیع و منظم و عالمانه صورت گیرد می‌تواند موضوع مطالعاتی جداگانه در آینده باشد.

♦ نکته دیگری که توجه به آن لازم است آنکه گاهی ضرب‌المثلی در آثار مبارکه نقل گشته که عین و یا عبارتی شبیه به آن مصرعی از یک شعر است. در این موارد تعیین این مطلب که آیا آن ضرب‌المثل در شعر شاعری به نظم کشیده شده و یا شعری به السن و افواه درافتاده و بعداً حکم ضرب‌المثل یافته خود مطلبی دقیق و قابل مطالعه است. گو آنکه شاید در بسیاری از موارد نتوان به اطمینان گفت که قدمت از آن کدامیک بوده است.

با توجه به این چند نکته آنچه در این کتاب با بضاعتی مزجاء مطمح نظر نویسنده قرار گرفته ارائه نام شاعر و مأخذ شعر مورد نظر بوده و اگر بیت در کتابی موثق یافت شده به ارجاع خواننده به آن کتاب اکتفاء نموده و رعایت الاقدم فالاقدم را در ارائه مأخذ ضروری ندانسته است.

مطلبی که در اثر مطالعه این کتاب توجه خواننده بصیر را به خود معطوف خواهد داشت و احياناً مایه اعجاب او خواهد گشت وسعت و تنوع اشعاری است که در آثار مبارکه بهائی نقل گردیده است. ورود صدها بیت شعر فارسی در آثار بهائی، که این مجلد به ارائه ابیات مبتداء به الف تا ثاء آن اختصاص یافته (البته در ذیل حرف ثاء فعلاً شعری مندرج نشده است)، نشان‌دهنده ارتباط عمیق و وسیع آثار بهائی با ادبیات اصیل فارسی و مبین این حقیقت است که بهائیان ایرانی تا چه حد باید به اهمیت میراث عظیم

ادبی شعرای ایران وقوف یابند، آنرا گرامی بدانند، بر خود بیاند و بالاخره با شعر فارسی مؤانست و مؤالفت دائمی برقرار سازند. نقل ابیات عدیده از اساتید شعر فارسی نظیر حافظ و سعدی و صنایع عرفان اسلامی نظیر سنائی، عطار و مولوی نشان دهنده ارتباط ذهنی و زبانی طلعات مقدسه بهائی با ادیبانی است که آثارشان در ظل آراء و آثار مبارکه این ظهور می‌تواند مورد مطالعات تازه قرار گیرد. این ارتباط ضامن توالی تأثیر و گسترش نفوذ افکار ادبائی است که ادب و عرفان ایرانی را با نبوغ و ظرافت فکری و خلاقیت فطری خود غنی و جاودان نگه داشته‌اند و حال با انتشار آثار بهائی در سراسر عالم تجلیات آراء و افکار آنان امکان آنرا یافته است تا در مقیاسی بسیار وسیعتر در معرض مطالعه و دقت ملیونها نفری قرار گیرد که در جریان مطالعه آثار بهائی با آنان آشنائی می‌یابند. ورود گسترده شعر فارسی در آثار مبارکه بهائی و قصائد، غزلیات و ابیاتی که از قلم نفس شاعر و مبین امر بهائی عزّ صدور یافته مطالعه شعر و شاعری و تعمق در متون اصیل ادب فارسی را به عنوان عنصری اساسی در مطالعه معارف بهائی ایجاب می‌نماید.

نحوه عرضه مطالب در این کتاب آن خواهد بود که ابتداء مصارح و یا ابیات را به همان نحوی که در آثار بهائی نقل شده به ترتیب حروف الفبای کلمات اول مصرع و یا بیت ثبت خواهد نمود و بعد به نقل اثر یا آثار مبارکه‌ای که حاوی آن مصرع و یا بیت است خواهد پرداخت و سپس اسم شاعر و مأخذ شعر را تعیین خواهد کرد و سرانجام اگر توضیح مطلبی در باره اثر و یا شعر نقل شده ضرورت پیدا نماید به شرح آن مطالب نیز خواهد پرداخت.

در نقل آثار مبارکه‌ای که حاوی ابیات شعراء است سعی بر آن خواهد بود که از آثار مبارکه به اندازه کافی نقل شود تا هم زمینه مطلب و کیفیت نقل و استشهاد به شعر کاملاً مبرهن گردد و هم بر مندرجات آثار مبارکه

اطلاع کافی حاصل آید. نکته‌ای که در نقل آثار و الواح مبارکه باید به آن توجه داشت آن است که هر جا اثری از کتب مطبوعه بهائی نقل شده مأخذ آن به دقت ارائه گردیده اما در غالب مواردی که الواح و آثار مبارکه از مأخذ و منابع خطی استخراج شده نام و مشخصات مخاطب (اگر معلوم بوده) و مطلع لوح ثبت گردیده تا به شناساندن اثر کمک نموده باشد.

در ارائه سوابق مصارح و ابیات نیز ابیات قبل و بعد شعر منقول به تناسب مقام نقل خواهد شد تا مفاهیم بیت با توجه به ابیات دیگر کاملاً معلوم و واضح گردد. بدیهی است که اگر بیتی از فلان قصه مفصل مثنوی مولوی و یا فلان قصیده مطول خاقانی نقل شده باشد ارائه تمام ابیات قصه مولوی و یا قصیده خاقانی در این کتاب میسر نبوده و خواننده علاقمند باید برای مطالعه تمام ابیات به مأخذ مربوطه مراجعه نماید.

برای آنکه یافتن بیت و یا مصرع مورد نظر آسان باشد فهرست مبسوطی از لغات مهمه مصارح و ابیات تهیه شده و به آخر این کتاب اضافه گردیده است. خاصیت این فهرست آن است که اگر فردی یک کلمه از بیت و یا مصرعی را بخاطر داشته باشد می‌تواند با مراجعه به این فهرست تمام بیت را در کتاب پیدا نماید. مثلاً اگر شخصی بخواهد بیت «ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی - کین ره که تو میروی به ترکستان است» را در این کتاب پیدا نماید و آثار مبارکه‌ای را که محتوی این بیت است مطالعه کند و یا نام شاعر و مأخذ آنرا به دست آورد کافی است به یکی از کلمات «ره» یا «ترکستان» در «فهرست اهم کلمات ابیات و مصارح» رجوع کند. در این فهرست در مقابل کلمات «ره» و «ترکستان» نوشته شده است: (این ره که)، و این نشان دهنده آن است که برای یافتن بیت مورد نظر باید به ذیل «این ره که...» مراجعه شود. پس از حصول این اطلاع یافتن بیت آسان خواهد بود زیرا ابیات و مصارح چنان که گفته شد به ترتیب حروف الفبای کلمات اولشان در این کتاب درج شده‌اند. برای آنکه اطلاعاتی درباره

گوینده اشعار ارائه شده باشد در اولین مرتبه‌ای که شعری از شاعری نقل شده شرح حال مختصر او مذکور گشته و خواننده گرامی برای کسب اطلاعات بیشتر به چند مآخذ مهم درباره آن شاعر ارجاع گردیده است. واضح است که این کتاب جایی برای درج مفصل احوال و بحث مشروح درباره آثار شعراء نبوده است. برای آنکه محل درج شرح احوال شعراء معلوم شود صورت الفبائی اسامی و موضعی که شرح حال شاعران در آن مندرج گشته در پایان کتاب ارائه گردیده است. برای یافتن سریع مطالب و اسماء علم مندرج در این کتاب نیز فهرستی تحت عنوان «فهرست اعلام و اهم مواضع» تهیه و به انتهای کتاب افزوده شده است. این فهرست الفبائی خوانندگان گرامی را با مطالب و مندرجات این کتاب آشنا خواهد نمود و آنان را در یافتن سریع و دقیق مطالب و مواضع مهمه مساعدت خواهد کرد.

چون در این اثر به اسامی کتب عدیده به کرات اشاره خواهد شد و نقل مشخصات جامع هر کتاب در هر مورد ضرورت ندارد مشخصات کامل کتب و مآخذی که مورد رجوع و استفاده قرار گرفته تحت عنوان «کتاب‌شناسی» در انتهای این مجموعه درج گشته و در متن این اثر غالباً به ذکر عنوان اختصاری مآخذ و شماره صفحه و شماره جلد (اگر اثری در چند جلد بوده) اکتفاء شده است. خوانندگان گرامی برای وقوف از مشخصات کامل کتبی که مطالب و مندرجات آنها مورد نقل و استشهاد در این کتاب قرار گرفته باید به قسمت «کتاب‌شناسی» مراجعه فرمایند.

امید آنکه این مطالعه اهل تحقیق و تتبع در آثار مبارکه بهائی را سودمند واقع شود و با جمع‌آوری تمام مصارح و ابیات منقول در آثار مبارکه بهائی و عرضه مآخذ و سوابق آنها در طی مجلدات بعدی راه کمال پیماید و به تدریج با مطالعات وسیعتر و دقیقتر هر چه بیشتر بر غنای آن افزوده گردد.

وحید رافتی
مارچ ۱۹۹۴

صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

ب	بدیع ، تاریخ بدیع
ج	جلد
ط	طهران
ل م م	لجنة ملی محفظه آثار امری
م	میلادی - تاریخ میلادی
م م م	مؤسسه ملی مطبوعات امری
ن ک	نگاه کنید
ه ش	هجری شمسی
ه ق	هجری قمری

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی



حرف:

الف

آب در کوزه و گل تشنه لبان می گردند یار در خانه و گل گرد جهان می گردند

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای کرمان می فرمایند:

... ایرانیان به خواب کابوسی گرفتار و به نوهوسی مبتلا و غافل از این موهبت کبری و حال آنکه ایران مطلع شمس حقیقت است و مرکز سنوحات رحمانیه، آب در کوزه و گل تشنه لبان می گردند - یار در خانه و گل گرد جهان می گردند و تحری ما به الترقی می کنند و آرزوی عزت و حشمت عالم انسانی می نمایند ...

مکاتیب، ج ۳، ص ۳۴۸-۳۴۹

و حضرت عبدالبهاء در لوح مستر سیدنی اسپراک می فرمایند:

ای زنده به نسیم جنت ابهی آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید ... از جوانان محترم ایران مرقوم نموده بودی که در آن صفحات به تحصیل مشغولند من در حق آن جوانان به درگاه یزدان عجز و نیاز آرم که موفق بر مشاهده شمس حقیقت که از افق ایران طالع شده گردند یک بیت شعری در فارسی هست از برای آنان بخوانید، آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم - یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم. نهایت رعایت و احترام را از آن نورسیدگان ایران بدارید ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید نصرالله باقراوف چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه مشکین آن منجذب نور مبین وصول یافت ... آفتاب عزت ابدیه از افق ایران طلوع نموده و بر

جميع آفاق پرتو انداخته اعظم و افخم رجال در اقاليم سائره به
هوش آمده ولي ايرانيان مبهوت و سرگردان، آب در کوزه و ما تشنه
لبان مي گرديم - يار در خانه و ما دور جهان مي گرديم ...

گوينده بيت بر حقير معلوم نيست. علي اکبر دهخدا اين بيت را به
صورت «آب در کوزه و ما تشنه لبان مي گرديم - يار در خانه و ما گرد
جهان مي گرديم» در کتاب امثال و حکم خود نقل نموده و ابیات ذیل را
که نظير مفاهيم آن است شاهد آورده است:

سالها دل طلب جام جم از ما مي کرد آنچه خود داشت ز بيگانه تمنی مي کرد
حافظ

آنکه ما سرگشته اوئيم در دل بوده است دوری ما لاجرم از قرب منزل بوده است
ما عبث در سينه دريا نفس را سوختيم گوهر مقصود در دامان ساحل بوده است
صائب

امثال و حکم، ج ۱، ص ۸

بيت منقول در هر حال يادآور بيت سعدی در تقرير مجالس پنجگانه
است که فرمود:

عمرها در پی مقصود به جان گرديديم دوست در خانه و ما گرد جهان گرديديم
کليات سعدی، ص ۱۹

آدم و حوا کجا بود آن زمان که خدا افکند این زه در کمان

حضرت عبدالبهاء در لوح شیخ عبداللطیف معین الاسلام قاضی
می فرمایند:

اللهم یا واهب العطاء و کاشف الغطاء و المؤید علی الهدی ... باید
هیچ امری از عظمت و سلطنت حضرت کبریاء را محدود بحدود
نمود و فیض را مقطوع ندانست و فضل را ممنوع نشمرد چنانکه
صاحب مثنوی اشاره می نماید، آدم و حوا کجا بد آن زمان - که خدا
افکند این زه در کمان. موسی و عیسی کجا بد کافتاب - کشت
موجودات را می داد آب. گر بگویم زان بلغزد پای تو - ور نکویم
هیچ از آن ای وای تو. باری مقصود او چنان است که مظاهر
فیوضات نامتناهیة الهیه را نه اولی بوده و نه آخری خواهد بود و به
اندک تعمقی واضح و مشهود گردد که تحدید در جمیع شئون صفت
ممکنات است نه حضرت وجوب ...

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۱۴-۱۵

چنانچه اشاره فرموده اند ابیات از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی
چنین ثبت شده است:

موسی و عیسی کجا بُد کافتاب کِشتِ موجودات را می داد آب
آدم و حوا کجا بود آن زمان کی خدا افکند این زه در کمان
این سخن هم ناقص است و اَبترست آن سخن کی نیست ناقص آن سرست
گر بگوید زان بلغزد پایِ تو ور نکوید هیچ از آن ای وای تو

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷۵-۱۲۷۸

جلال‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد مولوی که به کرات به نام و آثار او در این مطالعه اشاره خواهیم نمود از مردم بلخ بود ولی در کودکی به علت حمله مغول به آسیای صغیر رفت و در قونیه مسکن گزید و در همانجا زیست و به سال ۶۷۲ هـ ق (۱۲۷۳ م) در قونیه رخت به سرای دیگر کشید و امروز مرقدش در این شهر محل زیارت پیروان و علاقمندان اوست.

مولوی را مولانا و ملا و ملای روم و رومی نیز می‌گویند. مولوی معارف اولیه را نزد پدرش آموخت، مدتی نیز در شام تلمذ کرد و چون به قونیه برگشت بساط تعلیم گسترده و به هدایت خلق پرداخت. در ایام قونیه، ملاقات مولوی با شمس‌الدین محمد بن علی تبریزی (شمس تبریزی) سبب انقلاب روحی و عرفانی مولوی گشت و شور و نشوری در او مایه گرفت که خلق مثنوی مستطاب را سبب گردید. مثنوی گرامی‌ترین و جامع‌ترین اثر عرفانی در حکمت، اخلاق و معارف روحانی اسلام به زبان فارسی است. مثنوی مولوی که در بحر رمل مسدس مقصور سروده شده شامل شش دفتر است و جمع ابیات آن به ۲۶۰۰۰ بیت بالغ می‌گردد.

غزلیات مولوی در دیوان او موسوم به دیوان شمس تبریزی جمع‌آوری شده است. دیوان شمس آینه تمام‌نمای شور و ذوق و عشق و جذبه یکی از نوادر عالم خلقت است. دیوان شمس و التهاب عواطف و زیبایی‌های شاعرانه و عارفانه مولوی در این دیوان قابل شرح و وصف نیست. درک رموز و جمال این اثر، تجربه صریح و بلاواسطه خواننده را اقتضاء می‌کند تا غزل مولوی را بخواند و خود هیجان روح و احساس مولوی را مستقیماً احساس نماید.

در آثار مبارکه بهائی به ابیات مولوی بیش از هر شاعر دیگری استشهاد شده و بعضی از ابیاتش شرح و تفسیر گردیده است. برای

ملاحظه شرح احوال و آثار مولوی می‌توان به چند اثر زیر مراجعه نمود:

* تاریخ ادبیات، ج ۳، بخش اول، ص ۴۴۸-۴۸۶.

* مولانا جلال‌الدین

* شکوه شمس

* زندگانی مولانا

آسمان می گفت آندم با زمین گر قیامت را ندیدستی ببین

نبیل اعظم زرنندی در شرح صعود جمال اقدس اهی چنین نوشته است که:

... در شورش آن محشر اکبر که جمیع اهالی عکا و قرای حول آن در صحرای حول قصر مبارک گریان و برسرزنان و وامصیبتاگویان این دو بیت مناسب حال و مطابق احوال است، چرخ بر خوانده قیامت نامه را - تا مجرّه بردریده جامه را. آسمان می گفت آندم با زمین -
گر قیامت را ندیدستی ببین ...

ایام تسعه، ص ۴۰۴

ابیات از مولوی و در دفتر سوم مثنوی چنین مذکور شده است:

آسمان می گفت آن دم با زمین	گر قیامت را ندیدستی ببین
عقل حیران که چه عشق است و چه حال	تا فراق او عجبتر یا وصال
چرخ بر خوانده قیامت نامه را	تا مجرّه بر دریده جامه را
با دو عالم عشق را بیگانگی	اندرو هفتاد و دو دیوانگی

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۱۶-۴۷۱۹

آشوب و فتنه در همه ذرات عالم است

حضرت عبدالبهاء در لوح عده‌ای از احبای خراسان چنین می‌فرمایند:

ای نفوس نفیسه نامه شما رسید و از مضمون نهایت شادمانی حاصل گردید ... عسرت زندگانی این ایام می‌دانید که چه طوفانی است ایران که ویران است بلکه جمیع اقالیم عالم در هم است. بقول شاعر، آشوب و فتنه در همه ذرات عالم است لهذا شما از این عسرت محزون مباشید ان مع العسر یسرا ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر که به تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۳۹ هـ ق مورخ است چنین می‌فرمایند:

ای جوان نورانی نامه که به تاریخ ۱۰ فبرواری ۱۹۲۱ مرقوم نموده بودید رسید ... از انقلاب مرقوم نموده بودید، آشوب در همه ذرات عالم است احبای الهی باید در نهایت تمکین و سکون و قرار باشند با هیچ حزبی از اهالی ایران کلفتی نداشته باشند با جمیع مهربان باشند و به نهایت قوت در آبادی ایران ویران بکوشند ...

مصرعی که نقل فرموده‌اند از بند اول مرثیه معروف محتشم کاشانی است که تمام آن بند چنین است:

باز این چه پوشورش است که در خلق عالم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
 این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
 گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب
 گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند
 خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 بی نفع صور خاسته تا عرش اعظم است
 کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
 گویا عزای اشرف اولاد آدم است
 پرورده کنار رسول خدا حسین ...

دیوان محتشم، ص ۲۸۰

محتشم کاشانی ملقب به شمس الشعرا و نامش کمال الدین بن میر احمد است. محتشم شاعر دربار طهماسب اول صفوی بود و به سال ۹۹۶ هـ ق (۱۵۸۷م) در کاشان از این عالم درگذشت. معروفیت محتشم بخاطر مدایح و مراثی او در نعت رسول اکرم و ائمه اطهار است. معروفترین مرثیه او ترکیب بندی است که از دوازده بند تشکیل شده و بند اول آن فوقاً نقل گردید. این مرثیه در وصف بلایا و مظالم وارده بر شهیدان کربلا در نهایت فصاحت و چیره دستی سروده شده است. برای ملاحظه شرح حال محتشم کاشانی به تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش دوم، ص ۷۹۲-۷۹۹ مراجعه فرمائید.

آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

ای یار مهربان در این انقلاب ایران سینه‌ای نمانده که هدف تیر
بلا نگشته و بنیانی نمانده که رخنه‌دار نشده بسا خاندان بی سر و
سامان شده و بسی جمعیت دلها پریشان گشته، آفتی بود آن شکار
افکن کزین صحرا گذشت. بنیاد استبداد بی‌داد برافتاد ولی بنیان
آزادی تا بحال استقرار نیافت...

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیراز که مصدر به عبارت: «ای
یاران عزیز عبدالبهاء جناب فاروقی بعد از زیارت عتبه مقدسه و طواف
مطاف ملاء اعلی ذهاباً و ایاباً وارد بر عبدالبهاء شد...» می‌باشد
شرحی در باره اعمال و افکار میرزا یحیی ازل مرقوم فرموده و از جمله به
تعدد زوجات او اشاره نموده و بعد چنین می‌فرمایند:

... این تزوجات متعدده بغداد است ماعدای زوجات طهران و
مازندران اگر تحقیق شود این بیت واضح و مشهود گردد، آفتی بود
آن شکار افکن کزین صحرا گذشت...

مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۴۰۵-۴۰۶

مصرعی که در الواح فوق نقل شده از نظیری نیشابوری است و تمام
غزل چنین است:

بی‌تودوشم در درازی چون شب یلدا گذشت آفتاب امروز چون برق از سرای ما گذشت
نیش‌خاری نیست کز خون‌شکاری سرخ نیست آفتی بود این شکار افکن کزین صحرا گذشت

جلوه‌اش نمود از بس محو رفتارش شدم ناله‌ام نشنید از بس گرم استغنا گذشت
 شوکت حسنش کسی را فرصت آهی نداد گرچه هر سو دادخواهی بود او تنها گذشت
 با پریشانی چه گویم صَوْلَتِ هجرش چه کرد بادِ یاسی آمد و بر دفتر دلها گذشت
 خواستی آشفته‌گی دستار بردن از سرش بس که سرمست و بخود مغروروی پروا گذشت
 کنج سخن، ج ۲، ص ۷۰

محمد حسین نظیری نیشابوری که یکی از غزلیات مشهور او نقل گردید اصلاً از مردم نیشابور بود اما بیشتر عمر خود را در احمدآباد گجرات گذرانید و در همان شهر به سال ۱۰۲۱ هـ ق (۱۶۱۲ م) چشم از جهان فرو بست. نظیری در ساختن قصیده و هکار بردن ترکیبات تازه و افکار ظریف شاعرانه در اشعارش مهارت و استادی بسیار نشان داده است. دیوان نظیری از جمله در طهران به سال ۱۳۴۰ هـ ش به طبع رسیده است. برای ملاحظه شرح حال و شرح و بسط مقام ادبی نظیری نیشابوری به تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش دوم، ص ۸۹۷-۹۱۶ رجوع فرمائید.

و نیز نگاه کنید به ذیل: «نوک خاری نیست...».

آفتی نبود بتر از ناشناخت

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب مشهدی احمد در ایواغلی می‌فرمایند:

هوالبهی ای مشتاق محبوب آفاق عاشقان مشتاقان یعنی مدعیان بسیار ولکن به وثاق معشوق پی نبردند، گفتند و شنیدند و نرسیدند تو به خلوت‌خانه دوست پی بردی و در دربار سلطان ملکوت بار یافتی و به جان شتافتی و یار مهربان را شناختی این شناسائی اعظم فضل رحمانی است، آفتی نبود بتر از ناشناخت. پس شکر کن و حمد نما. والبهاء علیک وعلى کلّ ثابت علی عهدالله. ع

مصرع از مولوی است و تمام بیت در مثنوی چنین است:

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت
یار را اغیار پنداری همی شادیی را نام بنهادی غمی
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱-۳۷۸۲

و نیز ن ک به ذیل: «تو بر یار و ندانی...».

آفرین بر دست و بر بازوش باد

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضاء خادمالله به تاریخ ۲۸ ذی حجه ۱۳۰۲ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

حمد حضرت قیومی را لایق و سزا که بعد از قائم بر امر قیام نمود قیامی که کلّ را از قیام منع نمود ... چون آفتاب حقیقت اشراق نمود و امواج بحر علم هویدا گشت زلزله آن نفوس را اخذ نمود و اضطراب احاطه کرد به شأنی که رشته عقلشان گسیخت و طیر ایمانشان طیران نمود نار بغضاء به شأنی احاطه کرد که اعمالهای فاسده را سوخت چه خوش ناری بود و چه خوش کاری، آفرین بر دست و بر بازوش باد ...

مجموعه آثار، شماره ۲۷، ص ۵۰۳

و نیز حضرت بهاءالله در اثری که به امضاء خادمالله که به تاریخ ۲۹ ربیع الاول سنه ۱۳۰۴ هـ ق مورخ است می فرمایند:

... عرض دیگر خدمت محبوب مکرم جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاءالله الاهی سلام و ثنا و تکبیر می رسانم فی الحقیقه در مکتوب به آن حضرت در تفکر و تدبّر و حزم و مشاهده عمل و عاقبت آن و امورات محدثه از آن خوب نوشته اند، آفرین بر دست و بر بازوش باد ...

حضرت بهاءالله در اثری که به امضاء میرزا آقاخان خادمالله به اعزاز جناب ورقاء عزّ صدور یافته نیز چنین می فرمایند:

حمد مقدّس از ذکر تقدیس و تنزیه و فوق آن بساط حضرت مقصودی را لایق و سزااست که گواه صدق اقوال اعمال را قرار فرمود ... یا محبوب فؤادی جنود روحانیه بیان در ذکر و ثنای رنا الرحمن صفوف هموم را درشکست و منهزم ساخت انهمزای که رجوعش بسیار مشکل به نظر می‌آید، آفرین بر دست و بر بازوش باد. ان‌شام‌الله در جمیع احوال یدالله مساعد و عین‌الله محافظ و قدرت‌الله حارس و طرف‌الله معین ...

و در اثری دیگر که به امضاء میرزا آقاخان خادم‌الله به تاریخ ۱۹ جمادی‌الاولی سنه ۱۳۰۵ هـ ق عزّ صدور یافته، جمال‌قدم خطاب به «اس - جناب آقا علی‌اکبر» چنین می‌فرمایند:

الحمد لله به عنایت حق جل جلاله ابواب رحمت و عنایت و حفظ گشاده و مفتوح ... مکرر نامه آن برادر مکرم رسید هر یک آیتی بود که از سلطان محبت فرستاده شد، هر مؤمن و مخلصی از عرف هر کلمه عرف خلوص و خضوع آن جناب را استشمام می‌نماید، آفرین بر دست و بر بازوت باد. نظمت علّت فرح و نثرت سبب سرور لسان می‌خواهد که لایق شکر نعمتهای الهی شود نعمتی فوق عرفانش نه جان را مانده باقیه بخشد و هیکل را قوت غالبه عطا نماید و از فضل و شفقت و کرمش این نعمت کبری را که فی‌الحقیقه مقدّس از وصف واصفین و ذکر ذاکرین است ...

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی نیاز در مصر چنین می‌فرمایند:

هو الله ای جناب نیاز بی‌نیاز از غیر خدا احسنت الف احسنت
که عبدالبهاء را مسرور و خوشنود نمودی و در میان یاران از هم

بریده را الفت و پیوند دادی، آفرین بر دست و بر بازوت باد. فرصت ندارم والا یک شرح کشاف در ستایش این خدمت مرقوم می‌نمودم ولی از کثرت مشاغل و شواغل و غوائل به‌جان عزیزت قسم که فرصت رقم ندارم ان‌شاءالله بقلم حب بر لوح قلب می‌نگارم والبهاء علیک و از الطاف غیبی روحانی محبوب حقیقی امیدوارم تأیید فرماید که در کل احوال و اوقات همت در وفاق و اتحاد جمیع احباء نمائی و چون در میان هر یک راتحه کلفتی بوزد فوراً عقد الفت بندی تا تأیید الهی از هر جهت احاطه نماید. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابوالفضائل گلپایگانی چنین می‌فرمایند:

یا ابی الفضائل دستخط‌های مفصله و نامه‌های مکمل در سفر نیورک از گرین عکا و نصایح واقعه و وصایای لازمه در محفل احباب و منزل مستر مکنات حرفاً به حرف ملاحظه گردید ... باری از قراری که جناب آقا میرزا احمد [سهراب] مرقوم نموده بودند امسال در گرین عکا خوب بساطی گسترده شد و علمی برپا گشت از اطراف و اکناف ملل مختلفه حاضر و آوازه امرالله گوش‌زد کل گردید. دلائل و براهین الهیه اقامه نمودید و در اقامه حجت پد بیضاء بنمودید ان‌شاءالله در سنه آتیه بهتر و خوشتر گردد. برکات هندی را اگر بتوانید بکلی منقلب به شطر الهی نمائید بسیار موافق، آفرین بر دست و بر بازوت باد ...

مصرعی که در آثار فوق به کرات نقل شده از مولوی و در حکایت موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی مندرج است. مولوی در وحی آمدن به موسی در عذر آن شبان چنین داد سخن داده است:

... عاقبت دریافت او را و بدید
هیچ آدابی و ترتیبی مجو
کفر تو دینست و دینت نور جان
ای مُعَافُ یَفْعَلُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ
گفت ای موسی از آن بگذشتهام
من ز سِدْرَةِ مُنْتَهٰی بگذشتهام
تازیانه بر زدی اسبم بگشت
مَحْرَمَ نَاسُوتِ مَا لِاهُوتِ بَادِ
حال من اکنون برون از گفتنتست
نقش می بینی که در آینه است
گفت مرّده ده که دستوری رسید
هر چه می خواهد دل تنگت بگو
ایمنی وز تو جهانی در امان
بی مُحَابَا رُو زبَان را برکشا
من کنون در خون دل آغشتهام
صد هزاران ساله ز آن سو رفتهام
گنبدی کرد و ز گردون بر گذشت
آفرین بر دست و بر بازوت باد
این چه می گویم نه احوال منست
نقشِ تُسْتِ آن نقشی آن آینه نیست ...
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸۲-۱۷۹۲

و نیز ن ک به ذیل: «محرم لاهوت تو...».

لوح اخیر جمال قدم که فوقاً نقل گردید به ظن قوی به اعزاز آقا
علی اکبر یزدی داماد حاجی عبدالرحیم یزدی عزّ صدور یافته و مقصود
از حروف «اس» مدینه اسکندریه در مصر می باشد .

برای ملاحظه سوابق اصطلاح «شرح کشاف» که در لوح جناب
حاجی نیاز مذکور شده به مقاله این عبد در مجله پیام بهائی، شماره
۱۰۷ (اکتبر ۱۹۸۸)، ص ۱۲-۱۳ مراجعه فرمائید .

مقصود از برکات هندی که ذکری از او در لوح جناب ابوالفضائل
بعمل آمده مولوی محمد برکت الله هندی است که در سال ۱۹۰۴م با
جناب ابوالفضائل گلپایگانی در مدرسه تاهستانه گرین ایگر در ایالت مین
امریکا شرکت داشت و سخنرانی هائی درباره حقایق اسلام ایراد نمود .
او از اتباع و دوستان نزدیک ادوارد براون بود و به امرالله اقبال نمود .

آفرین بر نظر پاک خطاپوشان باد

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا احمد سهراب که به تاریخ ۲۳ می ۱۹۰۷م عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

ای یار حقیقی من نامه‌های متعدّد مورّخ به چهارم ربیع‌الاول ۱۳۲۵ رسید ولی از کثرت مشاغل و غوائل و عدم فرصت مجبور بر اختصار در جوابم لهذا معذور دارید از مکاتیب متعدده که از پیش ارسال داشته بودید مرقوم نموده بودید که وصول یافته یا نه اکثری وصول یافت ولی بجان عزیزت قسم که فرصت تحریر جواب نشد امیدوارم هر وقت ممکن شود فرصتی یابم جواب مرقوم می‌نمایم شما در ارسال کوتاهی نفرمائید ای یار باصفا گروه مخالفان همواره ارض مقدّس را چنان منقلب و پریشان دارند که در اکثر اوقات باید به اصلاح فساد مشغول شوم، اگر یک روز تهاون و تغافل گردد ضرری شدید حاصل شود اکثر سبب عدم جواب مکاتیب اینست والا یک مکتوب شرق و غرب بی‌جواب نمی‌ماند و این را هم باید ملاحظه داشت که یک نفس مسجون تنها از عهده قرائت مکاتیب که متصل مثل باران می‌بارد برنیاید بناءً علیه یاران باید مهربان باشند و انصاف دهند من امیدم به عفو دوستانست نه توانائی خویش در هر صورت قصور حاصل است و عجز باهر، آفرین بر نظر پاک خطاپوشان باد ...

مصرعی که در این لوح به آن استشهاد شده از حافظ است و غزل ذیل حاوی آن می‌باشد:

صوفی ارباده باندازه خورد نوشش باد
 آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن
 پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
 شاه ترکان سخن مدعیان می شنود
 گرچه از کبر سخن بامن درویش نگفت
 چشمم از آینه داران خطّ و خالش گشت
 نرگس مست نوازش کن مردم دارش
 بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ

ور نه اندیشه این کار فراموشش باد
 دست با شاهد مقصود در آغوشش باد
 آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
 شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد
 جان فدای شکرین پسته خاموشش باد
 لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد
 خون عاشق بقدرح گر بخورد نوشش باد
 حلقه بندگی زلف تو در گوشش باد

دیوان حافظ، ص ۷۲

آمدیم ای شاه اینجا ما قُتق ای تو مهماندار سگان اُتق

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی می فرمایند :

هوالله ای سرگشته دشت و صحراء محبت الله اگرچه تبریز
تبخیز بود و اردبیل از باده بلایا و محن جامی لهریز آذربایجان
زنجیر و زندان بود و قزوین و زنجان اسپری در دست عوانان
سیه جان الحمدلله چون به طهران رسیدید از ظلم و عدوان رهیدید
و در دارالامان منزل و مأوی گزیدید در پناه شخص خطیری
مسکن نمودید و در مهمان خانه امیری وطن کردید که ملجاء فقرا
است و پناه ضعفا حصن حصین خائفانست و کھف متین مضطربان
فریادرس مظلومان است و حامی مطلق ستمدیدگان از نسائم گلشن
عرفان مشامی معطر دارد و از مشاهده آیات باهرات جلیل اکبر
بصری منور در ساحت نیر اعظم حقیقت ذکرش مذکور بود و به
عدالت و انصاف و مروت موصوف، آمدیم ای شاه اینجا ما قُتق - ای
تو مهماندار سگان اُتق. از خلق و خوی و احوال دلجوی و کشایش
روی آن حضرت تلافی چوب و چماق و ضرب و شتم و جرح اهل
نفاق شد ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۲-۲۲۴

بیتی که نقل فرموده اند از مولوی است و در دفتر پنجم مثنوی
چنین آمده است:

کافران مهمان پیغمبر شدند وقتِ شام ایشان به مسجد آمدند
 کآمدیم ای شاه ما اینجا قُنُقُ ای تو مهمان دارِ سُکَّانِ اَفُقُ
 بی‌نوائیم و رسیده ما ز دُور هین بیفشان بر سرِ ما فضل نور...
 مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴-۶۶

کلمه «قُنُقُ» در بیت منقول به زبان ترکی به معنی «مهمان» است. برای ملاحظه شرح مصائب و آلام وارده بر آقا سید اسدالله قمی در آذربایجان و مهمان‌نوازی «شخص خطیر» در طهران نک به کتاب آقای عزیزالله سلیمانی موسوم به مصابیح هدایت، ج ۶، ص ۴۲۹-۴۸۹.

مراد از «شخص خطیر» در لوح مبارکی که فوقاً نقل شد میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان است که به سال ۱۲۸۰ هـ ق (۱۸۶۳ م) متولد شد و در سنه ۱۳۲۵ هـ ق (۱۹۰۷ م) هنگامی که از مجلس شورای ملی خارج می‌شد بدست یکی از مجاهدین به قتل رسید. امین‌السلطان از سنه ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۵ م) تا ۱۳۱۳ هـ ق (۱۸۹۵ م) صدراعظم ناصرالدین شاه و از سال ۱۳۱۶ هـ ق (۱۸۹۸ م) تا سال ۱۳۲۱ هـ ق (۱۹۰۳ م) صدراعظم مظفرالدین شاه بود. حضرت عبدالبهاء اگر چه در این لوح صریحاً به نام او تصریح نفرموده‌اند اما صفات و کمالات امین‌السلطان را ستوده‌اند.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب صدر التواریخ در شرح حال میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان به کمالات او چنین شهادت داده است:

... از پاکی فطرتش، از علو همتش، از نظر بلندش، از دل مهربانش، از شرح صدرش، از قدر رفیعیش، از دست جوادش، از طبع رادش، از اغماضش، از کفایتش، از ادب و منش آدمیتش، از

منهل و مشرب عذب تمشیتش، از حُسن معاشرتش، از لطف
 محاورتش، از سعه اطلاع و تبحرّش، از اضائت رأی و تدبّرش، از
 ضمیر منیرش، از روان خبیرش، از محامد ذاتش از محاسن
 صفاتش، مختصر از آن همه نیکی‌ها، و کرم‌ها و بذل دینارها و
 درم‌ها چه گوئیم که شایسته آید و صاحب نظران را پسندیده
 نماید ...

صدر التواریخ، ص ۲۹۹

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

حضرت بهاءالله در لوح مبارکی که تمام آن ذیلاً نقل می‌گردد به ابیات مختلفه از جمله بیت فوق‌الذکر استشهاد فرموده‌اند. متن این لوح نفیس چنین است:

هوالله تعالی شأنه العزیز عرض می‌شود رقیمة کریمه عالی که مشعر بر صحت وجود مبارک بود مثل بشیر مصری مبشر شد و به کنعان معنوی که مدینه دل است واصل آمد رانحه وفا از این قمیص استشمام گشت فرح بخشید و راحت افزود عوالم حُزن در پیچید و بساط سرور مبسوط نمود محبت علم برافراخت و محنت سرپینداخت ولکن از اختصار مراسله گله رفته بود بلی دوستان بوستان حقیقی که در گلستان معنوی از صهبای الهی مدهوشند و از نغمه روحانی در خروش از هستی خود بی‌هوشند و از خمر رحمت در جوش به کم قانع نیستند و از بسیار به خمار نیابند دفاتر امکان نزدشان حکم حرفی دارد و دریای بیان پیششان حکم کأسی زیرا که از امکان عزلت گرفته‌اند و بلامکان خلوت گزیده‌اند خمار عشق را خم کفاف ندهد و حرارت شوق را یم نیفسرد این دو بیت در این مقام گفته شد.

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستورشیدانی درآید در خروش تا که این مخمور زانی برآید زین خمار
ماهی از آب سیر نشود و عاشق از معشوق کفایت نپذیرد حبیب
اگر هزار سال به جمال محبوب فائز شود به ساعتی پندارد و اگر

عمرها باده زلال از شهد وصال نوشد به دمی انگارد فرحشان از
 نثار دل و جانست و غمشان اشتغال به این و آن، مولوی می گوید،
 عاشقان جام فرح آنکه کشند که بدست خویش خوبانشان کشند
 باری این مرتبه که این نامه چون دفتر عاصیان تیره و چون روان
 مجرمان تار شده و از هر جرّمی دلالتی دارد و از هر جرّمی علامتی
 از غایت تطویل و مسلسل نویسی گویا تسلسل حکم دور یافته و در
 اول قدم مانده می ترسم باز کفایت نفرمائید و شکایت آغاز نمائید
 با اینکه خود سرکار شاهدید که ابواب مجالست مسدود نموده ام و
 سبیل مراسله مقطوع و به آن سرکار بر خلاف جمیع معمول شد و
 دیگر آنکه چه می توان گفت این ناس ناسپاس را می شناسید که چه
 مقدار حسد در دل دارند و چه مایه کینه در صدر پنهان نموده اند
 جز به کام نفس نفسی برنیارند و جز به هوی الهی نجویند چنانچه
 می فرماید افرایت من اتخذ الهه هواه، با همه این مراتب که نزد آن
 جناب مکشوف و مشهود است و از غیر آن سرکار مستور چگونه
 می تواند عندلیب الهی بر شاخساری معنوی نکته سراید و هدّد
 سبا از مدینه بقا ذکر نماید خموشیدن بهتر از خروشدن، عارفان
 جمال بدین مقال گوهر بیان سفته اند دو چیز از همه چیز خوش تر
 و دلکش تر است یکی دل سخن پذیر و دیگر سخن دلپذیر حال
 کدام دل از این طائفه جویم و از کدام گل رانحه این گل بویم
 ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة. معلوم
 است که نغمه معنوی را جز گوش حقیقی نشنود و طلعت جانان را
 جز چشم جان نبیند ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون
 بها، با اینکه حق بنفسه از باطل ممتاز است به مثل شمس از ظلّ
 معدومی چند دعوی وجود نموده اند و علم ظلم برافراخته اند با اینکه
 حرفی از بحر علم ننوشیده و نمی از یم حکمت بالفه نچشیده اند و
 با این خلوت گزینان مصر توحید نسبت می دهند آنچه را که خود به

آن لایق و سزاوارند ، الحاسد مفتاظ علی من لا ذنب له . ولكن به عنایت ربّانی دست ایشان کوتاه است و نخل قدرت صمدانی به غایت بلند . ای الله الا ان یتّم نوره ولو کره المشرکون ، مثنوی در این مقام خوب می گوید ،

ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل
 قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید ترا
 باری چه عرض کنم که نوای بلبل از زاغ معلوم است و ناله ورقآء از
 نعره کلاغ واضح و آشکار با اینکه جز خموشی شعاری ندارم و جز
 مستوری آثاری نخواهم این همه گفتگوهای بی معنی به میان آمد و
 حسرت اگر این طیر عراقی از نغمه های حجازی سخن راند و
 شاهباز الهی به شهنازهای قدس معنوی مجلس بیاراید و از نوای
 طیور بقا مخموران شیدا را به شعور آرد آنوقت معلوم می شود که این
 کمگشتگان چه قدر از مراتب بلند عرفان دور مانده اند گویا از
 بحر ایقان هیچ نصیب ندارند و به سرمنزل لقا که مقصود آفرینش
 است نرسیده اند ، ای بی نصیب گوشها و بی بهره دلها ان شاء الله به
 عنایت الهی و شرافت محمدی در شاطی بحر توحید مجتمع شویم و
 از شراب تجرید مرزوق گردیم تا دل از همه بگسلیم و به دوست
 درندیم .

حدیقه عرفان ، ص ۸۲-۸۵

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

هوالبهی ای مخمور خمر محبت الله قومی از باده خلاری پُر
 نشسته و سرورند لکن در بامداد در خمار و فتورند حزبی از خمر
 غرور مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهبای
 محبت الله در شور و نشورند و از باده معرفت الله در سرور و حبور

این نشئه نشوئه باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در حدائق الهیه پس اگر سرور باید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشئه مطلوب از خمر الهی و باده رحمانی مطلوب و مقبول، آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق - زان شراب معنوی ساقی همی بحری ییاز. جمیع نفوس را وصیت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتن میل می نماید؟ لا والله! عبدالبهاء عباس

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۸-۹

و نیز در لوحی دیگر حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

هو الاهی ای مخمور باده یوم عهد اگر بسته عهد و پیمانی پیمانۀ محبت الله به دست گیر و صهبای خمخانه الست را بنوش و بنوشان. آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری ییاز تا که این مستورشیدائی درآید درخروش تا که این مخمور تانی برآید زین خمار آن مست باده خمخانه ابهی حضرت مرتضی را ملاحظه نما روحی لدمه الاطهر فدا چنان پُر نشئه و مخمور بود که جسم مبارکش نیز متابعت روح نمود در سبیل الهی از دهن توپ به اوج اعلی شتافت روحی لجسمه فدا، این است شأن عاشقان جمال کبریاء، این است عزت قدیمه والهان روی جمال ابهی. ربّ و رجائی و منتهی املی انلنی كأس التی سقیمه بایادی رحمتک و ارزقنی من المائدة التی اطعمته من خوان عنایتک انک انت الکریم الفضال الرحیم وعبادک المخلصین ذا فضل عظیم ...

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۳۰۰-۳۰۱

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید نصرالله باقراوف در بادکوبه می فرمایند:

ای ثابت بر میثاق خبر وصول به محل مألوف واصل و در ظل ربّ

حنون محفوظ و مصون باشید آنجناب حامل اوراق کثیره شدند که اگر نشر گردد منشور آفاق شود با وجود این صفرای شما نشکست. آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق - زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار ...

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۵

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

... از مسکرات و دخان رهائی بخش و از افیون مورث جنون نجات و رهائی ده و به نفحات قدس مانوس کن تا نشأه از باده محبت الله یابند و فرح و سرور از انجذابات به ملکوت ابهی جویند چنانچه فرمودی آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق - زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار. ای یاران الهی ترک دخان و خمر وافیون به تجربه رسیده که چگونه سبب صحت و قوت و وسعت ادراک و شدت ذکاء و قوت اجسام است ...

مکاتیب، ج ۱، ص ۳۲۹-۳۳۰

ابیاتی که در چند اثر نقل و به آن استشهاد فرموده اند از قصیده «ساقی از غیب بقا» است که از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته و در کتاب مائده آسمانی، جلد چهارم (ص ۲۰۹-۲۱۱) به طبع رسیده است. چند بیت صدر این قصیده به شرح زیر است:

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار	تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار
آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق	زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار
تا که این مستور شیدائی درآید در خروش	تا که این مخمور رتانی برآید زین خمار
نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوز	پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه	کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
پای نه بر فرق ملک آنکه در آ در ظل فقر	تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار
گر خیال جان همی هستت بدل این جا میا	گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار

رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب کز نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار ...
مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰۹-۲۱۰

مراد از «حضرت مرتضی» که ذکر جمیل او در لوح مبارک حضرت
عبدالبهاء گذشت، جناب آقا مرتضی شهید سروسستانی است که برای
ملاحظه شرح حالش می‌توان به کواکب الدریه، ج ۱، ص ۴۸۷ و مقاله
آقای پرویز دادرسان در مجله ترانه امید، سال ۲۹، شماره اول
(۱۳۳ب)، ص ۲۱-۲۴ رجوع نمود.

اما در باره اشارات ادبی مندرج در لوح جمال‌قدم که در صدر
مطلب نقل گردید، به مقاله حقیر که در مجله عندلیب (شماره ۵۰،
بهار ۱۹۹۴م، ص ۲۰-۲۶) به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

حضرت بهاءالله در لوح شکرشکن می‌فرمایند:

... یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌اش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده،
فلوعاً لقاض ائی فی حکمه عجبا افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم.
بعضی حرفهای بی‌معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت،
آنچه در دل دارد از مکر و رموز پیش حق پیدا و رسوا همچو روز.
همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق «لا یعزب عن علمه من شیء» چگونه مستور ماند؟ ...

دریای دانش، ص ۱۴۸-۱۴۹

بیت منقول ناظر به بیت مولوی است که در حکایت «رد کردن معشوقه عذر عاشق را و تلبیس او را در روی او مالیدن» چنین آورده است:

در جوابش بر گشاد آن یار لب کز سوی ما روز سوی تُست شب
حیل‌های تیره اندر داوری پیش بینایان چرا می‌آوری
هرچ در دل داری از مکر و رموز پیش ما رسواست و پیدا همچو روز

گر پوشیمش ز بنده پَرورِی تو چرا بی‌رُوی از حد می‌بری
 مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۰-۲۲۳

در بیانی که از لوح شکرشکن نقل گردید مقصود از یکی از معتکفین که بعضی حرفهای بی‌معنی گفته به ظن قوی شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقین، و مقصود از آن شخصی که با دفتری حکایت و کتابی روایت به طهران رفته میرزا بزرگ‌خان قزوینی کاربرد از سفارت ایران در بغداد است.

شیخ عبدالحسین طهرانی به سال ۱۲۷۴ هـ ق (۱۸۵۷ م) از ایران به بغداد اعزام شد تا برای حفظ، تعمیر و توسعه مشاهد مشرفه شیعه در عراق اقدام نماید. شیخ عبدالحسین پس از انجام این امور در کاظمین مریض شد و در ۲۲ رمضان سنه ۱۲۸۶ هـ ق (۱۸۶۹ م) از این عالم درگذشت و قبرش در کربلا است. اما میرزا بزرگ‌خان قزوینی در سال ۱۲۷۶ هـ ق (۱۸۵۹ م) کاربرد از سفارت ایران در بغداد شد و با مساعدت شیخ عبدالحسین طهرانی به مخالفت با حضرت بهاء‌الله قیام نمود و با نشر اکاذیب و مفتربات و ارسال مکاتیب و لوایح به ایران برای دفع و اضمحلال جمال‌قدم مجدانه اقدام نمود. شرح اقدامات این دو نفر در آثار بهائی مفصلاً انعکاس یافته است، از جمله نک به رحیق مختوم، ج ۱، ص ۵۳۱-۵۳۲ و ج ۲، ص ۲۳-۲۹. جناب ابوالفضائل نیز در رساله اسکندریه به تفصیل به شرح شرارتهای این دو پرداخته‌اند. نک به کتاب رسائل و رقائم، ص ۶۵-۷۵.

برای ملاحظه شرحی در باره بیت «فطوعاً لقاض اتی...» نک به مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۴۹-۵۰.

آنچه مردم می‌کند بوزینه هم آن کند گز مرد بیند دم به دم

حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا آقای قائم مقامی می‌فرماید:

ای ثابت بر پیمان لوح مسطور رق منشور بود، اشارات بشارت بود
و تلویح عین تصریح... مسئله رقابت در نیمه شعبان مرقوم نموده
بودید ملا می‌گوید،

آنچه مردم می‌کند بوزینه هم آن کند گز مرد بیند دم به دم .
ورنه این زاغان دغل افروختند بانگِ بازان سپید آموختند .
بانگ هدهد گر بیاموزد قفا راز هدهدگو و پیغام سبا ...

ابیاتی که نقل فرموده‌اند از مولوی است که در دفتر اول مثنوی
چنین می‌فرماید:

کافران اندر مری بوزینه طبع آفتی آمد درون سینه طبع
هر چه مردم می‌کند بوزینه هم آن کند گز مرد بیند دم به دم
مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۱-۲۸۲

ابیات «ورنه این زاغان...» و «بانگ هدهد...» نیز در دفتر چهارم
مثنوی (بیت ۱۷۰۰-۱۷۰۱) مندرج است. و نیز نک به ذیل این ابیات.

مسئله «رقابت در نیمه شعبان» اشاره به رقابت گروه‌های مختلف
مردم شیعه در برگزار کردن مراسم جشن تولد قائم موهوم در نیمه شعبان
است.

آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو

حضرت بهاء‌الله در لوحی که مصدر به عبارت: «نقطه حمد و جوهر حمد» می‌باشد به این مصرع استشهاد فرموده‌اند. چون این اثر منبع مبارک حاوی مطالب بلند عرفانی و مملو از ابیات شعرای عرب و عجم است به نقل کامل آن در این مقام می‌پردازد و مأخذ و منبع هر یک از ابیات را در جای خود معین می‌سازد. این لوح در اوائل دوره بغداد در جواب سؤال ملا حامد از مسئله توحید عزّ صدور یافته و چنانچه خوانندگان گرامی ملاحظه خواهند فرمود در ضمن این اثر بسیار نفیس جمال اقدس ابهی به آیات و احادیث و اقوال عدیده نیز استشهاد فرموده‌اند. شرح و بسط مطالب این لوح و ارائه مأخذ جمیع منقولات و اشارات مندرج در آن ورای گنجایش این اوراق بوده و مطالعات مستقل دیگری را ایجاب می‌نماید. جمال‌قدم در این اثر مستطاب چنین می‌فرمایند:

نقطه حمد و جوهر حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت محبوبی است که برافراخت سموات وجود را به قدرت کامله خود و مزین فرمود او را به کواکب مشهوده به سلطان ازلیت خود تا کلّ شیء از ملکوت معلومات و جبروت مقدورات در مقام خود به نفس خود شهادت دهند به آنچه ملیک وجود بنفسه لِنفسه شهادت داده است قبل کلّ شیء بانه لا اله الا هو المهیمن المحبوب و شناخته او را هیچ شیء حقّ شناختن او و وصف ننموده او را احدی حقّ وصف او زیرا که کلّ آنچه مشهود گشته نیست مگر به حرفی از کلمه امر او که فرا گرفته هویتات امکان را و جمیع آنچه معلوم آمده

نیست مگر از نقطه قدرت او که احاطه نمود جوهریات اکوان را پس آنچه مخلوق گشته به نغمه از نغمات او چگونه تواند متصاعد شود بسوی سموات ازلیت او یا متعارج شود الی بهاء آت احدیت او، منزّه است ذات مقدّس او از هر جوهر مجردی و متعالی است طلعت منزّه او از هر نعت و ثنائی و بعد به اقتضای استوای سلطان عدل بر عرش رحمت و مکرمت خود خلق فرمود نقطه وجود و طلعت محمود را به صرف ابداع و مجرد اختراع که معبر شده به تعبیرات مختلفه که طلعت ازلیّه و قصبه لاهوتیه و نقطه اولیه و رنه و رقائیه و کلمه تامه شهودیه و هویت عمائیه کمونیه و وجهه احمدیه و محمدیه ذکر می‌نمایند.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید ببلبل به غزل خوانی مطرب به ترانه و همین است آیه لیس کمثلہ شیء که کلّ اقرار بر عجز نموده‌اند نزد ظهور معرفت او و اظهار فخر کرده‌اند به شیء از عنایت او و بعد نفس اشیاء را به او خلق فرمود و این همان نفس است که می‌فرماید من عرفها فقد عرف ربّه و من شهدها فقد وصل الی مولاه قسم به سلطان وجود و ملوک شهود که تا ممکن از شیء از مراتب نفس خود محجوبست در نار است و کدام نار است اعظم از این نار و کدام بعد است ابعد از این بُعد، تو بر یار و ندانی عشق باخت، نعم ما قال الشاعر،

ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزل و نلت الی المحبوب اول منزل و همین نفس همان فطرت اصلیه الهیه و کلیه ربانیه است که کلّ به او مخلوقند ولیکن از او محتجب و کلّ به او مقبلند ولیکن از او معرض، یارب به که بتوان گفت این نکته که در عالم رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجائی هو الذی تطلبونه و لاتجدونه و تشهدونه و لاتعرفونه اینست مقصود از آفرینش چنانچه می‌فرماید، اقم للذین حنیفا فطرة الله الّتی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذلك الذین القیم والاحضرت او

به هیچ ذکری موصوف نگردد و به هیچ وصفی موصوف نیاید ، اینکه در اخبار و آثار ذکر شده مکنسه‌ای است برای عباد و کلمه‌ای است برای انام و آلا ما قدروا الله حق قدره والارض جميعاً قبضته يوم القيمة والسّموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون . و همچنین می‌فرماید در حدیث کلّ ما میترمونه باو هامکم فی ادقّ معانیکم مخلوق مثلکم مردود الیکم . پس نیست از برای او دلیلی جز ذات مقدّس او و نه بسوی او سبیلی جز هویت منزّه او لم یزل بذات خود دلیل بوده و لایزال به نفس خود معروف گشته چنانچه نقطه سنا و طلعت بهاء روحی و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداء می‌فرماید در دعائی که به علی مرتضیٰ تعلیم فرموده یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسه مخلوقات و جلّ عن ملائمة کیفیاته ، و باز در مقام دیگر می‌فرماید بک عرفتك و انت دللتنی الیک و لولا انت لم ادر ما انت .

آنچه نی می‌گوید اندر این رباب گر بگویم من جهان گردد خراب
 با لب دمساز خود گرجفتمی همچو نی من گفتنیها گفتمی
 اینست کحل بصر مشتاقان و نور مردمک محبوبان اگر ذره از این
 اجزا که از زلال چشمه عنایت اخذ شده و با مهره محبت در هاون
 مودت سحوق و صلایه گشته بر چشم امکان رسد رنت و غنت و
 نادت و قالت ما هذا الا کحل عجاب آنچه می‌خواهم بیش از این
 زحمت ندهم و عروس مطلب را در حجاب کلمات ستر نمایم و
 محفوظ دارم لیکن او ساکن نگردد ، سر برآرد چون علم کاینک منم ،
 و می‌گوید بگو که محلّ گفتن است نه وقت لب فروستن ، که مستمع
 از اهل حال است نه مرد قال ، آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو ،

فاش می‌گو و برهنه گو که من می‌نخسبم با صنم در پیرهن
 لهذا عرض می‌شود که در مراتب وحدت و سلطان نزهت نه فصل
 می‌ماند و نه وصل و نه فرعی تا رجوع به اصل شود یک نغمه از

نعمات حمامه ازلّی و یک رنه از رنات دیک صمدی ذکر می‌نمایم تا نصیبی از عمر بری و قدر این نعمت ذکر داری اینست فقره آن فسبحانک اللهم یا الهی کلّ العباد ینزهونک عن غیرک و کلّ الانام یقدسونک عما سواک ولكن انی مع عجزی و فقری ما وجدت غیرک حتی انزهک عنه و ما شهدت سواک حتی اقدسک به فوعزتک کلّما طلبت دونک ما وجدته شیئا و کلّما اردت غیرک ما شهدته ابدًا . و در جای دیگر می‌فرماید ای‌کون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک عمیت عین لاتراک و متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدلّ علیک .

من چه گویم یک‌رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست باتو بی لب این زمان من نوبنو رازهای کهنه می‌گویم شنو گوش‌بی‌گوشی در ایندم برگشا بهر راز یفعل الله ما یشاء سه مقام از این مطلب ظاهر است یکی فصل دیگر وصل و ثالث رجوع و این از مراتب توحید دور است و بغایت بعید اگرچه این ذکر از آن حضرت از بابت حسنات الابرار سیئات المقرّین است ولیکن متغمّسین در لجه احدیت غیر او را نیابند تا ذکر نمایند و دون او را موجود ندانند تا به وصف درآرند اینست که می‌فرماید ربّ ادخلنی فی لجه بحر احدیتک این مقام را کرانی نیست و این بیان را کناری نه کجا این ذره معدومه و نقطه مفقوده که در هیچ جمع اسمی ندارد و در هیچ حلقه ذکریش نه، تواند از عهده برآید و یا اظهار مطلب نماید . این رتبه‌ای است که اولیت او عین آخریت است و ظاهریت او نفس باطنیت و کلّ الفاظ در این مقام لفظ واحدند و کلّ مختلفات اسم واحد و لایعلم احد کیف ذلک الا من اشهد الله خلق نفسه ،

سایه‌هائی که بود جویای نور نیست گرددچون کند نورش ظهور اندراین محضرخردهاشدز دست چون قلم اینجارسیدو شد شکست

پس همان به که از او طلب نمائیم که نصیبی از این رنه عنایت فرماید و قسمتی از این شربت مرحمت نماید تا از همه منقطع شویم و در وجود را از غیر او دریندیم و به سلطان عزت متمکن شویم و از ثمرات شجره مکرمت قسمت خوریم و از زلال عیون رأفت بنوشیم چنانچه می‌فرماید الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمة و السرور و تصیر ارواحنا معلقة بعز بهاء قدسک . پس توسل به او از همه مقامات اولی‌تر و ذکر حبه او از جمیع اذکار محبوب‌تر . ان یا طلعة العلم و وجهة الحلم .

گوش کن اکنون که عاشق می‌رسد بسته عشق او را به جبل من مسد اینست نداء عاشق سرور که در اجمه زبور ندا نموده عرض می‌نمایم که توسل عباد مکرمون معلوم گردد که به چه قسم تمسک بسته‌اند و نار حبه مشتعل فرموده‌اند لعل یجذبک نفحات القدس و یصلک الی مقام الانس ولكن به طرف مقصود ملاحظه فرمائید نه به نظره منسوخ زیرا که می‌فرماید و ما امرنا الاّ واحده در دعای کمیل این زیاد نخعی ذکر می‌فرماید که فقره آن اینست حتی یكون اعمالی و اورادی کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا . فو عزته یا نقطة الحمد لوتجد لذة ذلك المقام لن تغفل عنه ولو یقطعک اربا اینست فقرات آن که به عربی ترجمه شده فنعم یا الهی ما استرن بیفاء الداود فی حدیقة الزبور من تغنیات ورقاء الانجذاب عند زیارة طلعتک فیا طوبی بما توقدت نار احدیتک فی کینونیه ازلیتک الهی الهی لا تبعد عنی لان الشدائد بکلها احاطتنی الهی الهی لا تدعنی بنفسی لان المکاره باسرها اخذتنی و من زلال ثدی عنایتک فاشرنی لان الاعطاش باتمها احرقتنی و فی ظل جناحی رحمتک فاطلمنی لان الافتقار باعظمها مستنی و من اثمار شجرة ازلیتک فاطعمنی لان الضعف باکمله قرنتنی و فی ابهر الغفریه تلقاء تهیج حوت الجلال

فاغمسنی لان الخطایا باطودها اماتنی،

ای ایاز از درد تو گشتم چه مو ماندم از غصه تو قصه من بگو
 بس فسانه عشق تو خواندم بجان تو مرا کافسانه گشتستم بخوان
 خود تومی خوانی نه من ای مقتدی من که طور و توموسی این صدا
 بمصداق الجمال للجميل آنچه ذکر بدیع است از آن حضرتت آن
 ذکر الخیر انت اوله و آخره واصله و معدنه زیرا که جز تو مشهود
 نیست و غیر شما مذکور نه. حکایت کنند از عارف نوری که روزی
 در کنار گوری به کمال جدّ تفحص می‌نمود و تجسس می‌فرمود
 پرسیدند که چه می‌کنی فرمود که غیر آنچه مردم می‌کنند سائل را
 حیرت افزود و مجدّد مبالغه نمود بعد فرمود که ای برادر مردم خدا
 را جویند و نیابند و من غیر او را آنچه خواهم نیابم،
 این نفس جان دامنم برتافته بوی پیراهان یوسف یافته
 حیثذ لما انصعق قلمی ترکته و اقول سبحانک انی اکون من التائبین
 و من المستغفرین و الحمد لله ربّ العالمین.

حدیقه عرفان، ص ۱۱۰-۱۱۷

و حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا غلامعلی صهر حضرت بهلول
 قائم مقامی در سلطان آباد می‌فرمایند:

هو الله ای نورسیده باغ الهی الحمد لله که پرده دریدی و پرتو
 روی دلبر مهربان بدیدی و گلبانگ بلبل معانی شنیدی و از شهد
 محبت الله چشیدی و به کعبه مقصود رسیدی به شکرانه این نعماء
 زبان بگشا و ندای سبحان ربی الاهی بلند کن، از ضوضاء و
 غوغاء اعداء شعله بیشتر زن و قدم پیشتر نه از این عربده فتنه
 جویان نفعه رحمن منتشرتر گردد و معجزه آن نرگس فتان روشن تر
 شود جهان شب تار بود پُر انوار گشت و صحرای طور بود جلوه نور
 شد، آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو شرحش آسانست و شنیدن و

خواندندش سبب روح و ریحان ورقه منجذبه امه‌الله حرم محترمه
فاطمه سلطان را تحیت پُر عاطفت عبدالبهاء برسان و بگو ای
امه‌الله محبت‌الله اکلیل جلیست قدر این تاج وهاج را بدان
وعلیک التحیة والثناء . ع ع

مصرع «آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو» به صورت «هرچه می‌خواهد
دل تنگت بگو» در قصه موسی و شهبان در دفتر دوم مثنوی آمده است:
عاقبت دریافت او را و بدید گفت مژده ده که دستوری رسید
هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو
کفر تو دینست و دینت نور جان ایمنی وز تو جهانی در امان
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸۲-۱۷۸۵

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شریعتمدار نیز مصرع مزبور را به
صورت «هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو» نقل فرموده‌اند، نک به مآخذ
اشعار، ج ۱، ص ۱۱۵.

آنچه نی می گوید اندر این رباب گر بگویم من جهان گردد خراب

حضرت بهاءالله در لوح مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» که تمام آن در ذیل «آنچه می خواهد دل تنکت بگو» نقل شده به دو بیت ذیل استشهاد فرموده اند:

... آنچه نی می گوید اندر این رباب گر بگویم من جهان گردد خراب
با لب دمساز خود گر جفتمی هم چو نی من گفتنی ها گفتمی...

بیت «آنچه نی می گوید...» در مثنوی طبع نیکلسون نیامده اما مطابق مندرجات کشف الایات مثنوی موسوم به از دریا به دریا (ج ۲، ص ۱۴۵، ذیل «جهان گردد خراب») که به همت استاد محمد تقی جعفری تهیه و طبع شده بیت مزبور در دفتر اول مثنوی طبع رضائی (ص ۲، سطر ۱۸) و نیز در مثنوی طبع جعفری (ج ۱، ص ۴، سطر ۹) مندرج گردیده است. اما بیت دوم در دفتر اول مثنوی به صورت زیر آمده است:

با لب دمساز خود گر جفتمی همچو نی من گفتنیها گفتمی
مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۷

آن خطباتی که گفت آندم نبی گر زند بر شب برآید از شبی

حضرت بهاءالله در لوح معروف به لوح استنطاق می فرمایند:

... باری عجب روزی و عجایب وقتی بوده در بعضی از ناس شمس
کلمة الله اشراق نموده اظهار محبت نمودند فی الحقیقه این عبد از
ذکر بیانات رحمانی عاجز است. صاحب مثنوی ذکری نموده
مناسب این مقام است:

<p>آن خطباتی که گفت آندم نبی روز روشن گردد آن شب چون صباح خود تو دانی کآفتاب اندر حمل هم تو می دانی که آن آب زلال</p>	<p>گر زند بر شب برآید از شبی من ندانم گفت باز آن اصطلاح می چه گوید باریا حین بی دغل [کذا] می چه گوید باریا حین با نهال ...</p>
---	--

مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۴۳-۲۴۴

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادم الله به اعزاز «اس - محبوبی حضرت حاجی آقا محمد» عز صدور یافته و به تاریخ ربیع الاول سنه ۱۳۰۳ هـ ق مورخ است، چنین می فرمایند:

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که به یک اشراق آفاق
نفاق را به نور توحید و اتفاق منور فرمود ... عصر یوم گذشته امام
وجه حاضر مخصوص ذکر آن ارض را می فرمودند به شأنی ذکر از
مطلع ظاهر که هر نفسی اراده توجه آن شطر نمود یعنی قلباً واحداً
بعد واحد را ذکر فرمودند نیکوست این ابیات در این مقام:

<p>آن خطباتی که گفت آندم ولی روز روشن گردد آن شب چون صباح</p>	<p>گر زند بر شب برآید از شبی من نتانم گفت باز آن اصطلاح</p>
---	---

خود تودانى كآفتاب اندر حمل مى چه گوید بارياحین بادغل [كذا]
 هم تو مى دانی كه آن آب زلال مى چه گوید با رياحین با نهال
 بیش از این گفتن مرادستور نیست بحرراگنجایش اندرجوی نیست
 صد هزار حمد و شكر مقصود عالمیان را كه عنایت فرمود و كرم
 نمود و این فانی و دوستان را در ظلّ عنایت خود مأوی داد و محل
 بخشید ...

چهار بیت اول منقول در اثر فوق از مولوی است و در مثنوی چنین
 مذکور شده است:

آن خطاباتى كه گفت آن دم نبی كز زند بر شب برآید از شبی
 روز روشن گردد آن شب چون صباح من نتوانم باز گفت آن اصطلاح
 خود تو دانی كآفتابی در حمل تا چه گوید با نبات و با دقل
 خود تو دانی هم كه آن آب زلال مى چه گوید با رياحین و نهال
 مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۰۶۶-۱۰۶۹

بیت اخیر در لوح مبارک یعنی «بیش از این گفتن ...» نیز از مولوی
 است و در دفتر اول مثنوی این طور ثبت شده است:

بیش از این با خلق گفتن روی نیست بحر را گنجائی اندر جوی نیست
 مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۱۰

لوح مبارکی كه فقره‌ای از آن نقل گردید به ظن قوی به اعزاز جناب
 حاجی محمد یزدی ابن حاجی عبدالرحیم یزدی عزّ صدور یافته و مراد
 از حروف «اس» مدینه اسکندریه است.

و نیز ن ک به ذیل: «خود تو میدانی ...».

آن سفر کرده که صد قافله دل همزه اوست
هرکجا هست خدایا به سلامت دارش

ن ک به ذیل: «هرکجا هست...».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ
مُرَادُكَ مِنْ قَفَلَةِ دَلِّ هَمْزِهِ

آن که دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

این بیت در تاریخ نبیل زرنندی آمده است. نبیل زرنندی در شرح شهادت سلیمان‌خان که شمع آجین و در طهران به شهادت رسید چنین مرقوم داشته است:

... کار شمع آجین تمام شد. سلیمان‌خان از جا برخاست با قامتی راست مانند سرو خرامان براه افتاد. از میان صفوف جمعیت می‌گذشت، هرچند قدم می‌ایستاد و به مردم می‌گفت شکر خدا را که به آرزوی دل و جان رسیدم و تاج شهادت بر سر نهادم. ببینید محبت باب چه آتشی در دل من افروخته و دست قدرت او چگونه فدائیان خود را به میدان جانبازی می‌فرستد. یکی از شمع‌ها که نزدیک بود تمام شود نظر سلیمان‌خان را جلب کرد بصدای بلند گفت آنکه این آتش را در قلب من افروخته کاش اینجا حاضر بود و مرا می‌دید.

آنکه دائم هوس سوختن ما می‌کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد

خیال نکنید من از باده این جهانی مست شده‌ام. محبت محبوب بی‌همتا سراپای مرا گرفته، روح مرا تسخیر نموده و این توانائی و قدرت را به من عطا کرده که جمیع سلاطین و ملوک آرزوی چنین موهبتی را دارند و به حال من غبطه می‌خورند...

مطالع الانوار، ص ۶۵۵-۶۵۶

این بیت بنا به تصریح کتاب گلچین جهانیانی (ص ۱۷۵) از

طاهری نائینی است. مشفق کاشانی که مقاله‌ای تحت عنوان «گویندگان شعرهای مشهور» در مجله کیهان فرهنگی منتشر نموده بیت مزبور را به استناد کتاب گلشن معانی تألیف علی نظمی تبریزی (طهران: خیام، ص ۷۰-۷۱) نقل کرده و در باره آن شرح ذیل را مرقوم داشته است:

آنکه دائم هوس سوختن مامی کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
این بیت از ملاطاهری - شاعر زمان صفویه - است که به نوشته
بعضی از تذکره‌نویسان هنگامی که شاه عباس در زمستان، در کنار
بخاری به عللی با آتش‌کش سرخ شده لب و دهان ملاطاهری را
سوزانده فی‌البداهه سروده و خوانده است و بعداً ابیاتی به بیت مورد
بحث اضافه کرده است که در زیر می‌آید:

آنکه دایم هوس سوختن مامی کرد کاش می‌آمد و از دور تماشا می‌کرد
خوش‌ترازگریه یعقوب بر اهل صفا ناله نیم شبانی که زلیخا می‌کرد
کوه و صحرا بر مجنون ننماید فرقی هر کجا بود نظر، بر رخ لیلا می‌کرد

کیهان فرهنگی، سال ۴، شماره ۲، ص ۱۹

برای ملاحظه مآخذ شرح احوال طاهری نائینی یا بنا به قول
دیوان بیگی «طاهر نائینی» به کتاب حدیقه الشعرا، ج ۲، ص ۱۰۹۵
مراجعه فرمائید.

آن یکی عاشق به پیش یار خود می نمود از خدمت و از کار خود

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین
اردکانی می فرمایند:

ای امین عبدالبهاء نامه شما که به تاریخ هشتم رمضان ۱۳۲۵
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... ای امین عبدالبهاء با وجود
نقاہت و عدم مهلت و قلت فرصت جمیع مکاتیبی که خواسته بودید
مرقوم گردید و ارسال می شود فقره اخیره که در نامه مرقوم نموده
بودی سبب بهجت و سرور شد ملای رومی می گوید:

آن یکی عاشق به پیش یار خود می نمود از خدمت و از کار خود
نه از برای منی بل می نمود بردرستی محبت صد شهود
گر در آتش رفت باید چون خلیل ورچو یحیی می کنی خونم سبیل
ورچو یوسف چاه و زندانم کنی ور ز فقرم عیسی مریم کنی
سرنگردانم نگردم از تو من بهر فرمان تو دارم جان و تن
تو نیز الحمد لله چاه و زندان دیدی و اسیر غل و زنجیر شدی و در
آتش مصائب و رزایا سوختی و یاران را صبر و تحمل آموختی و در
هر دم از سبیل کردن خون خویش نگریختی و به حضرت مسیح در
فقر و فنا پیروی نمودی و هذا من فضل محبوبک الابهی و موهبة
رتک الاعلی و علیک البهائ الابهی . ع ع

ابیات ملای رومی که در لوح فوق نقل شده از دفتر پنجم مثنوی
است . مولوی چنین می فرماید:

آن یکی عاشق به پیش یار خود می شمرد از خدمت و از کار خود

کز برای تو چنین کردم چنان
مال رفت و زور رفت و نام رفت
هیچ صُبحم خفته یا خندان نیافت
آنچ او نوشیده بود از تلخ و دُرد
نه از برای منتی بل می نمود
عاقلان را یک اشارت بس بود

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴۲-۱۲۴۸

ابیات «گر در آتش رفت باید چون خلیل...» که در لوح مبارک فوق نقل شده در مثنوی طبع نیکلسون نیامده، اما در کلیات مثنوی معنوی به شرح ذیل مندرج است:

گر در آتش رفت باید چون خلیل
ور چو یحیی می کنی خونم سبیل
ور چو یوسف چاه و زندانم کنی
ور ز فقرم عیسی مریم کنی
رخ نگردانم نگردم از تو من
بهر فرمان تو دارم جان و تن

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۸۸۲

و نیز نک به ذیل: «گر در آتش رفت...».

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل رواق طاق معیشت چه سربلند و چه پست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب لسان حضور می‌فرمایند:

... به اینگونه وقایع مؤلمه اعتناء نباید نمود بلکه نظر باید به ملکوت احدیت گردد و نتایج در عاقبت اگر از حیات بشر نتیجه مطلوبه حاصل گردد سرور اندر سرور است ولو در هر دمی هدف سهام موفور گردد و اگر چنانچه از وجود سودی نه حُزن اندر حُزنست ولو ایام و اوقات مسعود و مشکور باشد این جوهر مطلب است هذا هو الحق، بقول شاعر:

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل رواق طاق معیشت چه سربلند و چه پست
غیر از نشأه دنیوی سرمستان جام الهی را نشأه دیگر است و
منجذبان دلبر آسمانی را ولهی دیگر، امیدوارم که کلّ مورد این
فیوضات گردیم و مورد آثار ملکوت رب الآیات و علیک التحیة
والثناء . ع ع

بشارة النور، ص ۳۱۸

بیت از حافظ است و غزل شامل آن چنین است:

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست	صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست
اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود	بین که جام زجاجی چه طرفه اش شکست
بیار باده که در بارگاه استغنا	چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست
ازین رباط دو در چون ضرورتست رحیل	رواق و طاق معیشت چه سربلند و چه پست
مقام عیش میسر نمی‌شود بی رنج	بلی به حکم بلا بسته‌اند عهد الست
بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش	که نیستیست سرانجام هر کمال که هست

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طبر بیاد رفت و ازخواجه هیچ طرف نبست
 به بال و پر مرواز ره که تیر پر تابی هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست
 زبان کلک تو حافظ چه شکر آن گوید که گفته سخت می‌برند دست به دست
 دیوان حافظ، ص ۱۹

شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین شیرازی متخلص و معروف به حافظ
 شیرازی و لسان‌الغیب از بزرگترین شعرای ایران و غزل‌سرای ناموری
 است که در طی قرون متمادی در ظرافت فکر و قدرت تعبیر و لطافت
 شعر هم‌تا نیافته است. حافظ در سال ۷۲۶ هـ ق (۱۳۲۵ م) در شیراز
 متولد شد، پدر را در طفولیت از دست داد و با فقر و فاقه به تحصیل
 علوم رایج و سیر در مقامات بلند عرفانی پرداخت. قرآن را از حفظ
 نمود و «حافظ» را که نشانی از حفظ قرآن در سینه بود تخلص خویش
 کرد. حافظ در ایام حیات خود اشتهار یافت و مورد توجه و احترام
 امراء و سلاطین عصر خویش بود. استادی بلامنازع حافظ در
 غزل‌سرایی است. غزل حافظ شورانگیز، جذّاب، روان و مملو از افکار
 و مفاهیم بلند عرفانی است و لذا به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شده
 و مشهور است. بسیاری از ادباء و اهل فن غزلیات حافظ را شرح و
 بسط و توضیح و تفسیر کرده‌اند.

در بین ایرانیان حافظ مقامی مخصوص دارد و به این علت شاید
 بیشتر از هر شاعر دیگری دیوانش به کرات به چاپ رسیده و در خانه
 کمتر اهل دلی است که نسخه‌ای از دیوان حافظ موجود نباشد. اشعار
 حافظ اگر چه شامل قصیده، رباعی و مثنوی است اما اشتهار خاص
 حافظ مدیون غزلیات ناب اوست. حافظ در سال ۷۹۱ هـ ق (۱۳۸۸ م) در
 شیراز به درود حیات گفت و مقبره‌اش در حافظیه زیارتگاه اهل شعر و
 عرفان است.

چنانچه خواهیم دید اشعار حافظ به کرات در آثار مبارکه بهائی نقل گردیده است. جمال‌قدم بعضی از ابیات یکی از غزلیات او را شرح و تفسیر فرموده‌اند و تفسیر مزبور در ضمن مقاله این عبد تحت عنوان «نگاهی به چند زمینه از تجلی ادب پارسی در آثار بهائی» در کتاب خوشه‌ها، ج ۱، ص ۶۵-۸۰ به طبع رسیده است.

برای ملاحظه صورت کتب و مقالات و مطالعاتی که درباره حافظ بعمل آمده و نیز برای اطلاع از نسخ مختلفه چاپی و خطی دیوان حافظ و ترجمه‌های آن به زبانهای مختلفه عالم نک به کتاب کتاب‌شناسی حافظ. در مقاله ناصر امیرفرهنگی تحت عنوان «منابع و مآخذ حافظ‌شناسی» (کیهان فرهنگی، سال ۵، شماره ۸، آبان ۱۳۶۷، ص ۶۶-۶۹) نیز گزیده مهمترین مطالعاتی که در باره حافظ و اشعار او بعمل آمده اجمالاً نقد و معرفی گردیده است.

از برای حق صحبت سالها باز گو حالی از آن خوشحالا

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

ای یاران حقیقی الواح مسطوره و اوراق منشوره و اسماء مذکوره
کلّ به بقعه مبارکه واصل، ملاحظه گردید... ای یاران جنبش و
حرکتی خود را به روایات و حکایات متزلزلین میثاق مشغول ننمائید
چه که اضغاث و احلام است و مقالات صبیان، از ثابتین بگوئید و
سبیل راسخین بیوئید،

از برای حق صحبت سالها باز گو حالی از آن خوشحالا

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۴-۵

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

این نَفَس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست
از برای حقّ صحبت سالها باز گو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵-۱۲۷

این بیت را جمال‌قدم در چهاروا دی نیز نقل فرموده‌اند (آثار، ج ۳، ص ۱۵۱). نک به ذیل: «بوی جانی سوی...».

از تو ای بی نقش با چندین صور هم مشبه هم موحد خیره سر

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

... خلاصه مقصد صنادید متصوفه اینست که مقصود از وجود
مایتحقق به الاشیاء است، و آن واحد است، و آن مجهول النعت
است، و غیب منیع است و منقطع وجدانیست. ولی باز معتقد به
دو رتبه هستند، حق و خلق. و حق را دو مرتبه قائلند، رتبه
تنزیه و تقدیس و لیس کمثلہ شیء، و رتبه تشبیه و تمثیل و
هوالسمیع العلیم، چنانچه ملا می گوید:

از تو ای بی نقش با چندین صور هم مشبه هم موحد خیره سر
که مشبه را موحد می کنی که موحد را به حیرت سر زنی
تونه این باشی نه آن در ذات خویش ای برون از و همها و از پیش پیش
که تو را گوید به مستی بوالحسن یا صغیر السن یا رطب البدن
باری مقصودش این است که تو را دو تجلی است، یکی بلاواسطه
یکی مع الواسطه. چون بدون واسطه یعنی بلامجالی و مرایا تجلی بر
مشبه نمائی او را موحد می نمائی و چون بر موحد تجلی به واسطه
مرایا و مجالی می نمائی موحد مشبه می کنی به درجهئی که موحد
ترا یا صغیر السن یا رطب البدن خطاب می نماید ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۳۵۷-۳۵۸

چنانچه فرموده اند ابیات از مولوی است و در مثنوی به ترتیب ذیل
آمده است:

تو نه این باشی نه آن در ذاتِ خویش
 روح با علمست و با عقلست یار
 از تو ای بی‌نقش با چندین صُور
 گه مُشَبِّه را مُوَحِّد می‌کند
 گه مُشَبِّه هم مُوَحِّد هم مُوَحِّد خیره‌سر
 گه مُوَحِّد را صُور ره می‌زند
 گه ترا گوید ز مستی بُو الْحَسَن
 یا صَغِيرَ السِّنِّ یا رَطْبَ الْبَدَنِ
 یا فزون از وهما و ز بیش بیش
 روح را با تازی و تُرکی چه کار

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۵-۵۹

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند:

... فضل به مقامی است که آنچه اسامی تلقاء وجه عرض شد حیا
میتا از سماء مشیت لوح امنع اقدس مخصوص هر یک نازل،
از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید
روح العالم لفضله الفداء ...

آثار، ج ۷، ص ۴۰

و حضرت بهاء‌الله در لوحی که به امضاء میرزا آقاخان خادم‌الله به تاریخ
دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

لله الحمد هر مقبلی به اجر خود فائز بل فوق آن و هر مستقیمی به
مکافات خود مزین اکثری از دوستان در منازل و محافل خود
معتکف و حق جل جلاله در سجن مع احزان وارده و ظهور امورات
غیر مرضیه در لیالی و ایام به ذکر احبای خود مشغول ذکری که فنا
او را نبیند و تغییر او را اخذ نکند به قول جناب شیخ معروف
علیه رحمة‌الله و غفرانه،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید
قسم به آفتاب حقیقت اگر جمیع عالم به دوام ملک و ملکوت به
شکر و حمد ناطق شوند قابل یک حرف که از قلم اعلی جاری
می‌شود نبوده و نیستند ...

مجموعه آثار، شماره ۱۵، ص ۱۰۵

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی که به اعزاز حاجی میرزا ابوالحسن امین
اردکانی به امضای میرزا آقاخان خادم‌الله در تاریخ ۲۸ ربیع‌الاول سنه

۱۲۹۷ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذي فتح باب الظهور بمفتاح اسمه الاعز الاقدس
الابهى... چه مقدار از ملوک و امراء و وزراء و علما و عرفا که از
حسرت اصفاء کلمه الهی از دار فانی رحلت نمودند و آن جناب در
غیاب و حضور مکرراً به آن فائز شده،

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید ...

مجموعه آثار، شماره ۲۸، ص ۶۱

بیت از سعدی است و در صدر دیباچه او بر گلستان چنین آمده
است:

منت خدای را عزّ و جل، که طاعتش موجب قربتست و به شکر
اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود معد حیاتست و چون
بر می آید مفرّح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر
هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید
اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور.

بنده همان به که زتقصیرخویش عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد ...

کلیات سعدی، ص ۶۸

سعدی که قطعه کوتاهی از گلستان او نقل گردید نامش
مشرف الدین بن مصلح الدین سعدی است و از نامورترین ادبای زبان
فارسی محسوب می گردد. سعدی در اوایل قرن هفتم هجری در شیراز
تولد یافت. ایام جوانی را در مدرسه نظامیه بغداد به کسب علوم
پرداخت و سپس در صفحات عراق، شام و حجاز، سیر و سفر کرد و
بعد از مراجعت به شیراز بوستان را به سال ۶۵۵ هـ ق (۱۲۵۷م) و
گلستان را به سال ۶۵۶ هـ ق (۱۲۵۸م) تحریر نمود و سرانجام در حدود

سال ۶۹۲ هـ ق (۱۲۹۲ م) در شیراز عالم فانی را وداع نمود .

کلام سعدی در فصاحت، بلاغت، روانی، لطافت و سادگی سرآمد کلام ادبی در زبان فارسی در طی قرون و اعصار بوده است. سعدی در اندرزگوئی، ارائه حکم، مواعظ و امثله و قصص اخلاقی و اجتماعی و سرودن غزل عاشقانه از هر شاعر دیگری گوی سبقت را ربوده است. نثر منسجم، جذاب و روان سعدی در گلستان قطعاً بهترین نمونه نثر فارسی محسوب است و آثار نظم و نثر سعدی از قرن هفتم هجری به بعد همواره محل توجه و تقلید اهل ادب قرار گرفته است. کلیات سعدی شامل گلستان، بوستان، طیبیات، ترجیعات، قصائد و اقسام دیگر شعر است و به کرات به طبع رسیده است. ابیات، حکم، قصص و امثله موجود در آثار سعدی بارها در آثار مبارکه بهائی نقل گردیده و جمال‌قدم حتی بیت مشهور او یعنی «دوست نزدیک‌تر از من به من است...» را مفصلاً در آثار خود شرح و تفسیر فرموده‌اند. برای ملاحظه این تفسیر و شرحی که درباره آن نوشته شده به کتاب خوشه‌ها، ص ۵۴-۶۴ و ۷۳-۷۴ مراجعه فرمائید. اما برای ملاحظه شرح احوال و آثار سعدی شیرازی می‌توان به منابع مهمه ذیل رجوع نمود:

* تاریخ ادبیات، ج ۳، بخش اول، ص ۵۸۴-۶۲۲.

* مقالاتی درباره سعدی.

از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب نصیرالملک می‌فرمایند :

... از بدو ظهور نور نبوت کبری سید اکوان علیه الصلاة والسلام
الی یومنا هذا هزاران امیر بر سریر نشست و صد هزاران وزیر بر
صدر جلال و مسند اجلال جلوس نمود هر یک در کمال عزت بر
کرسی وزارت مقرر یافت و کوس لمن الملک زد موجی از دریای
خاک برخاست و جمیع در طبقات تراب مخفی و پنهان شدند
شاعر ترکستان چه خوش گفته ،

از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی

وز قد آن سرو سهی خالی همین بینم چمن

برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی

برجای چنگ و نای و نی آواززاغ است وزغن ...

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۵۳۹

ابیاتی که حضرت عبدالبهاء نقل فرموده‌اند از معزی است و
قصیده‌ای که حاوی ابیات فوق است به شرح زیر می‌باشد :

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من	تایک زمان زاری کنم بر ریع و اطلال و دمن
ریع از دلم پر خون کنم خاک دمن کلکون کنم	اطلال راجیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خر گهی ایوان همی بینم تهی	وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی	برجای چنگ و نای و نی آواززاغست وزغن
ازخیمه تاسعدی بشد وزحجره تاسلمی بشد	وزحجله تا لیلی بشد گویی بشد جانم زتن
نتوان گذشت از منزلی کآنجانیتند مشکلی	از قصه سنکین دلی نوشین لبی سیمین ذقن

آنجا که بود آن دلستان بادوستان دربوستان
 ابرست بر جای قمر زهرست برجای شکر
 آری چو پیش آید قضا مُروا شود چون مُرغوا
 کاخی که دیدم چون اِزَم خرم ترا زروی صَم
 تمثالهای بُلعب چاک آوریده بی سبب
 زین سان که چرخ نیلگون کرد این سراها را نگون
 یاری برخ چون ارغوان حوری بتن چون پرنیان
 نیرنگ چشم او فرِه بر سیمش از عنبر زره
 تا از بر من دور شد دل در برم رنجور شد
 از هجر او سرگشته ام تخم صبوری کشته ام

شد گرگ و روبه را مکان شد گورو کرگس را وطن
 سنگست برجای گُهر خارست برجای سَمَن
 جای شجر گِردگیا جای طَرَب گیرد شَجَن
 دیوار او بینم بَخَم مانده پشت شَمَن
 گویی دریدند ای عجب برتن ز حسرت پیرهن
 دِیَار کی گردد کنون گِردِ دِیَارِ یارِ من
 سروی بلب چون ناردان ماهی بقد چون نارون
 زلفش همه بند و گره جَعَدش همه چین و شکن
 مُشکم همه کافور شد شمشاد من شد نَسْتَرَن
 مانند مرغی کشته ام بریان شده بر بازن

گنج سخن، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۹

استاد ذبیح الله صفا که شعر معزی از کتاب گنج سخن ایشان نقل
 گردید، لغات مشکله شعر را به شرح ذیل معنی کرده اند:

رَبَع:	سرای، خانه، محله.
أَطْلَال:	جمع طَلَل، یعنی اثر سرای، خرابه خانه و هر چیز.
دِمَن:	جمع دِمَنه، یعنی آثار مردم و آثار بودن مردم در جایی، آثار خانه، مزبله.
زغن:	غلیواج، زاغچه.
سَعْدی:	از اعلام زنان و از عرائس شعر است.
سلمی:	از اعلام زنان و از عرائس شعر است.
ذَقَن:	زنج، چانه.
سمن:	گل سه برگ سپید رنگ خوشبوی.
مروا:	فال نیک.
مرغوا:	فال بد، نفرین.
شَجَر:	درخت.

شجن:	اندوه، غم.
ارم:	نام بهشت شداد است.
بخم:	خمیده.
شَمَن:	بت پرست.
تِمثال:	شکل، تندیس، تصویر.
بُلْعَجِب:	شکفت انگیز، شکفت آور، بُل در اینجا به معنی بسیار و از ریشه تازی است (= ابوالعجب).
چاک آوردن:	= چاک آوردن: شکافته شدن، شکافتن، پاره شدن.
دِیَار:	صاحب دیر. کَس، کَسی.
ناردان:	ناردانه، دانه نار.
نارون:	نوعی درخت که به غایت خوش اندام و پر رنگ و سایه دارست. درخت ناغ.
نیرنگ:	سحر، افسون، افسون گری، طرح نقاشی.
فره:	افزون، بسیار، زیاده.
جعد:	موی مرغول، موی کاکل، چین سر زلف، چین و شکن.
شکن:	چین، پیچ و تاب.
بابزن:	سیخ کباب.

ابوعبدالله محمد بن عبدالملک نیشابوری متخلص به معزی که قصیده مشهور او نقل گردید از شعرای چیره دست عهد سلجوقی است. او در حدود سال ۴۴۰ هـ ق (۱۰۴۸ م) در نیشابور متولد شد و به سال ۵۲۰ هـ ق (۱۱۲۶ م) به درود حیات گفت. شعر معزی همواره به روانی و سادگی و اشتغال بر معانی بسیار در کلمات معدود مشهور بوده است. معزی از پیشگامان سرودن غزلهای ساده و نغز است و از جمله شعرانی است که غزلیاتش در پیشرفت و توسعه غزل سرائی تأثیر فراوان داشته است. دیوان اشعار معزی به همت عباس اقبال آشتیانی به طبع رسیده و منتشر است. برای بحث از احوال و اشعار معزی می توان به مقدمه

عباس اقبال بر دیوان معزی و نیز آثار ذیل رجوع نمود:

* سخن و سخنوران، ص ۲۳۰-۲۳۶.

* تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۵۰۸-۵۲۳.

از مقلد تا محقق فرقه‌هاست کین چه داود است و آن دیگر صداست

حضرت عبدالبهاء این بیت را در رساله مدنیّه (ص ۶۸) نقل فرموده‌اند. بیت از جلال‌الدین محمد مولوی است و در دفتر دوّم مثنوی چنین آمده است:

از محقق تا مقلد فرقه‌هاست کین چو داودست و آن دیگر صداست
مثنوی، دفتر دوّم، بیت ۴۹۲

از هر کنار تیر دعا کرده‌ای روان شاید گزین میانه یکی کارگر شود

حضرت عبدالبهاء در لوح محمد امین خان آجودان‌باشی فریدنی که به تاریخ ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۳۸ هـ ق مورخ است و با عبارت «ای بنده حقّ نامه اخیر شما رسید...» آغاز می‌شود، این بیت را نقل فرموده‌اند: از هر کنار تیر دعا کرده‌ای روان شاید گزین میانه یکی کارگر شود.

بیت منقول از حافظ بوده و در ضمن غزل ذیل چنین آمده است:

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود	وین راز سر بمهر بعالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر	آری شود ولیک بخون جگر شود
خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه	کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان	باشد کز آن میانه یکی کارگر شود
ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو	لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود
از کیمیای مهر تو زر گشت روی من	آری بیمن لطف شما خاک زر شود
در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب	یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود
بس نکته غیرحسن بیاید که تا کسی	مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
این سرکشی که کنگره کاخ وصل راست	سرها بر آستانه او خاک در شود
حافظ چونافه سر زلفش بدست تست	دم درکش ارنه باد صبا را خبر شود

دیوان حافظ، ص ۱۵۳

اگر بگذری سوی انگشت گر از او جز سیاهی نبینی اثر

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی می‌فرمایند:
... باری آنچه در اردبیل ضرب چوب و چماق بود در اینجا پرند و
پرنیان کوشک و اطاق در آنجا هر دمی زخم شدید و در اینجا در
هر نفس مرهمی جدید در آنجا مشقت و زحمت بی‌پایان در
اینجا مروت و مرحمت بی‌کران در آنجا زحمت اغلال و زنجیر در
اینجا حلاوت شهد و شکر و شیر در آنجا سب و دشنام و در
اینجا نقل و بادام، فردوسی می‌گوید:

اگر بگذری سوی انگشت گر از او جز سیاهی نبینی اثر
بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
خوب سیاحت و سیرست گاهی مهمان در مدارس و دادرسی
نیافتی و گاهی گوشه‌نشین صومعه و خانقاهی و پناهی نجستی ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۲۵

ابیات چنانچه تصریح فرموده‌اند از فردوسی است و در هجویه
سلطان محمود چنین سروده شده است:

درختی که تلخست ویرا سرشت گرش بر نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر بکار آورد همان میوه تلخ بار آورد
بعنبر فروشان اگر بگذری شود جامه تو همه عنبری
وگر تو شوی نزد انگشت گر از او جز سیاهی نیابی دگر
ز بد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی ز شب

بنا پاکزاده مدارید امید که زنگی بشستن نگردد سپید
شاهنامه، ص نوزده

ابوالقاسم منصور بن حسن مشهور به فردوسی طوسی بی‌گمان یکی از بزرگترین شعرای ایران است. فردوسی به سال ۳۲۳ هـ ق (۹۳۴ م) در طوس در خانواده‌ای برزگر متولد شد و در ۳۵ سالگی در صدد نظم شاهنامه برآمد. او با جمع‌آوری نسخ شاهنامه‌هایی که تا آن تاریخ تألیف شده بود از حدود سال ۳۶۵ هـ ق (۹۷۵ م) به سرودن اثر عظیم خود پرداخت و سپس به غزنین رفت و پس از ۳۵ سال کتاب شاهنامه را بنام سلطان محمود غزنوی در سنه ۴۰۰ هـ ق (۱۰۱۰ م) به اتمام رسانید، اثری که بیشتر از ۵۰۰۰۰ بیت را شامل می‌شد. سلطان محمود صله‌ای که در خور اثر عظیم فردوسی باشد به او نداد و فردوسی دل‌آزرده و مغموم از غزنین به وطن مألوف مراجعت نمود و در طوس به سال ۴۱۱ هـ ق (۱۰۲۰ م) رخت به سرای دیگر کشید.

شاهنامه فردوسی شامل تاریخ ایران قدیم است و در طی قرون و اعصار متمادی همواره مورد رجوع و استفاده اهل شعر و ادب بوده و مایه الهام نسلهای متوالی گشته است. شاهنامه اگرچه اصولاً تاریخی منظوم است اما شامل حکایات اساطیری، قصص پهلوانی، حکم و مواعظ اخلاقی و اجتماعی نیز می‌باشد. این اثر شگرف نه تنها در ادبیات فارسی مقامی بسیار رفیع دارد بلکه در بین آثار بزرگ ادبی عالم از جمله شاهکارهای حماسی محسوب می‌شود و به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شده است. فردوسی که خود به عظمت اثر مهم خویش ایمان داشته در وصف آن چنین سروده است:

جهان کرده‌ام از سخن چون بهشت ازین بیش تخم سخن کس نکشت
 بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند
 نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام

استادی حکیم ابوالقاسم فردوسی در توصیف مناظر طبیعی، میدانهای جنگ و حالات و عواطف و روحیات قهرمانان داستانها است. سادگی زبان و قدرت خارق‌العاده ذهنی و ادبی شاعر در بیان وقایع و توصیف مناظر، سخن منظوم فردوسی را در اعلی مرتبه فصاحت و بلاغت قرار داده و شعری سهل و ممتنع بوجود آورده است. برای ملاحظه شرح احوال و بسط مقال درباره شاهنامه به منابع زیر مراجعه فرمائید:

* تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۴۵۸-۵۲۱.

* سخن و سخنوران، ص ۴۴-۱۱۲.

اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی

جمال قدم در لوح آقا سید مهدی دهجی می‌فرمایند:

م ه شهدالمظلوم انّ القلم الاعلی ذکرک فی کلّ صباح و مساء ...
باباطاهری گفته و خوب گفته .

اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
آنچه بر شما وارد شده نزد حقّ واضح و معلوم ولکن شأن شما
حکمت و مدارا ، یا اسمی از حزنت احباء محزون ولکن اشهد
بالله بأسی نبوده و نیست چه که از برای امر عظیم و نباء عظیم وارد
شد آنچه وارد شد در سبیل الهی بأسا و ضراء و قضایا و بلایا
محبوب بوده و هست ...

چنانچه تصریح فرموده‌اند بیت از باباطاهر است و در دیوانش چنین
ثبت شده است:

اگر دردم یکی بودی چه بودی اگر غم اندکی بودی چه بودی
بیالینم حبیبی یا طبیبی از این هر دو یکی بودی چه بودی
دیوان باباطاهر ، ص ۴۵

باباطاهر از عرفا و شعرای ایران در قرن پنجم هجری است .
معروفیت خاص باباطاهر در دوبیتی‌های نغز ، ساده و دلنشین اوست که
به لهجه لُری سروده شده است . باباطاهر در همدان زاده شد و در
همانجا وفات یافت و مقبره‌اش در این شهر معلوم و محلّ توجه اهل دل
است .

برای ملاحظه شرح احوال و آثار باباطاهر به دانش نامه، حرف ب،
جزوه اول، ص ۴۶-۵۲ مراجعه فرمائید.

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک

ن ک به ذیل: «چو باده نوش ...».

اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک
چو باده نوش ...
و فلان ...
چو باده نوش ...
و فلان ...
چو باده نوش ...
و فلان ...
چو باده نوش ...
و فلان ...

اگر یک سر موی برتر پرم

حضرت بهاء‌الله در لوحی چنین می‌فرمایند:

مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد
شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کماینی نبوده بذلک
ثبت بان ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته...
سبحانه سبحانه این آیام آیتی از آیاتش افنده و قلوب جمعی را به
فرح و سرور مزین داشت باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان
گشود فی‌الحقیقه وجود از برای همین است مشکل پری یافت شود
که بالاتر پرد، جبرئیل علیه‌السلام خوب کلمه فرمود بقول قائل،
اگر یک سر موی برتر پرم الی آخر. هر نعمتش دارای نعمتی و هر
فضلش صاحب فضل دیگر کجا می‌توان از عهده شکر برآمد مگر
فضلش دست گیرد و تعلیم فرماید...

مصرع «اگر یک سر موی...» از سعدی است و در دیباچه بوستان
آنجا که در نعت رسول اکرم داد سخن داده چنین سروده است:

شبی بر نشست از فلک برگذشت	بتمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند	که بر سدره جبریل ازو باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم	فروغ تجلی بسوزد پرم
نماند به عصیان کسی در گرو	که دارد چنین سیدی پیشرو... کلیات سعدی، ص ۲۲۱

الهی مستقیمم کن به امر مبرمت چندان که محکمر شوم آن گه که افرازند بر دارم

حضرت بهاءالله در لوح «امه الله آقاییکم» چنین می فرماید :

بنام خداوند دانای بی همتا ای امه الله کتابت در محضر مظلوم حاضر و آنچه در او مذکور عبد حاضر لدی الوجه معروض داشت تا به این بیت رسید ،

الهی مستقیمم کن به امر مبرمت چندان که محکمر شوم آن گه که افرازند بر دارم
قسم به آفتاب افق بینائی که اگر مردمان روزگار نفعات امر الهی را
استشمام نمایند کلّ دار را به صد هزار التماس اختیار نمایند و لکن
اکثری از این مقام اعزّ اعلی غافلند چه که از رَحِیق عرفان
نیاشامیده اند و به کوثر ایقان فائز نگشته اند ای امه این مقامی را
که تو نوشتی دعا کن که حقّ تعالی سلطانه و تعالی عزّه رجال را به
آن مقام فائز فرماید نفسی با صد هزار جان به محلّ شهادت در
سبیل حقّ توجه نمود و نفسی خود را به صد هزار حجاب مخفی و
مستور داشت کلّ يعمل علی شاکلته ان ربک هو العلیم الخبیر ای
کنیز الهی این فرد در محضر فرد احد مقبول افتاد ان شاء الله جمیع
از ذکور و اناث به آن فائز شوند و به کمال تمکین و وقار سالک
باشند البهآء علیک ان نراک ثابتة علی ما ادّعت و علی کلّ رجل فاز
بهذا المقام الاعزّ المنیع این لوح را چون جان حفظش کن و چون
بصر معرّزش دار آنه یکفیک بالحقّ ان ربک هو الخبیر .

بیت شاید از صاحب عریضه یعنی امه الله آقاییکم بوده باشد .
حقیر از حیات ایشان اطلاعی به دست نیاورده است .

اما عبارت «کلّ يعمل علی...» که در این لوح مذکور شده قسمتی از آیه ۸۴ سوره اسراء (۱۷) در قرآن است که می‌فرماید: «قلّ کلّ يعمل علی شاکلته فریکم اعلم بمن هو اهدی سبیلاً». مضمون آیه مبارکه آن که بگو هرکس بر حسب طبیعت و فطرت خود عمل می‌کند و خداوند بر آن که راه درست را یافته است از همه کس آگاه‌تر است.

امروز باید ار گرمی می کند سحاب فردا که تشنه مرده بود لای گو مریز

حضرت بهاءالله در جوابی که به نامه شیخ عبدالرحمن مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

... اگرچه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولیکن مؤالفت و مجالست جبلی فطری برقرار است، ان شاءالله شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل می‌گردد و اراضی منجمده منجمده را نعمت حیات خواهد بخشید بلی:

امروز باید ار گرمی می کند سحاب فردا که تشنه مرده بود لای گو مریز
در این ایام که بحار حزن در هیجانست و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضاء در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس به جای حسن نشسته و خزف بر مکان در در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت می‌نماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست می‌گذارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه می‌توانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم ...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۲

بیت از سعدی است و تمام غزلی که حاوی این بیت می‌باشد چنین است:

هنگام نوبت سحرست ای ندیم خیز
 عنبر بسای وعود بسوزان و گل بریز
 خوشتر بود عروس نکوروی بی جهیز
 فردا که تشنه مرده بود لای گو بخیز
 کز دامن تو دست بدارم به تیغ تیز
 عیار مدعی کند از دشمن احتریز
 بینم، فراغتم بود از روز رستخیز
 من روی درتو وهمه کس روی در حجیز
 قیدی نکرده‌ای که میسر شود گریز

کلیات سعدی، ص ۶۱۸-۶۱۹

پیوند روح می‌کند این باد مشکبیز
 شاهد بخوان و شمع بیفروز و می بنه
 وردوست دست می‌دهدت هیچ گومباش
 امروز باید ار کرمی می‌کند سحاب
 من در وفا و عهد چنان کند نیستم
 گر تیغ میزنی سپر اینک وجود من
 فردا که سر ز خاک برآرم اگر ترا
 تا خود کجا رسد به قیامت نماز من
 سعدی به دام عشق تودرپای بند ماند

اندر این محضر خردها شد ز دست چون قلم اینجا رسید و شد شکست

حضرت بهاءالله در لوح مبارک مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» که تمام آن در ذیل «آنچه می خواهد دل تتکت بگو» نقل گردید به این بیت استشهاد نموده اند. این بیت از جلال الدین محمد مولوی است و در مثنوی این طور آمده است:

اندرین محضر خردها شد ز دست چون قلم اینجا رسیده شد شکست
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائی بر سر افسر سلطان ازل ظل همائی

حضرت بهاءالله در لوحی می فرمایند:

لعمرا لله از حزب شیعه ظلمی بر حضرت خاتم وارد که جز حق
احدی احصاء ننموده بعضی از نفوس ظالمة غافله محض نفس و
هوی از اصل گذشتند و به فرع تمسک نمودند. در این مقامات
بعضی از شعراء ذکر نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست از
جمله طراز یزدی قوله:

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمائی
بر سر افسر سلطان ازل ظل همائی

این نه وصف تو بود پیش خردمند سخندان
که عدوبندی و لشکرکشی و قلعه گشائی
در پس پرده نهان بودی و قومی به ضلالت
حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدائی
پس چه گویند ندانم که از آن طلعت زیبا
پرده برداری و آنگونه که هستی بنمائی

آنچه گفته دلیل بر فصاحت و بلاغت و لطافت طبع است ولکن
سبب نوحه مخلصین و حنین مقرّبین گشت. حروفات قرآن به کلمه
رسول الله خلق شده اند توحید حقیقی ثابت نمی شود مگر به تقدیس
ذات مقدّسش از ما سواه.

اسرار، ج ۴، ص ۲۲۵-۲۲۶

ابیات طراز یزدی را سید احمد دیوان بیگی در حدیقه الشعراء
چنین آورده است:

ای امیر عرب ای کاینه غیب نمایی
 بر سر افسر سلطان ازل ظلّ همایی
 در مدیح توجه گویم که تو خود عین مدیحی
 در ثنای تو چه رانم که تو خود حد ثنایی
 این نه مدح تو بود نزد خردمند سخندان
 که عدوبندی و لشکرشکن و قلعه گشایی
 در پس پرده نهان بودی و قومی به جهالت
 حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی
 تا چه گویند ندانم گراز آن طلعت زیبا
 پرده برداری و آن گونه که هستی بنمایی
 سوخت اندر طلبت جان «طراز» و نزند دم
 تانگوید که تو معشوق چومن بی سر و پای

حدیقه الشعراء، ج ۲، ص ۱۱۰۹-۱۱۱۰

مطابق مندرجات حدیقه الشعراء (ج ۲، ص ۱۱۰۷-۱۱۱۰)
 عبدالوهاب طراز یزدی که اصلاً زردشتی نژاد بود به سال ۱۲۲۴ هـ ق
 (۱۸۰۹ م) در یزد متولد شد، علوم و معارف معمول را در زادگاهش فرا
 گرفت و به حسن خط و کمال فضل و ادب معروف و مشهور گشت.
 عمده آثار طراز در نعت ائمه اطهار است و به سن ۳۷ سالگی در سنه
 ۱۲۶۲ هـ ق (۱۸۴۵ م) از این عالم درگذشته است.

دیوان اشعار طراز یزدی به کوشش احمد کرمی در طهران به سال
 ۱۳۶۸ هـ ش به چاپ رسیده است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار
 طراز نک به یزدنامه، ج ۱، ص ۴۷۹-۴۹۴.

ای ایاز از درد تو گشتم چه مو ماندم از غصه تو قصه من بگو

حضرت بهاء‌الله در لوح مبارک مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» که تمام آن در ذیل «آنچه می‌خواهد دل تنکت بگو» نقل شد به ابیات ذیل از مثنوی مولوی استشهد فرموده‌اند:

ای ایاز از درد تو گشتم چه مو ماندم از غصه تو قصه من بگو
بس فسانه عشق تو خواندم به جان تو مرا کافسانه گشتستم بخوان
خود تو می‌خوانی نه من ای مقتدی من که طور و تو موسی این صدا

این ابیات در دفتر پنجم مثنوی به صورت زیر ثبت شده است:

ای ایاز از عشق تو گشتم چو موی ماندم از قصه تو قصه من بگوی
بس فسانه عشق تو خواندم بجان تو مرا کافسانه گشتستم بخوان
خود تو می‌خوانی نه من ای مُقْتَدَی من که طُورم تو موسی وین صدا

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۹۶-۱۸۹۸

ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی

نک به ذیل: «ای عشق منم...».

ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من
ای از تو خروش من من نایم و تو نائی

ای برادر تو همه اندیشه ما بقی تو استخوان و ریشه

حضرت عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیّه می‌فرمایند:

... افکار چون بحر بی‌پایان و آثار و اطوار وجود چون تعینات و
حدود امواج. تا بحر به حرکت و جوش نیاید امواج بر نخیزد و
لاکمی حکمت بر شاطی وجود نیفشاند.
ای برادر تو همه اندیشهٔ
ما بقی تو استخوان و ریشهٔ ...

رسالهٔ مدنیّه، ص ۱۲۹-۱۳۰

بیت از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی چنین آمده است:

ای برادر تو همان اندیشهٔ ما بقی تو استخوان و ریشهٔ
گر گُلست اندیشهٔ تو گُلشنی و ر بود خاری تو هیمةٔ گُلخنی
گر گلابی بر سر و جیبت زنند و ر تو چون بولی برونِت افکنند
مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷۷-۲۷۹

ای بهاء‌الله چو نارت برفروخت خرمن هستی عشاقان بسوخت

حضرت بهاء‌الله در لوحی چنین می‌فرمایند:

... این بیان پارسی از قلم اعلی در سنین قبل نازل قال و قوله
الاحلی،

ای بهاء‌الله چو نارت برفروخت خرمن هستی عشاقان بسوخت .
یک شرر از نار بر دلها زدی صدهزاران سدره برسینا زدی ...

ابیاتی که نقل فرموده‌اند از مثنوی مبارک نازله از قلم جمال اقدس
ابهی است، قوله الاحلی:

ای بهاء‌الله چه نارت برفروخت خرمن هستی عشاقان بسوخت
یک شرر از نار بر دلها زدی صدهزاران سدره بر سینا زدی
پس ز هر دل سدره‌ها آمد پدید موسیا اینجا بسر باید دوید
تا که نارالله معنی را ز جان بنگرید و وارheid از قبطیان

آثار، ج ۳، ص ۱۷۸

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

حضرت بهاء‌الله در مراسله‌ای که در سلیمانیه کردستان در جواب معروضه ملاحامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

... و اگر فراش غیب بساط احدیت را مبسوط نماید و وساید مبروک محبت بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور جمال منور گردد و عین مجذوبان از عین الفضل سلطان جلال روشن شود اگرچه این کلمات مطبوع طبع بلند اختر و خاطر مشکل‌پسند حضرت عالی نخواهد افتاد و لکن چون ما را عذر بر بنان است البته شما را ذکر عفو بر لسان العذر عند کرام الناس مقبول در مراتب محبت و مقامات مودت به این دو فرد اکتفا رفت:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبیم خانه بخانه
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکب و این کاغذ که مرا
عاجز نمود نمی‌دانم بر شما چه بگذرد از ملاحظه آن . اذا اقول انا
لله و انا الیه راجعون . انتهى .

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۱

ابیات از خیالی هروی است و در ریاض العارفین چنین ثبت شده است:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
 خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
 که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
 یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
 مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
 هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید
 نائی بنوای نی و مطرب بترانه
 ریاض العارفین، ص ۱۰۸

محمد علی تبریزی خیابانی (مدرس) در کتاب ریحانة الارب در
 باره خیالی شرح مختصری مرقوم داشته و غزل او را با ابیات بیشتری
 آورده است. مدرس چنین می نویسد:

از شعرای قرن نهم هجری بخارا و از منتسبین الغ بیگ و مدتی در
 هرات زیسته و بهمین جهت هروی نیز گویند و دیوان شعرش در
 ترکستان و خراسان متداول بوده و از او است:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
 خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه
 حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
 او خانه همی جوید و من صاحب خانه
 که معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
 یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
 چون در همه جا عکس رخ یارتوان دید
 دیوانه نیم من که روم خانه بخانه
 مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
 مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
 تقصیر خیالی بامید کرم تست
 یعنی که گنه رابه از این نیست بهانه
 و مرقد خیالی در بخارا و اسم و زمان وفات و مشخص دیگری
 بدست نیامد.

ریحانة الارب، ج ۱، ص ۴۳۶

نکته ای که به شرح مدرس می توان افزود آن است که خیالی به
 سال ۸۵۰ هـ ق (۱۴۴۶ م) از این عالم درگذشته است. شیخ بهاء الدین
 عاملی مشهور به شیخ بهائی غزل خیالی را در مخمس مشهور خود
 تخمیس کرده است. مخمس شیخ بهائی ذیلاً نقل می گردد:

تا کی بتمنای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه؟ ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
جمعی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم بدر صومعه‌ی عابد و زاهد دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد که معتکف دیرم و که ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

روزی که برفتند حریفان پی هر کار زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمار
من یار طلب کردم و او جلوه‌گه یار حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که ز من صاحب آن خانه توئی تو! هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو!
در میکده و دیر که جانانه توئی تو! مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو!
مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه

بلبل بچمن زان گل رخسار نشان دید پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تودر پیرو جوان دید یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم، من! که روم خانه بخانه

عاقل بقوانین خرد راه تو پوید دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچه بشکفته‌ی این باغ که بوید هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید
بلبل بغزل خوانی و قمری بترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست هر چند که عاصیست زخیل خدمت تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست تقصیر (خیالی) بامید کرم تست
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

کلیات شیخ بهائی، ص ۷۶-۷۷

شیخ بهاءالدین محمد بن حسین عاملی معروف به شیخ بهائی در سال ۹۵۳ هـ ق (۱۵۴۶ م) در بعلبک متولد شد و در کودکی به ایران آمده تحصیلات و مطالعات خود را به اتمام رسانید و سرانجام در سال ۱۰۳۱ هـ ق (۱۶۲۱ م) در اصفهان به درود حیات گفت. شیخ بهائی از بزرگترین فقهاء و دانشمندان و ادبای معروف عصر صفوی و صاحب آثار عدیده متنوعه در علوم مختلفه است. برای ملاحظه شرح حال مفصل شیخ بهائی می‌توان به ابتدای کتاب کلیات شیخ بهائی مراجعه نمود.

ای خدا ای لطف تو حاجت روا

با تو یاد هیچکس نبود روا

حضرت بهاءالله در چهاروا دی می فرمایند:

... فی المناجات لله تبارک و تعالی،

ای خدا ای لطف تو حاجت روا	با تو یاد هیچکس نبود روا
ذره علمی که در جان من است	وارهانش از هوا و خاک پست
قطره دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان به دریا های خویش

آثار، ج ۳، ص ۱۴۸-۱۴۹

ابیات از مولوی است و در دفتر اول مثنوی چنین آمده است:

این همه گفتیم لیک اندر بسیج	بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق	گر ملک باشد سیاهستش ورق
ای خدا ای فضل تو حاجت روا	با تو یاد هیچ کس نبود روا
این قدر ارشاد تو بخشیده	تا بدین بس عیب ما پوشیده
قطره دانش که بخشیدی ز پیش	متصل گردان بدریا های خویش
قطره علمست اندر جان من	وا رهانش از هوا وز خاک تن

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۸-۱۸۸۳

ای خلیل وقت و ابراهیم هُش این چهار اطیّار رهن را بکش

حضرت بهاءالله در چهاروا دی می فرمایند:

... اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است ولکن نفس الله القائمة فیه بالسنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگرچه در اول این رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه می فرماید،

ای خلیل وقت و ابراهیم هُش این چهار اطیّار رهن را بکش ...

آثار، ج ۳، ص ۱۴۲-۱۴۳

بیت از مولوی است و در ذیل تفسیر آیه «خذ اربعة من الطیر...»
(سوره بقره، آیه ۲۶۰) در مثنوی چنین آمده است:

تو خلیل وقتی ای خورشید هُش این چهار اطیّار رهن را بکش
زآنک هر مرغی ازینها زاغ و ش هست عقل عاقلان را دیده کش
چار وصف تن چو مرغان خلیل پَسْمِلِ ایشان دهد جان را سبیل
ای خلیل اندر خلاص نیک و بد سر بیُرشان تا رهد پاها ز سد

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱-۳۴

ای دریغا عرصه افهام خلق سخت تنگ آمد ندارد خلق خلق

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

هوالبهی ای مشتعل بنار موقده ربانیه هرچند در این جهان
ترابی عرصه بسی تنگ است و شهبسواران میدان و علمناه من لدنا
بی مجال و محصورالمقال مانند ای دریغا عرصه افهام خلق - سخت
تنگ آمد ندارد خلق خلق، با وجود این زبان را بگشا و به ستایش
و محامد و نعوت جمال بی همتا مشغول شو تا جسمها را جان کنی
و جانها را به جانان رسانی خزف را صدف نمائی و سنگ سیاه را
یاقوت و مرجان کنی و صخره صماء را لعل بدخشان چه ذکر حق
اکسیر اعظم است و دریاق فاروق اکبر و صهباء جان پرور و شمع
جهان افروز انور. عبدالبهاء ع

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۵۰۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب شیخ احمد در سلطان آباد چنین
می فرمایند:

الحمد لله الذی بظهور مظهر نفسه قد تکورت الشموس و انطمست
النجوم ... ای منجذب به نفحات الله، ای دریغا عرصه افهام خلق -
سخت تنگ آمد ندارد خلق خلق. دیده انسان ضعیف و آن جوهر
الجواهر بسیار لطیف گوشها بسته و ندای ملاء اعلی آهسته ...

بیت از مولوی است و در ضمن ابیات صدر دفتر سوم مثنوی
مندرج است.

ای دعا از تو اجابت هم ز تو

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادمالله به تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۰۱ هـ ق به اعزاز حاجی ابوالحسن امین اردکانی عزّ صدور یافته چنین می‌فرماید:

... و جناب افنان آقا سید محسن علیه بهاءالله الاهی حال حضور دارند از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که کلّ را مؤید فرماید بر آنچه عرف بقا از او متضوع باشد فی الحقیقه بنده از این دعا خجالت می‌برم چه که آنچه از قلم اعلی مخصوص ایشان نازل، فنا به او نمی‌رسد نفاد او را اخذ نمی‌نماید محو را در آنجا راه نه و لکن در هر حال دعا محبوب است نعم ما قیل ای دعا از تو اجابت هم ز تو با کرم و بخشش الهی هر امری سهل و آسان امید هست که عباد خود را از هیچ خیری محروم نفرماید ...

مجموعه آثار، شماره ۲۷، ص ۱۲

مصرع منقول از مولوی است که در مثنوی چنین می‌فرماید:

کارگاهِ صنّعِ حقّ چون نیستی است	پس برونِ کارگه بی‌قیمتی است
یاد ده ما را سخنهای دقیق	که ترا رحم آورد آن ای رفیق
هم دعا از تو اجابت هم ز تو	ایمنی از تو مهابت هم ز تو
گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن	مُصلِحی تو ای تو سلطانِ سخن
کیمیا داری که تبدیلتش کنی	گرچه جُویِ خون بود نیلتش کنی
این چنین میناگرها کارِ تُست	این چنین اکسیرها اسرارِ تُست

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰-۶۹۵

مصرع منقول یادآور بیتی دیگر در مثنوی نیز هست که می‌فرماید:
آن دعا حق می‌کند چون او فناست آن دعا و آن اجابت از خداست

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۰

جمال‌قدم در لوحی دیگر که آن نیز به امضای میرزا آقاخان
خادم‌الله می‌باشد و در تاریخ ۳ شوال ۱۲۹۹ هـ ق عزّ صدور یافته دعا را
این‌بار از بنده و اجابت را از خدا دانسته چنین می‌فرمایند: «اشکو بشی
و حزنی الی‌الله مالک الانام ... وقت دعاست، دعا از ما اجابت از خدا
انه علی‌مایشاء قدیر...».

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق

برمگرد و جان ده اندر راه عشق

جمال قدم در لوحی می فرمایند:

یا فضل الله ان افرح بما سمع المقصود ذکرک و اجابک من منظره المنیر... ای فضل حدیث ذبح تازه شد و اسمعیل جان به مشهد فدا توجه نمود و در سبیل محبوب امکان شربت شهادت را نوشید عمل نمود به آنچه از قلم اعلی در سنین قبل به لسان پارسی نازل شد، ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق - برمگرد و جان ده اندر راه عشق. و این ذبیح از قربانگاه زنده برنگشت جان و مال و تنگ و نام و آنچه متعلق به او بود جمیع را فدا نمود...

و در لوحی دیگر جمال قدم چنین می فرمایند:

یا اسمی واقعه ارض صاد از اعظم مصائب لدی الوجه مذکور چنانچه تا حال قریب صد لوح در ذکر ایشان والذین معه از عالم عنایت نازل و از قلم اعلی جاری احدی به چنین فیض و فضلی فائز نه یشهدُ بِذَٰلِكَ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْأَلْوَابِ لَعَمْرِي قَدَنَاحَ فِي مُصِيبَتِهِ وَمَصَائِبِهِمْ أَهْلُ مَلَكُوتِي وَ جَبْرُوتِي وَ أَهْلُ سُرَادِقِ قُدْسِي وَلَكِن اَيْن کلمه مبارکه از مطلع نور احدیه از قبل ظاهر،

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق برمگرد و جان ده اندر راه عشق

و آنچه در سبیل الهی بر آن نفوس مقدسه وارد البته بی اثر نبوده و ثمر آن البته ظاهر خواهد شد ان اخبیر افنانی بما اخبیرک الخبیر.

نورین نیرین، ص ۱۹۲-۱۹۳

و حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

هو الله ای کم گشته بادیه‌پیما اگرچه چون باد بادیه‌پیمائی ولی
 از جام عنایت سرمست و باده‌پیمائی پیمانانه پیمان آلهی بدست گیر
 و عهد الست بخاطر آر و می پرست شو چشم از دو جهان بپوش
 و جان در ره جانان نثار کن خوشتر دمی آن دم که یم عنایت
 بجوش و خروش آید و شبنمی از فیض دریای کبریا بجان این
 مشتاقان رسد و دل عزم کوی دوست کند و روح آهنگ صعود بملأ
 اعلی و ملکوت ابهی نماید و بمیدان فدا بشتابد و بقربانگاه حق در
 نهایت شوق و اشتیاق بدود ،

ای ذبیح‌الله ز قربانگاه عشق برمگردوجان بده در راه عشق
 چه مبارک دمی است آن دم و چه همایون ساعتی است آن ساعت ...

بشارة النور ، ص ۲۲۷-۲۲۸

بیت منقول از مثنوی جمال‌قدم است که می‌فرمایند :

ای بهاء‌الله چه نارت برفروخت خرمن هستی عشاقان بسوخت
 یک شرر از نار بر دلها زدی صدهزاران سدره بر سینا زدی
 پس ز هر دل سدره‌ها آمد پدید موسیا اینجا بسر باید دويد
 تا که نارالله معنی را ز جان بنگرید و وارھید از قبطیان
 ای ذبیح‌الله ز قربانگاه عشق برمگرد و جان بده در راه عشق

آثار ، ج ۳ ، ص ۱۷۸

ای شه از من چه پرسى حال من

حضرت بهاءالله در یکی از الواح نازلہ به اعزاز جناب زین المقربین چنین می فرمایند :

هوالمزیز ای شه از من چه پرسى حال من در این وقت که این عبد بر مسند تفرید ساکن است و بر مقام قدس تجرید واقف احدی را مشاهده ننموده مگر سالک سبیل وهم چه که کل الیوم از نقطه مشیت و کلمه جامعه محتجب گشته بمثل امم سلف و خلف به اوهام و ظنون خود تشبیت نموده اند و از ملیک یقین معرض کذلک کانوا من قبل و یکونن من بعد ان انتم تعلمون و توقنون...

گوینده مصرع بر بنده معلوم نگردید .

ای صبا از پیش جانان یک زمان خوش بران تا کوی آن زورائیان

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع می‌فرمایند:

... عمل حقّ از دوش واضح و ممتاز بوده و در هیچ امری با احدی شبیه نه او است مظهر توحید و مطلع تفرید مابین عباد در وقتی که جمال‌ابهی در مدینه کبیر وارد شدند چند فردی فرموده‌اند، بعضی از آن در این مقام ذکر می‌شود، لعلّ تتذکر و تخشی و تمسک قلمک عن المفتريات و لعلّ تکون من الراجعین و التائبین الی اللّٰه الذی خلقک و خلق کلّ شیء و کلّ الیه لمن الراجعین و آن این است،

ای صبا از پیش جانان یکزمان خوش بران تا کوی آن زورائیان
پس بکویش کی مدینه کردگار چون بماندی چونکه رفت از برت یار
یار تو در دست اعدا مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا
یک حسین و صد هزارنش یزید یک حبیب و صد ابو جهل عنید
چون کلیم اندر میان قبطیان یا چه روح‌الله میان جاحدان
همچه یوسف اندرافتاده بچاه آن چهی که نبودش پایان و راه
فرمودند آنچه ظاهر شده که شده و مابقی هم ظاهر خواهد شد ...

کتاب بدیع، ص ۳۰۲-۳۰۳

این ابیات در انتهای مثنوی جمال‌قدم به شرح ذیل مندرج گردیده است:

... ای صبا از پیش جانان یکزمان
 پس بگویش کی مدینه کردگار
 یار تو در حبس و زندان مبتلا
 یک حسین و صدهزارانش یزید
 چون کلیم اندر میان قبطیان
 همچو یوسف اندر افتاده بچاه
 بلبلت شد مبتلا اندر قفس
 خوش بران تا کوی آن زورائیان
 چون بماندی چونکه رفت از برت یار
 چون حسین اندر زمین کر بلا
 یک حبیب و این همه دیو عنید
 یا چه روح الله میان سبطیان
 آن چهی که نبودش پایان و راه
 بسته شد هم زین قفس راه نفس

آثار، ج ۳، ص ۱۹۱-۱۹۲

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... در زمان اخیر حضرت اعلیٰ روحی فداه به چهریق سرگون و در آنجا مسجون گشتند. حافظ شیرازی رانحه به مشامش رسید و این غزل را گفت: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس - بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس، و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیر و حرکت می‌فرمودند ...

مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰۲

بیت مذکور مطلع غزلی از حافظ است که تمام آن چنین است:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس	بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام	پرصدا ی ساریانان بینی و بانگ جرس
محمل جانان ببوس آنکه بزاری عرضه دار	کز فراقت سوختم ای مهربان فریادرس
من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب	گوشمالی دیدم از هجران که اینم پندبس
عشرت شبگیر کن می نوش کاند در راه عشق	شبروانرا آشنائیهاست با میر عسس
عشق بازی کار بازی نیست ای دل سر باز	زانکه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس
دل بر غبت می سپارد جان بچشم مست یار	گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس
طوطیان در شکرستان کامرانی می کنند	وز تحسّر دست بر سر میزند مسکین مگس

نام حافظ گر بر آید بر زبان کلک دوست
از جناب حضرت شام بس است این ملتمس

دیوان حافظ، ص ۱۸۱

درباره دو بیت اول این غزل مطلبی در مطالع الانوار مذکور است که عیناً به نقل آن می‌پردازد:

... یک روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند ، ملاحسین در حضور مبارک بود . حضرت اعلی به تماشای مناظر اطراف قلعه مشغول شدند . در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود جاری بود و سیر ماریپیچ آن رود از پشت بام به خوبی آشکار بود . حضرت باب به ملاحسین فرمودند ، 'این همان رود و ساحل آن همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و گفته: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

بیت سلمی را که بادش هر دم از ما صد سلام

پر نوای ساریان بینی و آهنگ جرس

بعد فرمودند ایام اقامت شما در اینجا نزدیک است تمام شود . رود ارس را که مشاهده نمودی و اگر ممکن بود پیش از این با من باشی بیت سلمی را نیز بتو نشان میدادم (مقصود مبارک از بیت سلمی نقطه ایست نزدیک چهریق که ترکها آنرا سلماس می گویند) . بعد حضرت باب فرمودند ، 'روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی دانند ، این شعر هم از آن جمله است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته:

شیراز پُر غوغا شود شِکِریلی پیدا شود

ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را

معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و در سنه بعد حین واضح و آشکار خواهد شد . بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که 'ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحها السنة الشعراء ...'

مطالع الانوار ، ص ۲۴۲-۲۴۳

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد

حضرت بهاءالله در صدر رساله چهاروادی چنین می‌فرمایند:

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد
نمی‌دانم چرا یک‌مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت
را شکستید . مگر خدا نکرده قصوری در ارادت به‌مرسید ...

آثار، ج ۳، ص ۱۴۰

بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی چنین آمده است:

ای ضیاء الحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد
تو بنادر آمدی در جان و دل ای دل و جان از قدم تو خجل
چند کردم مدح قوم ما مَضَى قصد من ز آنها تو بودی ز اقتضا
خانه خود را شناسد خود دعا تو بنام هرکه خواهی کن ثنا

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۱۰-۲۱۱۳

ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل

حضرت بهاءالله در لوح علی محمد سراج می فرمایند:

... سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت به رسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است معذک و مع اینکه حق حال بنفسه و کینوته مشهود و از افق اتنی انا حی فی الافق الابهی ظاهر و طالع، مجدداً ذکر وصایت و امثال آن می نمایند و بقیه وهم ماترک من ملل الفرقان اراده نموده اند؛ انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی زوال ذوالجلال مشرق شده ستر نمایند. نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام:

ای ضیاء الحق حسام الدین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل
قصد این دارند این گل پاره ها کز حسد پوشند خورشید ترا
بگذارید این اقوال لایغنیه را و به اصل امر و ماحقق به الاسماء
ناظر شوید ...

مائده آسمانی، ج ۷، ص ۶۹-۷۰

جمال قدم در لوح مصدر به عبارت: «عرض می شود رقیمه کریمه عالی...» نیز به این ابیات استشهاد فرموده اند. نک به ذیل: «آنچه در خمخانه...».

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

... باری محل عبرت است، ذبایی چند گمان نموده اند که اوج عقاب گیرند و پشه چند تصور نمودند که معارضه با سلیمان وجود نمایند. قطرات مقاومت بحر اعظم خواستند و خفاشان بیهوشان

ستر انوار آفتاب انور آرزو کنند . فنعم مقال:

ای ضیاء حق حسام دین و دل ای دل و جان از قدوم تو خجل
 قصد آن دارند این گلپارها کز حسد پوشند خورشید تورا ...

مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۰-۱۲۱

حضرت عبدالبهاء در لوح مصدر به عبارت «یا من تشمر عن الذیل فی خدمة امرالله» نیز به این دو فرد استشهاد فرموده‌اند . در این لوح چنین می‌فرمایند:

... بگو ای جان من، صبح مبین خوش است نه شام غمگین،
 شمع میثاق روشن است نه ظلمت شقاق، امواج آب حیات بخشد نه
 تموج سراب، اوج عقاب بلند است نه پرواز فوج ذباب . ملاحظه
 نمائید که جمع فتور در این سنین و شهر چه بروز و ظهوری نمودند
 جز آن که القای شبهات بر مسامع چند ضعفای بی‌ثبات نمودند و
 از جهت دیگر طبل و دهل اختلاف در محافل آفاق کوفتند و امرالله
 را رسوای عالم کردند، دوستان جمال‌قدم را خون گریانند و
 دشمنان اسم اعظم را به رقص آوردند ولی الحمدلله افواج نصرت
 پیاپی از ملکوت ابهی رسید و جنود تائید از ملاءاعلی هجوم نمود
 در اندک زمانی معلوم کل من علی الارض شد که از تمرد اهل فتور
 شمع نور را قصوری حاصل نشد و از تیشه جفا شجره وفا را وهنی
 نرسید و از هجوم ثعالب اسد غالب را سستی نیامد آفتاب توحید
 ساطع است و سحاب حائل زائل، بحر عذب بارد و شراب موجش
 رو به اوج است و ضباب و سراب مبعوض اولی الالباب، ای
 ضیاءالحق حسام دین و دل - ای دل و جان از قدوم تو خجل .
 قصد آن دارند این گلپارها - کز حسد پوشند خورشید ترا . باری
 بگو تا وقت از دست نرفته و چاره از کف رجوع نمائید تا بیدل الله

السیئات بالحسنات گردد نقلی نیست من تاب عن الذنب کمن لا ذنب له انسان است جائز النسیان است اما عناد بنیاد براندازد و تا اسفل الجحیم برد . عنقریب ملاحظه نمائید که پرتو تقدیس میثاق آفاق را روشن نماید و انوار عهد جهان و کیهان را مطلع مه تابان فرماید یومئذ تخسر صفقة المجرمین ان هذا ثبت فی القرون الاولین والحمد لله رب العالمین . ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۹، ص ۱۹۳-۱۹۴

دو بیتی که در آثار فوق نقل گشته از جلال الدین محمد مولوی است که می فرماید:

ای ضیاء الحق حُسام دین و دل کی توان اندود خورشیدی بگل
 قصد کردستند این گل پارها که پوشانند خورشید ترا
 در دل که لعلها دلال تست باغها از خنده مالا مال تست
 محرم مردیت را کو رُستمی تا زصد خرمن یکی جو گفتمی
 مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۰-۲۰۱۳

مصرع «ای دل و جان از قدوم تو خجل» که به صورت مصرع دوّم بیت «ای ضیاء الحق حسام دین و دل» در الواح فوق نقل گشته در واقع مصرع دوّم این بیت است: «تو بنادر آمدی در جان و دل - ای دل و جان از قدوم تو خجل». این بیت در دفتر سوم مثنوی (بیت ۲۱۱۱) مندرج است.

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی

حضرت بهاءالله در لوحی که در اوایل ایام بغداد به اعزاز جناب آقامیرزا آقای کاشانی عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

هوالحی عندلیب سنا می‌گوید، الیّ یا اهل البقاء، بلبل وفا می‌گوید، الیّ یا اهل الوفاء، هُدهُد لقا مغرد الیّ یا اصحاب الهدی، ورقه ورقا مترنم الیّ یا قدس القدس فی ملکوت الابهی لیشهدون کیف یمشی السرور قدام الوجه و بعد فالق اکلیل التکبیر علی رأس من تشاء. جناب آمحمد اسمعیل توجه به نقطه اعلی و کلمه اولی نموده و این اشعار را ذکر نمائید، اگرچه فارسی است لا بأس علیه.

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی ای باده فروش من سرمایه جوش من ای ازتوخروش من من نایم و تو نائی گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله تو جان مسیحائی اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو مستور ز هر چشمی درعین هویدائی. ولکن بقوت الهی و قدرت ربّانی و عنایت حضرت لایزالی باید بر بساط نور جالس شد و بر فضای روح سایر گشت تا جمیع چندها را بی چون مشاهده نمود و تمام اسم و رسم را بی تنگ و نام دید. این است مقام رفرف اعلی و سدره ابهی و شجره طوبی و ثمره قصوی. فطوبی لعاریها و شاریها و آکلیها و اصلیها.

حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در ذیل شرح احوال جناب استاد اسمعیل دربارہ آنچه در لوح جمال قدم نازل شده چنین می‌فرمایند:

... باری چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت برومیلی فرمودند، احبای الهی در بغداد ماندند؛ بعد اهالی بغداد بر احباب قیام کردند و آن مظلومانرا به اسیری بموصل فرستادند. این استاد جلیل با وجود پیری و ناتوانی پیاده، بی‌زاد و توشه، جبال و بیابان و تلال و درّه قطع نموده و به سجن اعظم وصول یافت. وقتی جمال مبارک از برای او این غزل ملای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجه به نقطه اولی و حضرت اعلی نماید و این نغمه را به آهنگ خوش بسراید، لهذا شبهای تار و تاریک طی مسافت می‌نمود و این غزل را تغنی می‌کرد:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور بشیدائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من ای ازتوخروش من من نایم و تو نائی
گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله تو جان مسیحائی
اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو مستور زهرچشمی در عین هویدائی ...
تذکرة الوفاء، ص ۵۴-۵۵

و در مناجاتی حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

هوالبهی پاک یزدانا اگرچه دیوانه و بی‌لانه و آشیانه گشتم ولی
سرگشته کوی توأم و آشفته روی تو، مجنون و مفتون آن جمال و
محزون و دلخون از فراقم. این مجنون شیدای بی‌نوا سلاسل و
زنجیری جز آن زلف مشکین نجوید و این مفتون بی‌سر و سامان
عقل و نهائی به غیر فیوضات عشق نخواهد. این جنون اگرچه

جامع فنون و پُرسکون است لکن چون وقت مقتضی نه به فضل و عنایت قوتش را خفتی بخش که آن زنجیر مبارک را نگسلد و آن سلسله پیچ اندر پیچ را بکلی قطع ننماید. نه عقل و فرهنگ زیاد مانع از نشر نفحات مقبول و نه جنون پُرفنون زنجیر شکن محبوب. خدایا اعتدالی بخش و توسطی عنایت فرما. در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله، امر فرمودند که این ابیات را دائماً قرائت و به لحن خوش تلاوت نماید:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور بشیدائی
در نامه مجنونان از نام من آغازند زاین پیش اگر بودم سردفتر دانائی
ای باده فروش من سرمایه جوش من ای از تو خروش من من نایم و تو نائی
گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله تو جان مسیحائی
والبهآء علیک و علی کل مفتون معتدل کریم. ع ع

مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، ص ۴۱-۴۲

چنانچه با نقل از تذکرة الوفاء مذکور افتاد بیان حضرت عبدالبهاء در این مناجات راجع به «در ایام مبارک شخصی بود مفتون محبت الله» اشاره به جناب استاد اسمعیل است که شرح آن در لوح مبارک جمال قدم با مطلع «عندلیب سنا می گوید ...» فوقاً نقل گردید.

این ابیات در بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء نقل گشته است. از جمله در لوح میرزا محمدخان ابن میرزا عبدالله خان می فرمایند:

ای بنده الهی مراسله روحانی آن جناب واصل، از مضمون اگرچه به جهتی محزون شدیم زیرا دلالت بر تأثر و حزن آن قلب منیر بود ولی از جهتی دیگر تسلی کامل حاصل زیرا دلالت بر آن می نمود که شهره آفاقی و رسوای مشتاق یعنی به خریداری آن یوسف رحمانی مشهوری و به سرگشته و شیدائی معروف، ای عشق منم از تو سرگشته

و سودائی - و اندر همه عالم مشهور به شیدائی . در نامه مجنونان از نام من آغازند - زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی . باری شکر کن خدا را که به عشق او شهرة آفاق شدی و به شیدائی آن دلبر بی همتا شهیر اهل اشراق ...

و در لوح دیگری که به اعزاز «جناب زائر آقاعباسعلی نجل جلیل آقاحسن میلانی» عزّ صدور یافته حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

ای زائر تربت مقدّسه شکر جزیل ربّ جلیل را که دلیل این سبیل بود ... ای جوانان قرن یزدان شما باید در این عصر جدید قرن ربّ مجید چنان منجذب جمال مبارک گردید و مفتون دلبر آفاق شوید که مصداق این شعر گردید:

ای عشق منم ازتوسرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی ...
قسمتی از این لوح در مجله عندلیب، شماره ۰۶، بهار ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۶۶ به طبع رسیده است.

و در اثری دیگر چنین می فرمایند:

هوایابی ای شمع محفل دوستان رحمانی علیک بهاءالله و فضله وجوده و موهبته و نوره الصمدانی وقت آن آمد که پرده صمت و سکوت را به نار موقده ربانیه بسوزانی و جمال یوسف محبت الله را عرضه بازار و شهرة آفاق کنی،

ای عشق منم ازتوسرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی .
باری اگر از فارسان میدان عرفان نشانه جوئی زبان را به ثنای حق بکشا و اگر از خمخانه الهی رحیق معانی خواهی جوشی بزن و خروشی بکن و اگر در انجمن آفاق روی روشن طلبی فیض کامل از ملاءبهی طلب و اگر در افق امکان نور تابان جوئی به جمال دوستان حقیقی و نهال بوستان الهی نظر کن . ع ع

و همچنین در لوحی که به اعزاز جناب ابن ابهر از قلم حضرت عبدالبهاء

عزّ صدور یافته چنین مذکور:

ای منادی پیمان نامه اخیر به تاریخ ۲۵ شوال ۱۳۲۸ ملاحظه گردید ... حضرت قائم مقام در نهایت روح و ریحان در اینجا تشریف دارند ما نوشته بودیم که ایشان را کتمان دارند حالا که چنین شده است، ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی - و اندر همه عالم مشهور به شیدائی. تا ببینیم خدا چه می کند ...

و در لوح «لاهور، بواسطه جناب آقامیرزا محمود زرقانی، جناب پرتیم سنگه» حضرت عبدالبهاء چنین می فرمایند:

هو الله ای یار روحانی حمد کن خدا را که هتک استار نمودی و خلع عذار کردی و به آسرار پی بردی، سودائی دلبر مهربان شدی و شیدائی آن مه تابان و رسوائی روی جانان، به محبت الهی گریبان دریدی، از ماسوی دل بریدی و ندای حق شنیدی و به سرمنزل دوست حقیقی رسیدی، جام صفا نوشیدی، شهد عرفان چشیدی و آثار رحمت پروردگار دیدی.

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی در نامه مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی ای باده فروش من سرمایه جوش من ای ازتوخروش من من نایم و تو نائی گر زندگیم خواهی در من نفسی دردم من مرده صدساله تو جان مسیحائی اول تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو مستور ز هر چشمی درعین هویدائی.

وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در ترجمه حال حضرت حاجی میرزا حسن افغان چنین مرقوم فرموده اند:

... در ایام حضرت اعلی نفعه هدایت کبری بمشام رسید ولی در ایام مبارک نار محبت الله شعله زد چنان برافروخت که جمیع حجابات

اوهام بسوخت و بقدر امکان بترویج دین‌الله پرداخت و بمحبت
 جمال مبارک شهیر آفاق گشت،
 ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
 و اندر همه عالم مشهور بشیدائی
 در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند
 زین پیش اگر بودم سردفتر دانائی ...
 تذکرة الوفاء، ص ۴۰-۴۱

چنانچه در نقل از تذکرة الوفاء گذشت حضرت عبدالبهاء غزل
 منقول در آثار عدیده فوق را به «ملای رومی» منسوب داشته‌اند. حقیر
 در دیوان غزلیات شمس این غزل را نیافت اما صورتی از این غزل در
 دیوان منصور حلاج چنین ثبت گردیده است:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی
 و ندر همه عالم مشهور بشیدائی
 در نامه مجنون تا از نام من آغازند
 زین پیش اگر بردم سر دفتر دانائی
 ای باده فروش من سرمایه جوش من
 از تست خروش من من نایم و تو نائی
 سرمایه ناز از تو هم اصل نیاز از تو
 هم وامق شیدائی هم دلبر عذرائی
 گر زندگیم خواهی بر من نفسی در دم
 من مرده صدساله تو جان مسیحائی
 اول تو و آخر تو ظاهر تو و باطن تو
 مستور ز هر چشمی در عین هویدائی
 تیری ستم اندوزی بر دیده من دوزی
 آخر چه جگر سوزی یارب چه دلارائی
 پراونه صفت سوزان از شوق فشانم جان
 تا گوئیم ای جانان تو سوخته مائی

دیوان منصور حلاج، ص ۲۰۰-۲۰۱

عبدالرحمن جامی نیز این ابیات را در کتاب نقد النصوص بشرح

ذیل مندرج ساخته است:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی و اندر همه عالم مشهور به شیدائی
 در نامهٔ مجنونان از نام من آغازند زین پیش اگر بودم سر دفتر دانائی
 ای باده فروش من سرمایهٔ جوش من از تست خروش من من نایم و تو نائی
 سرمایهٔ ناز از تو هم اصل نیاز از تو هم وامق شیدائی هم دلبر عذرائی
 گر زندگیم جوئی در من نفسی در دم من مردهٔ صد ساله تو جان مسیحائی
 اول تو و آخر تو باطن تو و ظاهر تو مستور زهر چشمی در عین هویدائی
 نقد النصوص، ص ۱۴۸

حسین بن منصور بیضاوی ملقب و معروف به حلاج از عرفای شهیر ایران در قرن سوم هجری بود که در بغداد با مشایخ صوفیه مجالست یافت و در بلاد مختلفه هند و ماوراء النهر به سیر و سفر پرداخت. شخصیت حلاج و واقعیت دعاوی و حالات و مقامات او در آثار تذکره نویسان و مورخین به اختلاف و تناقض شدید شرح و بسط یافته است. آنچه مسلم است آن که کسانی نظیر عطار نیشابوری در تذکره الاولیاء به فضائل و کرامات و مقامات روحانی او شهادت داده اند. حلاج به علت اصرار و دشمنی شدید فقهای بغداد عاقبت اسیر و زندانی شد و در سال ۳۰۹ هـ ق (۹۲۱ م) پس از سالهای متمادی که در زندان بود به اشد عذاب او را کشتند و جسدش را سوزاندند و خاکستر جسد او را به رودخانه دجله ریختند. برای اطلاع از شرح احوال و افکار و آثار حلاج به کتاب مصایب حلاج مراجعه فرمائید.

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوقه همین جاست بیائید بیائید

حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید - معشوقه همین جاست بیائید
بیائید. ولکن این شهر جانان است و از نام و ننگ بی‌نشان و این
سبیل عاشقان است دلیل در این راه متحیر و سرگردان و این حرم
سبحان است احرام غیر در این مقام از عدم ایقان و این عرش
الرحمن است نه جای حمل نمودن هیکل قران. اگر یار خواهی از
پرده پندار و انس با اغیار فارغ شو و اگر ضیاء شمس دلدار جوئی
گرد انوار شمع مپوی و هرگاه سراب وهم و خیال را از ماء عذب
جمال کفایت نموده‌ای با طایران هوای عشق همپری مکن و با
سرانداختگان در پای دار فنا همسری مخواه...

حضرت عبدالبهاء در لوح «نراغ، جناب آقاعلی» می‌فرمایند:

هوالبهی ای مشتعل بنار محبت‌الله اگر بدانی به چه حالتی در
چه انجمنی و به چه لسان و قلمی بیاد روی و خوی تو مشغولم البته
از شدت شعف گریبان بدری و پرده براندازی و راز آشکارسازی و
باعلی النداء فریاد برآری، ای قوم به حج رفته کجائید کجائید - آن
قبله آفاق به عکاست شتایید شتایید. والبهاء علیک. ع

بیتی که نقل شده از مولوی است و در دیوان غزلیات شمس
تبریزی مندرج است. تمام غزل چنین است:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوق تو همسایه دیوار به دیوار
 در بادیه سرگشته شما در چه هوائید
 گر صورت بی صورت معشوق ببینید
 هم حاجی وهم کعبه وهم خانه شما
 صد بار از این راه بدان خانه برفتید
 یک بار از این خانه بر این بام برآئید
 گر قصد شما دیدن آن خانه جانست
 اول رخ آئینه به صیقل بزدائید
 احرام چو بستید از آن خانه برستید
 از خرقة ناموس بکلی بدر آئید
 آن خانه لطیفست نشانهاش مگوئید
 از خواجه آن خانه نشانی بنمائید
 کو دسته ای از گل اگر آن باغ بدیدید
 با این همه آن رنج شما گنج شما باد
 کوهری از جان اگر از بحر جدائید
 افسوس که برگنج شما پرده شما
 روئند گشائید ز سر پرده اسرار
 پس خویش بدانید که سلطان نه گدائید
 گنجیدنهان گشته در این توده پرخاک
 چون قرص قمرز ابرسیه باز برآئید
 سلطان جهان مفخر تبریز نماید
 اشکال عجائب که شما روح فزائید
 از پرتو رویش دو جهان نور بیابد
 تصویر عجائب به چه شیوه بنمائید

غزلیات شمس، ص ۲۶۹-۲۷۰

و نیز نک به ذیل: «معشوقه در اینجا...».

ای که هرگز فرامشت نکنم
هیچت از بنده یاد می‌آید

نک به ذیل: «روی بر خاک عجز...».

ای که هرگز فرامشت نکنم
هیچت از بنده یاد می‌آید
نک به ذیل: «روی بر خاک عجز...».

ای گمشده در کجات جویم

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادمالله خطاب به جناب ابن اصدق عزّ صدور یافته و به تاریخ ۳ شوال ۱۲۹۹ هـ ق مورخ است می‌فرمایند:

اشکو بئی و حزنی الی الله مالک الانام قد انقلبت الامور و اضطربت البلدان ... گاهی این خادم فانی به کلمه ای گمشده در کجات جویم در سرّ سرّ مترنم و لکن از آنچه از لسان بیان حضرت رحمن اصفاء می‌شد سبب سکون و اطمینان بود ...

مجموعه آثار، شماره ۲۷، ص ۲۶۹

مصرع منقول در این اثر به ظن قوی ناظر به مطلع قصیده خاقانی است که می‌گوید:

ای قبله جان کجات جویم جانی و بجان هوات جویم
چند بیت دیگر صدر این قصیده چنین است:

گر زخم زنی سنانت بوسم	ور خشم آری رضات جویم
دی روز چو آفتاب بودی	امروز چو کیمیات جویم
دوشت همه شب چو بدر دیدم	امشب همه چون سہات جویم
ای در گرانبهاتر از روح	چون روح سبک لقات جویم
وی ماه سبک عنان‌تر از عمر	چون عمر گرانبهات جویم
خورشیدی و برنیایی از کوه	هر صبحدم از صبات جویم
تو زیر زمین شدی چو خورشید	تا کی ز بر سمات جویم

ای گمشده آهوی خطائی هم زآبخور خطات جویم ...
دیوان خاقانی، ص ۲۳۲

افضل الدین بدیل بن علی متخلص به خاقانی که ابیاتی از صدر یکی از قصائد معروفش نقل گردید پدرش درودگر و مادرش کنیزی رومی بود که اسلام آورد. خاقانی علوم ادبی و فلسفی را نزد اساتید فن فرا گرفت و به خدمت فخرالدین منوچهر شروان‌شاه درآمد و لقب خاقانی یافت. دوبار به حج رفت و در اواخر حیات خود به عزلت و گوشه‌نشینی رو آورد و سرانجام به سال ۵۹۵ هـ ق (۱۱۹۸ م) در تبریز رخت به سرای دیگر کشید. خاقانی را دیوانی بزرگ از قصائد و غزلیات و مقطعات است. مثنوی تحفة العراقین هم از اوست. خاقانی از بزرگترین شعرای قصیده‌گوی فارسی است و آثارش همواره مایه الهام سایر شعراء بوده است. آثار خاقانی مملو از ابتکار مضامین جدید و قدرت خاص او در ترکیب الفاظ و خلق معانی بدیع و نشانه عمق اندیشه و توانائی او در توصیف و تشبیه است. برای اطلاع بیشتر از احوال او نک به تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۷۷۶-۷۹۴ و کتاب سخن و سخنوران، ص ۶۱۲-۶۸۴.

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله ای رفیق دیرین الحمد لله رفاقت و محبت و الفت
پابرجاست زیرا همدمی ما در عتبه مقدسه حضرت کبریاست هر دو
در آن آستان همرازیم و هم‌آواز تو فریاد یابهاء الابهی برآری و من
یارئی الابهی نعره زتم تو بانگ مرده‌گانند در این انجمن اندر ره
دوست زنی من آهنگ ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برار بلند کنم
تو در خمخانه محبت‌الله کهنه باده نوشی و من در میکده عبودیت
بها گریبان دریده و برهنه و دیوانه و مدهوش پس بیا دست در
آغوش کنیم و آنچه سروش در گوش میدمد متابعت نمائیم یعنی
بجوشیم و بخروشیم و فرح و شادمانی نمائیم و بجانفشانی سرور و
کامرانی جوئیم وعلیک التحیه والثناء . ع ع

مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۹

حضرت عبدالبهاء در این لوح لطیف با تقطیع بیت جمال‌قدم به دو
مصرع استشهاد فرموده‌اند . این بیت متعلق به اواخر قصیده «ساقی از
غیب بقا» است که می‌فرمایند:

مردگانند در این انجمن اندر ره دوست

ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۱

و نیز نک به ذیل: «مردگانند در این...» .

ای معاف یفعل الله ما یشاء بی محابا رو زبان را برگشا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد نبی خان خرم آبادی
چنین می فرمایند:

هوالبهی ای بنده دیرینه آن ذات مقدس شکایت از عدم بلاغت
و فصاحت نموده بودی، ای معاف یفعل الله ما یشاء - بی محابا رو
زبان را برگشا. در درگاه جمال قدم روحی له الفداء الفاظ و کلمات
را حکمی نبوده معانی بدیعه و مقاصد صحیحه مقبول و محبوب،
نظر به قلوب داشتند نه نقوش، استماع راز دل می فرمودند نه رموز
کلمات منشیان بلیغ فصیح بی مماثل. صهباء چون صاف و گوارا
است جام بلور احتیاج نه ساقی چون گل چهره است قبای پرند و
سندس و استبرق لزوم نیست. پس تا توانی معانی و مبانی محکم
نما و اساس مهربانی متین کن آن معانی الیوم ثبوت و رسوخ بر مرکز
میثاق است چه صون امرالله و صیانت دین الله منوط به آن...

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۷، ص ۲۵۵-۲۵۶

بیت فوق در قصه موسی و شبان در دفتر دوم مثنوی مولوی مذکور
شده است. ملا می فرماید:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه میخواهد دل تنگت بگو
کفر تو دینست و دینت نور جان ایمنی وز تو جهانی در امان
ای مُعاف یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا بی مُحابا رو زبان را بر گشا

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۸۴-۱۷۸۶

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست

حضرت عبدالبهاء در لوح حضرات ایادی امرالله چنین می فرمایند :
... یحیی باین عجز و ضعف می خواهد با جمال ابهی مقاومت کند ،
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست ...

مائده آسمانی ، ج ۵ ، ص ۲۰۹

و نیز در لوح «حضرت شهید سلیل اسم الله الاصدق» می فرمایند :

ای بنده مقرب درگاه جمال مبارک نامه غره ربیع الاول رسید ...
جای تعجب اینجاست که این نفوس مبتذله [ناقضین] که از شغال
خائفترند و هنوز از شدت ترس مضطرب می خواهند مقاومت با
نفسی کنند که چهل سال در سجن عکا در تحت ظلم و عدوان و
جور و جفای عبدالحمید و سلاسل و اغلال و محاط به جواسیس و
مراقبین فریاد یا بهاء الابهی و نعره یا علی الاعلای او لرزه بر آفاق
میافکند و در کمال استقلال و استقرار در حبس مقاومت با
عبدالحمید سفاک و ناصرالدین شاه خونخوار می نمود و حال نیز در
نهایت استقلال و استقرار واضحاً مشهوداً مقاومت جمیع طوائف و
ملل و سروران آفاق می نماید فوالله تضحک الثکلاء من اوهام حزب
یحیی و شبهات الناقضین الذین کظیور اللیل یعتکفون فی حفرات
الحسرات و درکات السكرات فنعم ما قال ، ای مگس عرصه سیمرغ
نه جولانگه تو است ...

مصرع از حافظ است و در اثر اشتهاار حکم ضرب المثل یافته .

غزل حاوی این مصرع چنین است:

عاشقانرا ز بر خویش جدا میداری	ای که مهجوری عشاق روا میداری
بامیدی که درین ره بخدا میداری	تشنه بادیه را هم بزلالی دریاب
به ازین دار نگاهش که مرا میداری	دل ببردی و محل کردمتم ای جان لیکن
ما تحمل نکینم ار تو روا میداری	ساغر ما که حریفان دگر می نوشند
عرض خود می بری و زحمت ما میداری	ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست
از که می نالی و فریاد چرا میداری	تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
سعی ناپرده چه امید عطا میداری

دیوان حافظ، ص ۳۱۳

ای موسی من چوپان شده‌ای در طور بیا ترک گله کن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدعلی خان بهائی که به تاریخ
۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۸ هـ ق مورخ است چنین می‌فرمایند:

هو الله ای موسی من چوپان شده‌ای - در طور بیا ترک گله کن یا
خود گله کن. مکتوب مفصل شما بکمال دقت ملاحظه گردید و
فی الحقیقه از حزن شما متأثر شدم ولی به قول ترکها بالام چون
نفس نفیسی را مقاصد عظیمه است و مرامهای جلیله باید قلب
مبارکش چندان نازک نباشد بلکه اگر طوب نود و پنج پوند میل
فرماید هنیئاً و مرثیاً لی فرماید البته در امور مشکلات حاصل شود
و صعوبات رخ بگشاید شما نباید ملول شوید، مکدر گردید بلکه
باید بر نیت خیر خویش باقی مانید ...

بیتی که در مطلع لوح مبارک آمده از مولوی است و تمام غزل چنین
است:

با من صنما دل یک دله کن	گر سر نهم آنکه گله کن
مجنون شده‌ام از بهر خدا	زان زلف مرا یک سلسله کن
سی پاره بکف در چله شدی	سی پاره منم ترک چله کن
مجهول مرو با غول مرو	زنتهار سفر با قافله کن
ای مطرب دل زان نغمه خوش	این مغز مرا پر ولوله کن
ای زهره و مه زان شعله رو	دو چشم مرا دو مشعله کن
ای موسی جان چوپان شده‌ای	بر طور برآ ترک گله کن
نعلین هوی بیرون کن و رو	در دشت طوی پا آبله کن

تکیه که تو حق شد نه عصا انداز عصا وانرا یله کن
فرعون هوی چو شد حیوان در گردن او رو زنگله کن

چون شمس توئی هم امس توئی
برخیز و بیا خوش مشغله کن

غزلیات شمس، ص ۴۸۰-۴۸۱

حضرت عبدالبهاء در لوحی که با عبارت «ربّ و رجائی انی امرغ
جبینی بتراب عتبتک العلیاء...» شروع می‌شود و به اعزاز ابراهیم نامی از
اهل خراسان عزّ صدور یافته عده‌ای از احبای آن سامان را مذکور
داشته و سپس درباره جناب جوان روحانی با توجّه به ابیات مولوی چنین
می‌فرمایند:

... اما حضرت جوان روحانی را نهایت شوق و وله از قبل عبدالبهاء
برسان و بگو ای یار دیرین و مونس قدیم من حقّ با توست و
از تو شکر و شکوه هر دو مقبول زیرا شکوهات نیز منبعث از
حرارت محبت‌الله است این شکوه اعظم از شکر و این فغان و ناله
خوشتر از آهنگ چنگ و چغانه خدا از تو راضی من از تو خوشنود
احباء از تو ممنون دیگر زبان بگشا و هرچه خواهی ناله و شکایت
نما، ای روحانی من ترک گله کن، چوپانی حق در آن گله کن، اغنام
خدا در دشت و بلا، دلجوئی آن با ولوله کن، از حبّ بها وز فرط
وفا ارکان جفا پر زلزله کن، از ذوق مدام و از شوق مدام، دل‌های
انام پر هلهله کن، ز امکان و حدود تا منزل مقصود، در طی مکان
یک مرحله کن...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بشیرالسلطان با توجه به مضامین
غزل مولوی چنین می‌فرمایند:

هوالله ای بشیر عبدالبهاء محزون مباش زیرا مفتون جمال ابهائی

با وجود آن که چنان یار مهربانی داری دیگر از چه گله داری
 استغفرالله الحمد لله نه گله داری و نه گله، از هر دو آزادی.
 حضرت کلیم تا ترک گله ننمود ندای الهی را از نار موقده در شجره
 سینا نشنید. الحمد لله تو با وجود گله آن ندای رحمانی را از
 شجره مبارکه انسانی شنیدی. اشکرالله علی هذا الفضل العظیم.
 امیدوارم جمیع امور بدخواهت حاصل گردد ذلك من فضل الله يؤتیه
 من یشاء و علیک التحیة والثناء. ع ع

کلمه «بالام» در لوح محمدعلی خان بهائی از کلمات «بالا» و «م»
 تشکیل شده است. «بالا» در ترکی آذری یا تاتاری به معنی «طفل» و
 «فرزند» است و حرف میم ضمیر متصل به اسم است که افاده مالکیت
 می کند. بنابراین کلمه «بالام» به معنی «فرزندم» می باشد.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند
می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و بر وقایع ایران اطلاع حاصل
کردید . چون موجب و سبب وقوع این حوادث چندی پیش مفصل
بشما مرقوم گردید لهذا تکرار نگاشتن فرصت نیست . بقول ملا ،
این جهان کوهست و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا
باری باوجود این ما تضرع بملکوت ابهی نمائیم و ایران و ایرانیان را
روح و جان طلبیم تا بعون و عنایت حق ایرانیان سر و سامان یابند
و آن مطموره خراب معموره آباد گردد . بوضوح پیوسته است که از
برای ایران امیدی جز به انتشار نفحات رحمان نیست ، شما از خدا
بخواهید که نورانیت امرالله آن اقلیم را روشن نماید ...

چنانچه تصریح فرموده‌اند بیت از ملای رومی است و در دفتر اول
مثنوی (بیت ۲۱۵) مندرج می‌باشد .

این دُم شیر است به بازی مگیر

در تاریخ نبیل زرنندی مذکور است که پس از درگذشت شیخ احمد احسائی، سید کاظم رشتی در صدد جلب مساعدت بعضی از علمای ایران برآمد و چنین اندیشید که نماینده‌ای از طرف خود برای ملاقات سید محمدباقر رشتی و میرزا عسگری به اصفهان و مشهد اعزام دارد. از میان شاگردان سید کاظم جز میرزا محیط کرمانی کس دیگری برای قبول این مأموریت حاضر نشد ولی سید کاظم به او چنین گفت: «این دُم شیر است به بازی مگیر». سپس ملاحسین بشرونی را به مأموریت مورد نظر اعزام داشت و به او گفت: «انجام این مهم منوط به قیام و اقدام تو است». (مطالع الانوار، ص ۲۰)

مصرع «این دُم شیر است به بازی مگیر» از سحابی استرآبادی است و تمام بیت چنین است:

عشق حقیقی است مجازی مگیر این دُم شیر است بیازی مگیر

کلچین جهانیانی، ص ۳۴۵

سحابی اصلاً از مردم استرآباد بود اما در شوشتر بدنیآ آمد و بیشتر عمر خود را در نجف گذرانید. معروفیت عمده سحابی به خاطر ترانه‌های عارفانه و نغزی است که از او بجا مانده است. سحابی در سال ۱۰۱۰ هـ ق (۱۶۰۱ م) از این عالم درگذشت. نک به تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش دوم، ص ۸۵۸-۸۶۵.

این روا باشد که من در بند سخت که شما بر سبزه و گه بر درخت

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

طهران جناب آقا محمد علاقه‌بند علیه بهاء‌الله الابهی . هوالله
ای رفیق روحانی اگر بدانی که مشغولیت به چه درجه است البته
بیک کلمه کفایت فرمائی. مختصر اینست که جمیع محررات آن
جناب به منشادی علیه بهاء‌الله الابهی حرف‌ابحرف بکمال دقت
ملاحظه گردید و از حالات و صدمات و مشقات آنجناب بی‌نهایت
محزون شدم ولی کلام همان است که از پیش مرقوم گشت تا من در
صدمه و بلا هستم یاران عزیز نیز باید سهیم و شریک باشند و البته
آن یار موافق راضی نشود که این شرکت بهم خورد، مولوی گفته،
این روا باشد که من در بند سخت - گه شما بر سبزه و گه بر
درخت. رفیق داد و فریاد مکن اگر این شرکت را فسخ نمائی فوراً
دعا نمایم که اسباب خوشی و راحت فراهم آید والسلام...

بیتی که حضرت عبدالبهاء بدان استشهاد فرموده‌اند در ضمن قصه
طوطی و بازرگان در دفتر اول مثنوی مولوی آمده است. در این قصه
بازرگان هنگام سفر به هند به طوطی خود چنین می‌گوید:

گفت طوطی را چه خواهی ارمغان	کارمت از خطه هندوستان
گفت آن طوطی که آنجا طوطیان	چون بینی کن زحال من بیان
کآن فلان طوطی که مشتاق شماست	از قضای آسمان در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و داد خواست	وز شما چاره و ره ارشاد خواست
گفت می‌شاید که من در اشتیاق	جان دهم اینجا بمیرم در فراق
این روا باشد که من در بند سخت	که شما بر سبزه گاهی بر درخت

این چنین باشد وفای دوستان من درین حبس و شما در گلستان
یاد آرید ای مِهان زین مرغِ زار یک صَبوحی در میان مَرغزار
یادِ یاران یار را مَیمون بود خاصه کآن لَیلی و این مجنون بود

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۵۱-۱۵۵۹

این ره که تو میروی به ترکستان است

حضرت بهاءالله در کتاب بدیع می‌فرمایند:

... بگو ای مغرور دارالغرور با این ادراک سیف جفا بر تارک لولاک کشیده و بگمان خود عارف شده و به حق رسیده کاش این راهی که میروی انتهایش به ترکستان باشد چنانچه گفته‌اند، این ره که تو میروی به ترکستان است. ولکن این سبیل منتهی به اسفل نیران بوده و خواهد بود ...

کتاب بدیع، ص ۱۰۰

مصرع مذکور در کتاب بدیع از سعدی است و در ضمن حکایتی آمده است که در گلستان مندرج است. تمام حکایت چنین است:

زاهدی مهمان پادشاهی بود چون بطعام بنشستند کمتر از آن خورد که ارادت او بود، و چون بنماز برخاستند بیش از آن کرد که عادت او، تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کند.

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی بترکستان است چون بمقام خویش آمد سفره خواست تا تناولی کند پسری صاحب فراست داشت گفت ای پدر باری بمجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت در نظر ایشان چیزی نخوردم که بکار آید، گفت نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که بکار آید.

ای هنرها گرفته برکف دست عیبها برگرفته زیر بغل تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی بسیم دغل

کلیات سعدی، ص ۱۱۱

و نیز نک به ذیل: «ترسم نرسی به کعبه ...».

این زمان بگذار تا وقت دگر

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه چنین می‌فرمایند:

... اگر مقصود اختصار و مراعات صدد مقصد اصلی نبود مجملی
از مسائل الهیه در بیان حقیقت انسانیّه و علوّ منزلت و سموّ منقبت
بشریه مرقوم می‌شد، این زمان بگذار تا وقت دیگر...

رساله مدنیّه، ص ۲۵-۲۶

مصرع از مولوی است، می‌فرماید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۰-۱۳۱

این زمان جان از تنم آید برون گویدم کانا الیه راجعون

جمال قدم در لوحی که با بیت «دی شیخ با چراغ همی گشت گرد
شهر- کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست» آغاز می شود مطلب را
چنین به پایان رسانده اند:

... به قسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه
روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجات
در پریدن آمد اسرافیل حیات متحیر گشته که به کدام نغمه این
اصحاب را به هوش آرد و عجز می نماید که شاید از این بیهوشی
قسمت برد و نصیب بردارد. بس کنم دلبر درآمد در جواب - گوش
کن واللّه اعلم بالصواب. این زمان جان از تنم آید برون - گویدم
کانا الیه راجعون.

مجموعه آثار، شماره ۳۶، ص ۲۷۵-۲۷۶

برای ملاحظه تمام این لوح به ذیل: «دی شیخ با چراغ» مراجعه
فرمائید. در این بیان مبارک بیت «بس کنم دلبر...» از مولوی بوده و در
دفتر سوم مثنوی (بیت ۳۸۴۴) مندرج است. اما مصرع «این زمان جان
از تنم آید برون» به صورتی که نقل گردیده در مثنوی یافت نشد. ولی
مصرع اخیر یعنی «گویدم کانا الیه راجعون» را در مثنوی می توان
ملاحظه نمود، مثلاً مولوی می فرماید:

پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم که انا الیه راجعون

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۰۶

عبارت «انا الیه راجعون» فقره اخیر در آیه ۱۵۶ سوره بقره (۲)

است، به این معنی که ما به سوی خداوند رجوع خواهیم نمود.

این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گر ابو نصرستی و ور بوعلی سیناستی

حضرت بهاءالله در لوح شیخ چنین می فرمایند:

... یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در
طور عرفان چه می گویند، آنحضرت کلمه را از سدره اصفا نمود و
قبول فرمود ولکن اکثری از ادراک اینمقام محروم چه که بماعندهم
مشغولند و از ما عندالله غافل. سید فندرسک در اینمقام خوب گفته،
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری گرابو نصرستی و ور بوعلی سیناستی ...

لوح شیخ، ص ۳۲

چنانچه جمال قدم تصریح فرموده اند بیت منقول از سید ابوالقاسم
فندرسکی است و از قصیده مشهوری است که بسیاری از ابیات و مصاریع
آن در آثار مختلفه بهائی تکرر ذکر یافته است. متن قصیده میر-
فندرسکی به نقل از ریاض العارفین چنین است:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی	صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی
صورت زیرین اگر بانردبان معرفت	بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی
این سخن را در نیابد هیچ فهم ظاهری	گر ابو نصرستی و گر بوعلی سیناستی
جان اگر نه عارضستی زیر این چرخ کهن	این بدنها نیز دایم زنده و بریاستی
هرچه عارض باشد آنرا جوهری باید نخست	عقل بر این دعوی ما شاهدی گویاستی
میتوانی گرز خورشید این صفتها کسب کرد	روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی
صورت عقلی که بی پایان و جاویدان بود	با همه هم بی همه مجموعه و یکتاستی
جان عالم خوانمش گریط جان داری بتن	در دل هر ذره هم پنهان وهم پیداستی
هفت ره بر آسمان از فوق ما فرمود حق	هفت در از سوی دنیا جانب عقباستی

میتوانی از ره آسان شدن بر آسمان
هرکه فانی شد باو یابد حیات جاودان
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته اند
زین سخن بگذر که او مهجور اهل عالم است
هرچه بیرونست از دانش نیابد سودمند
نیست حدی و نشانی کردگار پاک را
قول زیبانیست بی کردار نیکو سودمند
گفتن نیکوبه نیکوئی نه چون کردن بود
این جهان و آنچه جهان و بیجهان و باجهان
عقل کشتی آرزو گرداب و دانش بادبان
نفس را چون بندها بگسست یا بدنام عقل
گفت دانا نفس ما را بعد ما حشر است و نشر
گفت دانا نفس ما را بعد ما باشد وجود
نفس را نتوان ستود او راستودن مشکلست
گفت دانا نفس هم باجاه و هم بیجاه بود
گفت دانا نفس را آغاز و انجامی بود
این سخن ها گفت دانا و کسی ازو هم خویش
گفت دانا نفس را وصفی نیارم گفت هیچ
بیتکی از بو معین آرم در استشهادوی
هریکی بردیگری دارد دلیل از گفته ای
کاش دانایان پیشین می بگفتندی تمام
هرکسی چیزی همی گوید به تیره رای خویش
خواهشی اندر جهان هر خواهشی را در پی است

راست باش و راست رو کانجا نباشد کاستی
و ریخود افتاد کارش بیشک از موتاستی
پی برد در رمزها هرکس که اوداناستی
راستی پیدا کن و این راه رو گر راستی
خویش را اوسازا گرامروز و گر فرداستی
نی برون از ما و نی باما و نی بی ماستی
قول با کردار زیبا لایق و زیباستی
نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلواستی
هم توان گفتن مرا و راهم از آن بالاستی
حق تعالی ساحل و عالم همه دریاستی
چون به بی بندی رسی بندد گریب جاستی
هر عمل کا امروز کرد او را چر افرداستی
در جزا و در عمل آزاد و بی همتاستی
نفس بنده عاشق و معشوق آن مولاستی
گفت دانا نفس نی بیجاه نی باجاستی
گفت دانا نفس بی انجام و بی مبداستی
در نیابد این سخنها کاین سخن معماستی
نه بشرط شیئی باشد نه بشرط لاستی
گرچه او در باب دیگر لایق این جاستی
در میان بحث و نزاع و شورش و غوغاستی
تا خلاف ناتمامان از میان برخاستی
تا گمان آید که او قسطای بن لو قاستی
خواستی باید که بعد از وی نباشد خواستی

ریاض العارفین ، ص ۲۶۸-۲۶۹

این قصیده حاوی نکات و مطالب عرفانی و فلسفی و اخلاقی عدیده‌ای است که شرح و بسط آنها در اثر محققانه حکیم عباس شریف دارابی شیرازی تحت عنوان تحفة المراد مندرج گردیده است. کتاب تحفة المراد در طهران بوسیله شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء در سال ۱۳۳۷ هـ ش در ۱۸۱ صفحه انتشار یافته است.

اما صاحب قصیده غرآی فوق یعنی سید ابوالقاسم فندرسکی معروف به میرفندرسکی از حکماء و عرفاء و شعرای بنام عصر صفوی است که در علوم ادبی، فلسفی، و ریاضی یدی طولی داشته است. میرفندرسکی سفری به هندوستان نموده در آن بلاد به سیر و سیاحت پرداخت و با اندیشه و عرفان زرتشتی و حکمت و فلسفه هندوان آشنا شد و در مراجعت به اصفهان در سال ۱۰۵۰ هـ ق (۱۶۴۰ م) به سن ۸۰ سالگی به جهان دیگر شتافت.

میرفندرسکی را علاوه بر اشعار، آثار متعددی در مواضع فلسفی است. شرح احوال و آثار او در تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش اول، ص ۳۱۰-۳۱۴ و کتاب شرح حال میرداماد و میرفندرسکی به تفصیل مذکور شده است.

این سخن ناقص بماند و بیقرار دل ندارم بیدلم معذور دار

جمال قدم در هفت وادی می فرمایند:

... ای دوست دل که محل اسرار باقیه است محل افکار فانیه
مکن و سرمایه عمر گرانمایه را به اشتغال دنیای فانیه از دست مده
از عالم قدسی به تراب دل میند و اهل بساط انسی وطن خاکی
مپسند باری ذکر این مراتب را انتهای نه و این بنده را از صدمه
اهل روزگار احوالی نه،

این سخن ناقص بماند و بیقرار دل ندارم بیدلم معذور دار ...

آثار، ج ۳، ص ۱۲۸

بیت از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی (بیت ۱۷۰۵) مندرج
است.

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

جمال قدم در مراسله‌ای که در سلیمانیه کردستان در جواب معروضه
ملاحامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

... سبحان الله مگر این نفحه مشک از بهشت بود که آنچه در
دست بود بهشتیم و یا این نفحه صور از شجره طور آمد که از
سرجان گذشتیم و بجانان پیوستیم چون ذکر دوست شنیدم فوراً
برخاستم و گفتم:

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده میشود بامید وفای یار

جان رقص میکند به سماع کلام دوست...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند:

ای ثابت بر میثاق دو قطعه منشور ثبوت و رسوخ مههور رسید و
به عین رأفت ملحوظ افتاد... این چهار تحیت را حضرت اعلی
روحی له‌الفداء قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم
و اسم اعظم روحی له‌الفداء است چه که اوست اسم اعظم و تیر اعظم
و ظهور اعظم و هیچیک در شریعة الله منسوخ نه ولی در ایام مبارک
شیمه موحدین و صفت مخلصین الله‌ابهی بود و آنچه در ایام مبارک
جاری تا یوم بعث جدید باقی تغییر و تبدیلی نه چون الله‌ابهی سمت
موحدین بود لهذا باید تحیت الله‌ابهی باشد و از این گذشته منتها

آرزوی این عبد این است که جمیع اذکار و اوراد اسم مبارک باشد و چون ندای الله‌ابهی شنوم روح مهتز گردد و جانم مستبشر شود فوراً ندا برآرم، این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست ...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۷۵

و حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند:

ای حسین الهی این نام شیرین و اسم شکرین چون از قلم و فم مخلصین گذرد جان ببخشد. این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست. باری من از نام تو مسرور شدم تو نیز از ذکر جمال قدم مهتز و محظوظ باش. ع ع

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای متوجه به جهان ملکوت الآن در کنار دریاچه طبریاً نشسته و دل از غیر دوست گسسته و پیوسته مترصد فیوضات کلیه رحمانیه هستم و خامه برداشته و این مختصر نامه نگاشته اگر بدانی در چه حالتی مینویسم البته به جذب و وله آئی و از فرط شغف و شغف رقص کنان این بیت را بخوانی، این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست. والبهاء علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۲، ص ۲۶۶-۲۶۷

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقاعزیزالله‌خان مصباح می‌فرمایند:

ای منجذب به نفحات الهی مثنوی روحانی قرائت شد و غزل بی‌بدل تلاوت گردید ... ذکر جمال قدم بود و نعت و ستایش اسم اعظم به قول شاعر، این مطرب از کجاست که برگفت نام

دوست. محامد و نعوت حضرت احدیتش جامع ستایش جمیع
آفرینش ...

ظهورالحق، ج ۸، ص ۳۹۹

و نیز در لوح جناب بهاءالسلطان در شیراز چنین آمده است:

هو الله ای منسوب بنام حضرت مقصود این مطرب از کجاست که
برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست. اگر
بدانی این نام چه قدر عظیم و عزیز است البته دمی نیاسانی و در
کاشانه تن و لانه و آشیانه بدن نگنجی پرده بدری و سرگشته و
سودائی گردی و آشوب و شیدائی نمائی گریبان چاک کنی و
صراحی در دست گیری و خندان و شادمان کامرانی فرمائی و
غزلخوانی کنی و ترانه ای بنوازی که سامع برقص و طرب آید بلبل
رحمانی گلبنگ وحدت انسانی در گلشن رحمانی زند. وعلیک
البهاء الابهی. ع ع

و در لوح جناب میرزا علی خان طبیب چنین می فرمایند:

هو الابهی ای ناظم لثالی معانی نظمت چون عقد ثریا در این
سما شعشعه روشنی نمود و قصیده غراء چون فریده نورا جلوه
بدیعی کرد چه که ستایش جمال قدم بود و محامد اسم اعظم روحی
لاحبانه الفداء، این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست - تا
جان و جامه بذل کنم بر ثناء دوست. احسنت احسنت صد هزار
آفرین بر آن ناظم شیرین سخن و شکرین نطق پس در گلستان
تقدیس درآ و چون بلبل توحید زبان بکشا و پرده ملأ اعلی ساز کن
و به آهنگ ملکوت ابهی قصیده جدیدة در ستایش شمس بهاء انشاء
کن و در محافل انشاد نما. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۳۰۲-۳۰۳

و حضرت عبدالبهاء در لوح احبای سروستان چنین می‌فرمایند :

ای یاران عزیز عبدالبهاء چون نام مبارک آن روحانیان تلاوت شد
حالت عجیبی دست داد بقول سعدی، این مطرب از کجاست که
برگفت نام دوست. جان و وجدان شادمان گردید که الحمدلله در
جویبار سروستان در نهایت طراوت و لطافت سروهای روان
می‌خرامند و می‌بالند و مانند مرغ سحر می‌نالند و چون عندلیب بر
شاخسار معنوی گلبانگ الهی می‌زنند. ان شاءالله سروستان جنت
ابهی گردد و گلشن ملاً اعلی شود وعلیکم البهاء لابهی.
عبدالبهاء عباس.

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۲۶۰

و حضرت عبدالبهاء در لوح احبای زواره چنین می‌فرمایند :

هوالله ای عزیزان نازنین عبدالبهاء الآن در نهایت خستگی و
سستی بنامه نظاره نمودم ذکر یاران زواره بود فوراً فتور بسرور مبدل
گشت و خستگی و ماندگی بآسودگی و انبساط و نشاط منقلب شد.
بقول سعدی، این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست - تا جان
و جامه بذل کنم بر پیام دوست. دل زنده میشود بامید وصال یار -
جان رقص میکند بسماع کلام دوست. باری یاد بلایای شما افتادم
و مصائب و رزایای شما را تخطر نمودم امیدوارم که آن بلایا و محن
عطایا و منح گردد و آن ظلم و ستم سبب عون و عنایت جمال قدم
شود چون چنین است ان شاءالله آن ضرب و کتک و چماق و دکنک
مبارکست مزاح نیزگاه گاهی بجهت تغییر ذائقه لازمست
علی‌الخصوص یاد یاران از برای دل و جان دم سرور است و فیض
انبساط و حبور جمال‌ابهی و حضرت اعلی روحی لعبادهم الفدا از
افق بلیه عظمی و مصائب لاتحصی طلوع و اشراق فرمودند جام بلا

کشیدند و زهر جفا چشیدند و سجن و ضرب و نفی و شماتت
 اعدا و شتم اهل بغضا از هر قبیل باساء و ضراء مشاهده فرمودند
 آیا بعد از این یاران باوفایش هیچ آرزوی جام صفا نمایند
 استغفرالله مگر آنکه آن الطاف را فراموش کنند و بهوای خود
 پردازند و اسیر نفس خویش شوند آنوقت راحت و آسایش جویند و
 مسرت و ثروت و نعمت طلبند الحمدلله آن یاران سرمست جام آن
 دو دلبر مهربانند البته آرزوی هزارگونه بلا در این سبیل می‌فرمایند .
 عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب ناظم فصیح بلیغ آقا میرزا
 زین‌العابدین سروستانی علیه بهاءالله الابهی» چنین می‌فرمایند:

هو الابهی ای بنده جمال‌قدم حمد کن حقرا که موفق بر بیان
 عبودیت این عبد شدی و باین نعت و ستایش قلب مشتاق را نهایت
 فرح و انبساط و نشاط مبذول نمودی، این مطرب از کجاست که
 برگفت نام من - عبدالبهاست اسم حقیقت مرام من . باری نظم شما
 نظر بشمول این حقیقت ثابته راسخه بسیار مقبول و مطبوع واقع
 گشت والبهاء علیک وعلی کل ناظم ینطق بعبودیتی لله وفنائی وذلی
 وانکساری فی عتبه السامیه . عع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بصّار در رشت چنین می‌فرمایند:

ای طیر چمنستان حقیقت نغمات دلنشین و الحان بدیع شکرینت
 مفرّح قلوب یاران و سبب روح و ریحان است . قصائدی که در
 محامد جمال‌قدم روحی لاحبانه الفداء انشاء و انشاد می‌شود روح
 را حیات جاودانی بخشد و قلب را فرح و شادمانی . این مطرب از
 کجاست که برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام
 دوست . باری همیشه در خاطر بوده و هستی مطمئن باش . تأخیر

در مکاتیب سبب کثرت غوائل است و شدت مصائب. خبر نداری که چه رستخیزی است اگر بدانی شب و روز آغاز آه و ناله کنی و گریه و زاری کنی. باری در خصوص شما قراری با جناب ابتهاج داده شده است. ان شاء الله سبب روح و ریحان میشود. باری باید در جمیع مراتب جانفشانی نمود و دقیقه‌ای آرام نباید گرفت. بعد از صعود اسم اعظم باید شب و روز در نشر نفحات کوشید این امر اثر وفاست. الحمد لله آنجناب به این خدمت قائم پس بشکر الهی پرداز که به چنین موهبتی موفق گشتی. وذلك من فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم. والبهاء علیک. ع ع

و بالاخره در لوح جناب جوان روحانی چنین می‌فرمایند:

ای یار ربّانی این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست، نامه شما را جناب آقا میرزا حیدرعلی نزد من فرستاد چون نظر بر آن سطور افتاد بهجت و فرحی زاید الوصف رخ داد ...

مکاتیب، ج ۸، ص ۲۰۰

و نیز نکه به بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۹.

بیتی که در آثار فوق مکرراً به آن استشهاد شده از سعدی است و در کلیات او چنین آمده است:

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست	تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
دل زنده می‌شود با امید وفای یار	جان رقص میکند بسماع کلام دوست
تا نفع صور باز نیاید به خویشتن	هرک او فتادمست محبت ز جام دوست
من بعد ازین اگر بدیاری سفر کنم	هیچ ارمغانی نبرم جز سلام دوست
رنجور عشق به نشود جز بیوی یار	ور رفتنیست جان ندهد جز بنام دوست
وقتی امیر مملکت خویش بودمی	اکنون با اختیار و ارادت غلام دوست

گردوست رابدیگری از من فراغتست من دیگری ندارم قائم مقام دوست
 بالای بام دوست چو نتوان نهاد پای هم چاره آنکه سرنهی زیر بام دوست
 درویش را که نام برد پیش پادشاه؟ هیئات افتقار من و احتشام دوست
 گرکام دوست کشتن سعدیست باک نیست اینم حیات بس که بمیرم بکام دوست
 کلیات سعدی، ص ۷۱۹

و نیز نکه به ذیل: «جان رقص می کند...».

مقصود از چهار تحیت که ذکر آن در یکی از الواح مبارکه حضرت
 عبدالبهاء گذشت تکبیر «الله اکبر»، «الله اعظم»، «الله ابهی» و
 «الله اجمل» است که حکم و نحوه استفاده از این تکبیرات در باب پنجم
 از واحد ششم کتاب بیان فارسی مندرج گردیده است.

این نفس جان دامنم برتافته بوی پیراهان یوسف یافته

حضرت بهاءالله لوح مبارک مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» را که تمام آن در ذیل «آنچه می خواهد دل تنگت بگو» نقل شد با این بیت به پایان برده اند که:

... این نفس جان دامنم برتافته بوی پیراهان یوسف یافته .
حینثذ لما انصعق قلمی ترکته واقول سبحانک انی اکون من التائبین و
من المستغفرین والحمدلله رب العالمین .

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که از لسان آقا میرزا جان خادم الله به اعزاز جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی عزّ صدور یافته و به تاریخ دوم رجب ۱۳۰۰ هـ ق مورخ می باشد چنین می فرمایند:

حمد مقدّس از تحدید حضرت مقصودی را لایق و سزااست که هر عهد و عصر و قرنی را به مقتضیای حکمت بالغه طرازی بخشید ... و بعد دستخط آن حبیب روحانی به مثابه دریا ق بود از برای نفس طالب مقبل چه که مزین بود بذکر افنان و دوستان الهی علیهم ۶۶۹ و همچنین ذکر و ثنای حقّ جل جلاله . طوی از برای نفسی که عرف قمیص محبت را بیابد نیکوست این فرد در این مقام ، این نفس جان دامنم برتافته است - بوی پیراهان یوسف یافته است . نفس مکتوب نفس عرف است یاد دوستان بمثابه کوش حیوان است نعیماً لمن عرف و وجد و شرب و سحقاً للغافلین ...

بیت از مثنوی مولوی است و در دفتر اول مثنوی چنین آمده است:

این نَفَس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست
از برای حقّ صحبت سالها باز گو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵-۱۲۷

این نهالت غرس کن در ارض دل پس مقدس دارش از اشراق و ظلّ

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

الهی الهی استغفرک عن کل الشئون الّا العبودیة لعتبک السامیة ...
ای منادی بذکر حقّ مبین منصوص مفسر کلماتست اینعبد از
جمیع محامد و نعوت و اسماء و صفات و فضائل و خصائل و مدائح
و فواضل در کنار و اسم و رسم و حقیقت و هویت من عبودیت
جمال‌ابهی و حتی از ظل و اشراق هردو در فرار چنانچه می‌فرماید:
این نهالت غرس کن در ارض دل پس مقدس دارش از اشراق و ظلّ
عع

حیات حضرت عبدالبهاء، ص ۶۱

بیت از مثنوی جمال‌قدم است، قوله الاحلی:

این نهالت غرس کن در ارض دل پس مقدس دارش از اشراق و ظلّ
هم تو حفظ از مختلف بادش نما هم ز وهم مشرک آزادش نما
اصل او ثابت نما در ارض جان فرع او را بگذران از آسمان
آثار، ج ۳، ص ۱۶۳

این همه آوازا از شه بود

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا سید زین العابدین» می‌فرمایند:

ای بنده ممتحن الهی آنچه به آقا میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید
ملاحظه گردید فی الحقیقه حق با شماست و چنین مصائبی که از
هر جهت مستولی گشت در هیچ عهدی وقوع نیافت، این همه
آوازا از شه بود. آن دلبر طرار چون زلف مشکبار را بدست باد
صبا داد البته خاطر عاشقان پریشان گردد. امری به این عظمت که
در قطب امکان سراپرده مجد بلند نموده البته صد هزار طوفان
دارد ...

برای مطالعه تمام این لوح نک به ذیل: «بگذرد این روزگار...».
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

... باری عبدالبهاء هرچند خود را قطره داند و لکن محیط اعظم
ممد آن و بمثابة ذره شمرد و لکن خورشید انور مؤید آن، این همه
آوازا از شه بود یعنی بتأیید او. باری البته جسد عنصری و قوای
بشری تحمل این مشقت مستمری ننماید و اگر بدرقه عنایت نبود
استخوان این ناتوان البته می‌گداخت ولی عون و صون حضرت مقصود
نصیر و ظهیر عبدالبهای علیل و ضعیف بود لهذا از شدت تعب و
شکستگی در اعصاب خستگی حاصل شد و از هجوم علل در جسم
فتور حاصل گشت. و لکن الحمد لله روح چنان قوتی یافت که این
ضعف عظیم و فتور شدید باندک مدتی بکلی زائل گشت ...

مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۶

مصرع «این همه آوازا از شه بود» در دفتر اول مثنوی مولوی به این صورت آمده است:

ای فنا پوسیدگان زیر پوست باز گردید از عدم ز آواز دوست
مطلق آن آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبداللّه بود
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۵-۱۹۳۶

این همه از قامت ناساز بی اندام ما است

حضرت بهاء الله در لوحی که به امضاء خادم الله به اعزاز جناب نبیل بن نبیل در تاریخ ۲۳ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۰ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

... امروز فی الحقیقه حزب الهی محاط و سائرین محیط مشاهده می شوند. چنانچه مشاهده فرموده اید بلاد اسلام را به بهانه های مختلفه اخذ نموده اند. وقت آمده که جمیع بکمال نوحه و ندبه و عجز و ابتهال بغنی متعال توجّه نمایند که شاید بحر رحمت بموج آید و آفتاب فضل اشراق نماید و ذلت بعزت تبدیل شود و ضعف بقوت. باری آنچه بر امت مرحومه وارد شده و می شود از خود ایشان است، بقول من قال، این همه از قامت ناساز بی اندام ما است...

الواح خط عندلیب، ص ۱۹۲

مصرعی که نقل شده از حافظ است و غزل مشتمل بر این مصرع چنین است:

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست	در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیراوست	در صراط مستقیم ایدل کسی گمراه نیست
تاچه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند	عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش	زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست	کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
صاحب دیوان ما کوئی نمیداند حساب	کاندرین طغرانشان حسب الله نیست

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گوید
 کبر و ناز و حجب و دربان بدین درگاه نیست
 بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود
 خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست
 هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست
 ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
 بنده پیر خراباتم که لطفش دائمست
 ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

حافظ ار بر صدر نشیند ز عالی مشربست

عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

دیوان حافظ، ص ۵۰

این همه از نتایج سحر است

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت سلسیل جلیل محبوب الشهداء
روحی له الفداء آقا میرزا صادق» چنین می‌فرمایند:

ای صادق من نامه‌ای که در ستایش آقا سید جلال و آقا میرزا
حاجی آقا مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... احبای اصفهان در
این ایام شعله‌ای زدند و شوری افکندند و علمی افراختند و نرد
محبتی باختند. البته خون مطهر شهداء علی‌الخصوص دم مبارک
سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء عاقبت غلیان شدید خواهد نمود و
اصفهان را روح و ریحان خواهد بخشید بلکه اقلیم ایران را به فوران
خواهد آورد به قول شاعر، این همه از نتایج سحر است. عنقریب
صبح نورانی بدمد و از بارقه فجر شهادت کبری آن آفاق
بدرخشد ...

مصرع منقول از کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی و مصرع اخیر در
قطعه ذیل است:

خسرو تاجبخش و شاه جهان	که ز تیغش زمانه بر حذرست
تحفه چرخ سوی او هر دم	مژده فتح و دولت دیگرست
رای او پیر و دولتش برناست	دست او بحر و خنجرش گهرست
آسمان دوش با خرد میگفت	که به نزدیک ما چنین خبرست
که بگیرد به تیغ چون خورشید	هرچه خورشید را بر آن گذرست
خردش گفت، تو چه پنداری	عرصه ملک او همین قدرست؟
نه، که در جنب پادشاهی او	هفت‌گردون هنوز مختصر است

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحرست
 ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۸۳

مصرع کمال‌الدین یادآور سخن سعدی است که: «این هنوز اول
 نوروز جهان افروز است - باش تا خیمه زند دولت نیشان و ایار».
 و نیز نک به ذیل: «باش تا صبح...» و «کلّ از نتایج...».

برای ملاحظه شرح احوال سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء نک به
 کتاب نورین نیرین اثر جناب عبدالحمید اشراق خاوری.

خلاق‌المعانی کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی که ابیات او نقل شد از
 شعرای بنام ایران در اوان حمله مغول است و به سال ۶۳۵ هـ ق (۱۲۳۷ م)
 بدست مغولان به قتل رسیده است. کمال‌الدین اصفهانی به قصاید خود
 که مملو از خلق معانی تازه است معروف می‌باشد و در آوردن ردیف‌های
 مشکل استادی کامل به خرج داده است. برای ملاحظه شرح احوال و
 آثار کمال‌الدین اصفهانی نک به تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۸۷۱-۸۷۴ و
 مقدمه دیوان خلاق‌المعانی که به اهتمام حسین بحرالعلومی منتشر شده
 است.

این همه کردی نمردی زنده

هان بمیر ار یار جان بازنده

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

تفصیل شهادت حضرت شیخ صنعان بسمع این دلسوختگان رسید . وقتی که این لقب باو عنایت شد معلوم شد که در این سبیل بیلایای عظیم تصادم خواهد نمود . مدتی در این صحرای پرشور چوپان بود و اغنام متعلقه به مآذبه الله را شبان از صبح تا بشام در عالم خود بحالت خوشی در این بیابانها بسر می برد و بنوای حقیقی خفیفی در عشق جمال قدم غزلخوانی می نمود و ترانه سازی می کرد ، البته صدهزار مرتبه جانم بفدایت گفته ، این همه کردی نمردی زنده - هان بمیر ار یار جان بازنده خوانده و بلسان قلب اقتلونی اقتلونی یاثقات ان فی قتلی حیاة فی حیاة فریاد کرده ...

مائده آسمانی ، ج ۹ ، ص ۱۵

بیت «این همه کردی نمردی ...» از مولوی است که در دفتر پنجم مثنوی چنین فرموده است:

گفت معشوق این همه کردی ولیک	گوش بگشا پهن و اندر یاب نیک
کآنچ اصل ، اصل عشقست و ولاست	آن نکردی اینچ کردی فرعهاست
گفتش آن عاشق بگو کآن اصل چیست	گفت اصلش مردنست و نیستیست
تو همه کردی نمردی زنده	هین بمیر ار یار جان بازنده
هم در آن دم شد دراز و جان بداد	همچو گل در باخت سرخندان و شاد
ماند آن خنده برو وقف ابد	همچو جان و عقل عارف بی کبَد

مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ۱۲۵۲-۱۲۵۷

- بیت «اقتلونی اقتلونی ...» نیز از مولوی است. برای ملاحظه شرحی درباره این بیت نک به مآخذ اشعار، ج ۱، ص ۲۵-۲۶.
- شرح احوال شیخ صنعان در مجله آهنگ بدیع (سال ۲۰، شماره ۷، مهر ۱۳۴۴ هـ ش، ص ۲۹۱-۲۹۳) به طبع رسیده است.

این همه گفتیم لیکن در بسیج

بی عنایات خدا هیچیم هیچ

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضاء میرزا آقاخان خادمالله در تاریخ رجب ۱۲۹۳ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذي اظهر المكنون و ابرز المخزون الذي به ظهر اسرار
ماكان و مايكون ... اي صاحبان افنده منيره در اين كلمات
بديعه منيعه نظر نماييد و تفكر كنيد ، مي فرمايد به كلمه از كلمات
خود خلق مي فرمايد آنچه بخواهد از نبي و ولي و امثالهما و
مي فرمايد كلّ شهادت داده و مي دهند به الوهيت او و صريح
مي فرمايد كلّ خلق شده اند به جهت لقاي او و بعد تحذير
مي فرمايند كه مباد نفسي به واحد بيان يا به آنچه در بيان نازل شده
از ظهور كنز مخزون و غيب مكنون محروم ماند و يا محتجب گردد
و به شأني اين مقام را بسط داده اند كه مي فرمايند آن طلعت مقصود
اگر بر تراب مستقر شود ذرات آن شهادت مي دهد كه اين مقام
عرش است و رحمن برآن مستوي شده مع ذلك خراطين ارض در ذكر
ربوبيت و امثال آن توقف نموده اند و به اوهمات خود به بعضي از
عبارات بيان متمسك شده اند و از حق اعراض نموده اند مع انكه
حرفي از آن را ادراك ننموده اند چنانچه اهل فرقان از معاني فرقان
محروم مانده اند و اگر نفسي اليوم به حق منيع و لقاي او موقن
نباشد از كوثر ايقان محروم است و در كتاب الهي از مريبين مذکور
از حق جلت عظمته و عظم سلطانه و عزّ ظهوره و كبريائه مسئلت
مي نمايم كه دوستان خود را از مقام بلند ايقان منع نفرمايد . انه
على كلّ شيء قدير . ان شاء الله اميدوارم كه عنایات الهیه جميع را

شامل شود، نعم ما قال، این همه گفتیم لیکن در بسیج - بی عنایات خدا هیچیم هیچ. بی عنایات حق و خاصان حق - گر ملک باشد سیاهستش ورق. و امری که الیوم بر کل لازم و واجب است الفت و اتحاد است چه که اختلاف سبب تضييع امرالله بوده و خواهد بود ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب صنیع السلطان چنین می فرمایند:

هو الله یار وفادارا گویند عنقریب رجال جهان کیهان بیارایند و جشن صلح عمومی برپا نمایند و جمیع ملل و دول از جنگ و قتال بیاسایند. اگر ارکان صلح فی الحقیقه بخیرخواهی عالم انسانی قیام نمایند و مظهر آیه مبارکه لاتأخذهم فی الله لومة لائم گردند، این بزم آشتی بنیان رزم براندازد و عالم آفرینش آسایش یابد ولی هنوز روائح نفس و هوی بمشام می رسد و مقاصد خفیه در میان و مکاید سیاسیة در جولانست. امید از الطاف رب مجید است که بقوه قاهره این انجمن را غبطة گلزار و چمن نماید و آن جمع را ستاره های درخشنده عالم کند.

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق
تأیید و توفیق لازم و شمول الطاف مشروط. وعلیک البهاء الابهی.
۶ ینایر ۱۹۱۹. ع

مکاتیب، ج ۳، ص ۲۴۴-۲۴۵

حضرت عبدالبهاء در لوح ایادی امرالله جناب ابن اصدق چنین می فرمایند:

ای حضرت شهید و ایادی امرالله نامه ای که به تاریخ ۱۹ ربیع الاول ۱۳۲۷ مرقوم نموده بودید در پنجم رجب ۱۳۲۷ رسید ...

ملاحظه نمائید که این حزب مظلوم در دست ستمکاران در هر دیار گرفتار بودند و در اوقات صلح و سلام و راحت و آسایش عالم بی معین و نصیر اسیر هر ستمکاری و مبتلای به هر بلائی بودند . حال به عون و عنایت جمال قدیم چنین معجزه عظیم ظاهر و آشکار گشت یعنی در سنینی که جمیع ملل عالم در نهایت عذاب و پریشانی و غایت بی سر و سامانی و مقهور و محکوم و محروم و بی شعور، این حزب مظلوم به قوه تعالیم الهیه و تأییدات صمدانیه در جمیع اقالیم مسکون در نهایت راحت و سکون . چه معجزه ای اعظم از این اگر نفسی اندک تأملی نماید برهانی اعظم از این به نظر نیاید . عبدالبهاء هرچند به قدر قوه در این امر مبرور پیش از وقوع حرب کوشید ولی این همه گفتیم لیک اندر بسیج - بی عنایات خدا هیچیم هیچ . این فوز عظیم و این حفظ مبین مجرد از الطاف جمال قدیم روحی لاحبانه الفداء حاصل والاقوای بشر عاجز ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسن در اسکندریه چنین می فرمایند :

ای بنده ثابت جمال مبارک مکتوب مفصل ملاحظه گردید ... حقیقت حال این است که باید طلب تأیید و توفیق از ملکوت ابهی نمود ، چون آن باب گشوده گردد جمیع مشکلات سهولت انجامد ، عسر بیسر تبدیل شود و ضیق به وسعت منتهی گردد . باید توجه بآن مرکز تأیید نمود و طلب عون و عنایت کرد ... اصل مطلب این است که باید تأییدات ملکوت ابهی برسد تا فلاح و نجاج کلی حاصل گردد ، این همه گفتیم لیکن در بسیج - بی عنایات خدا هیچیم هیچ . وعلیک البهائ الابهی .

شعر از مولوی است و در مثنوی چنین فرموده است :

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچ
 بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق
 ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا
 این قدر ارشاد تو بخشیده تا بدین بس عیب ما پوشیده
 قطره دانش که بخشیدی ز پیش متصل گردان بدریاهای خویش
 قطره علمست اندر جان من وا رهانش از هوا وز خاک تن

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۸-۱۸۸۳

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش

حضرت بهاءالله در اثری که به امضاء میرزا آقاخان خادمالله به اعزاز «جناب نبیل» صادر شده و به تاریخ ۲ رمضان سنه ۱۳۰۳ هـ ق مورخ است، چنین می‌فرمایند:

حمد موجد امکان را لایق و سزا که بیان را مطلع حکمت و اراده و علم فرمود ... عبد حاضر به نامہات حاضر ذکر نمود آنچه ذکر نمودی فی الحقیقه غم برد و فرح آورد ہم برد بهجت داد، بقول نامربوط‌های عالم، ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش. این فرد اگرچه در ظاهر اسطوقسی ندارد ولکن عرف لطیفی از او متذرع است ...

گوینده این فرد بر بنده معلوم نیست. لغت‌نامه دهخدا در ذیل کلمه «خوش» چنین آورده است: «... خوش کردن وقت کسی، بنشاط درآوردن او: ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش».

شعر مورد بحث البته بعید نیست که صورت دیگری از مصرع چهارم در دوبیتی شیخ ابوسعید ابوالخیر باشد که به مریدی از مریدانش التفات خاص داشت، روزی آن مرید دیر به مجلس شیخ درآمد. چون وارد شد شیخ ابوسعید که در انتظار ورود او بود روی به سوی او کرد و چنین گفت: «از چهره همه خانه منقش کردی - وز باده‌رخان ما چو آتش کردی. شادی و نشاط ما یکی شش کردی - عیشت خوش با که وقت ما خوش کردی». (محمد بن المنور بن ابی سعید، اسرارالتوحید، ط: طهوری، ۱۹۷۸م، چاپ دوم، ص ۱۸۵)

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی



حرف:

ب

با تو بی لب این زمان من نو به نو رازهای کهنه میگویم شنو

جمال قدم این بیت را در لوح مبارک مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» نقل فرموده‌اند و تمام این لوح در ذیل «آنچه می‌خواهد دل تنگت بگو» مندرج است. بیت مذکور از مولوی است و در دفتر سوّم مثنوی چنین آمده است:

با تو بی لب این زمان من نو بنو رازهای کهنه گویم می‌شنو
مثنوی، دفتر سوّم، بیت ۴۶۸۴

و نیز نک به ذیل: «من چه گویم...».

بیت فوق را حضرت عبدالبهاء نیز در یکی از آثار خود که ذیلاً نقل می‌گردد آورده‌اند، قوله الاحلی:

هو العزیز القدیم در این وقت که بلبل گلزار بقا قصد آشیان وفا
نموده و شاهد انجمن عاشقین عزم دیار قسطنتین فرموده تا از
شاخسار دارالسلام بغداد به آشیان دارالاسلام اسلامبل برپرد و از
این مرز و بوم به خطّه و دیار روم شتابد و در آن گلستان به بدایع
الحنان قدسی تغنی فرماید که شاید انفس ترابی از مقرّ فانی برپرند
تا در ظل همای حقیقی مقرّ گزینند و چون اطیّار عرشی به گلشن
باقی طیران نمایند این عبد فانی خامه را بامداد قرین نموده که
شاید از تلاقی این دو ناله جانسوز فراق از عالم دل و جان به عالم
ظهور و بیان پیوندد و نمی از یمّ اشتیاق به آفاق مترشح گردد...
پس خوشتر آن است که ابواب لسان را از عالم مجاز بریندیم و به

لب و زبان حقیقت پردازیم و از عرصه الفاظ به فضای جانفزای
عوالم معنی پرواز نمائیم، با تو بی لب این زمان من نو به نو - رازهای
کهنه می گویم شنو. البته این عالم خوشتر و دلکشتر است از عوالم
دیگر زیرا که قاصد این مقصد ممنوع نگردد و فیض این سحاب
مقطوع نشود ...

باد اگر بر من اوفتد ببرد که نماند است زیر جامه کسی

جمال قدم در لوح آقا محمد در مصر می فرمایند:

یا محمد علیک سلام الله و بهائه احزان وارده بساط نشاط را
برچید سبحان الله مرة تفرح بها قلبی و اخری اجده فی حزن مبین .
ادیب شیرازی گفته و خوب گفته:

باد اگر بر من اوفتد ببرد که نماند است زیر جامه کسی ...

گوینده بیت بر حقیر معلوم نیست .

باد چون بشنید آمد تیز تیز پشه بگرفت آن زمان راه گریز

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادمالله به اعزاز جناب آقا موسی و آقا رحیم در سمرقند عزّ نزول یافته و به تاریخ ۵ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۷ هـ ق مورّخ است در باره جناب آقا میرزا عزیزالله جذّاب چنین می فرمایند:

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که به نور توحید حقیقی عالم معانی را روشن نمود و منور فرمود ... لازال این خادم فانی ذکر عزیز قلبی را نموده و در ساحت اقدس طلب کرده آنچه را که دلیل است بر سماء کرم و شمس عنایت حقّ جل جلاله . از او میطلبم جناب عزیز را در دارین معزز فرماید و تائید نماید بر آنچه که شاهد و گواه باشد بر خدمت و نسبت و استقامت ایشان . لیس هذا علی الله ربنا بعزیز . لله الحمد عزیز فی الحضور و عزیز فی الغیب و عزیز فی الاقبال و عزیز فی الخدمه . یا عزیز قلبی آیا میتوانی از عهده شکر و حمد این نعمتهای مذکوره برآئی . مشکل ، بی تائید نمیشود . تائید که آمد دیگر مشکل نیماند آسان در آسان ، فرح اندر فرح ، نعمت اندر نعمت است . تائید که آمد مشکلهای سهل میگردد ، چنانچه باد میآید پشه میرود اگر میفرمائی نه مولوی علیه الرحمه گفته ، باد چون بشنید آمد تیز تیز - پشه بگرفت آن زمان راه گریز . در همه حال عزّت و نعمت و استقامت آن عزیز جان و روان و اخوان و جمیع ابناء خلیل و وراث کلیم را میطلبم . ان ربنا هو المعطى العزیز الکریم .

بیت منقول در قصّه «دادخواستن پشه از باد به حضرت سلیمان» در

مثنوی مندرج است که مولوی می گوید :

بانگ زد آن شه که ای بادِ صبا	پشه افغان کرد از ظلمت پیا
هین مُقابل شو تو و خصم و بگو	پاسخِ خصم و بکن دفعِ عدو
باد چون بشنید آمد تیز تیز	پشه بگرفت آن زمان راهِ گریز
پس سلیمان گفت ای پشه کجا	باش تا بر هر دو رانم من قضا
گفت ای شه مرگِ من از بودِ اوست	خود سیاه این روزِ من از دودِ اوست
او چو آمد من کجا یابم قرار	کاو برآرد از نهادِ من دمار

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۵۲-۴۶۵۷

با دو عالم عشق را بیگانگی و ندر او هفتاد و دو دیوانگی

جمال قدم در چهاروادی می فرمایند:

... و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را
جز طلعت عشق جالس نتواند شد. این مقام را شرح نتوانم و
وصف ندانم، با دو عالم عشق را بیگانگی - و ندر او هفتاد و دو
دیوانگی. مطرب عشق این زند وقت سماع - بندگی بند و
خداوندی صداع...

آثار، ج ۳، ص ۱۴۶-۱۴۷

بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی چنین آمده است:

عقل حیران که چه عشقست و چه حال	تا فراق او عجبتر یا وصال
چرخ بر خوانده قیامت نامه را	تا مَجْرَه بر دریده جامه را
با دو عالم عشق را بیگانگی	اندر او هفتاد و دو دیوانگی
سخت پنهانست و پیدا حیرتش	جانِ سلطانانِ جان در حسرتش
غیر هفتاد و دو مِلّت کیش او	تختِ شاهانِ تَخْتَه بَنَدی پیش او
مطرب عشق این زند وقت سماع	بندگی بند و خداوندی صداع
پس چه باشد عشق دریای عدم	در شکسته عقل را آنجا قَدَم
بندگی و سلطنت معلوم شد	زین دو پرده عاشقی مکتوم شد
کاشکی هستی زبانی داشتی	تا زهستان پردها بر داشتی
هرچ گویی ای دم هستی از آن	پرده دیگر بَرُو بستی بدان
آفت ادراکِ آن قالست و حال	خون بخون شستن مُحالست و مُحال

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۱۷-۴۷۲۷

باده دردآلودمان مجنون کند صاف اگر گردد ندانم چون کند

حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند:

قاصد امین نامه مشکین را بیک پر از سموات وجود صعود نمود و
بارض شهود ورود یافت و این مقام سیر پیک اجسام است که بیک آن
از اعلی سدره منتهی بادی ذروه اقصی عزّ نزول ارزانی داشت چه
خواهد بود اگر چاپار روح بایراق محبت بحرکت آید و اظهار شوکت
نماید.

باده دردآلودمان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند
ذلک من فضل‌الله یؤتیه من یشاء و چون غطاء نقاب از چهره عروس
مداد گشودم و بمهر تمام مهر از سر آن برداشتم فوراً نوری از هویت
ذات کلمات بدرخشید بحیثیتی که جبال سکون مندک شد و روح از
تعلق خود منفک گشت...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۳-۴۱۴

و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

بواسطه یوسف خان هوالله حضرت مؤید مؤید علیه بهاء‌الله
الابهی. هوالله ای مؤید مؤید زیرا تأیید حضرت یزدان در
حق دوستان ابدی و سرمدی است چه در این جهان و چه در جهان
الهی این است که ملاحظه میفرمائی هر بنیانی بنیادش بر باد است
جز قصر مشید یاران ربّ مجید حتی در مرکز ترابی دیگر ملاحظه
کن که در جهان الهی چه خبر است، باده دردآلودمان مجنون کند -
صاف اگر گردد ندانم چون کند. باری جنود تأیید میرسد و جیوش

توحید میدود و انوار تقدیس میدمد مطمئن بموهبت حضرت یزدان
باش چه که خدماتت در آستان یار مهربان مقبول گشت. والبهاء
علیک. ع ع

دهخدا در کتاب امثال و حکم بیت فوق را به این صورت آورده است:

باده دردآلودتان مجنون کند صاف اگر باشد ندانم چون کند

و سپس چنین توضیح داده است که شعر به این صورت مثل شده ولی
ضبط مثنوی به صورت ذیل است:

جرعه خاک آمیز چون مجنون کند مر شما را صاف او تا چون کند

امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۵۶

بیت فوق مطابق مثنوی طبع نیکلسون چنین است:

جرعه خاک آمیز چون مجنون کند مر ترا با صاف او خود چون کند

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۵

بیت مزبور در فرهنگ نوربخش به صورت ذیل نیز مندرج شده و به عطار
منسوب گردیده است:

جرعه دردآلودتان مجنون کند مر شما را صاف آن تا چون کند

فرهنگ نوربخش، ج ۱، ص ۱۲۰

بار دگر روزگار چون شکر آید

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می فرمایند :

طهران ،

جناب آقا میرزا حبیب بهائی سلیل
حضرت آقا رضای مهاجر مجاور مسجون
علیه بهاء الله الابهی
هو الله

ای حبیب روحانی نامه شما رسید و بدقت امعان نظر گردید .
حیرت بر حیرت افزود که این چه داستانی است و این چه قصه
عجیب و غریب بی پایان . از این قبیل بسیار واقع اشتباه شده است
لهذا این گناه را بر او مگیر الحمد لله حقیقت پیش عبدالبهاء
واضح و مشهود و بر روایات و حکایات اعتماد مفقود . یقین دانم
که بموجب وصایا و نصایح من آن حبیب ودود از این قبیل نطق و
خطاب بری و منفور اعتنا به این چیزها نکند و الحمد لله حال
معلوم که حکمت عدم مداخله در امور سیاسی چه بود احزاب هر یک
کلنگی بدست گرفتند و به بنیان ایران زدند تا ویران کردند حزبی که
در ویرانی شریک و سهم نبود این حزب مظلوم بود الحمد لله نه فتنه
نمودند نه عریده کردند و نه نزاع و جدال فرمودند و نه بخون یک
ایرانی آلوده گشتند همواره در الفت و اصلاح کوشیدند و پند و
نصیحت دادند علی الخصوص عبدالبهاء در بدایت انقلاب و اختلاف
بین دولت و ملت بصریح عبارت بکرات و مرات بطهران مرقوم داشت
و عین عبارت این است دولت و ملت باید مانند شهد و شیر

بیکدیگر آمیخته کردند والا فلاح و نجات ممتنع و محال است ایران
ویران گردد و عاقبت منتهی بمداخله دول متجاوره شود. لهذا
احبای الهی باید بجان و دل بکوشند که میان دولت و ملت التیام
حاصل شود و اگر عاجز مانند کناره گیرند زنهار زنهار از اینکه در
خون یک ایرانی مداخله نمائید، باری هرچه بیش گفتیم کمتر شنیدند
تا آنکه ایران را بنیان برانداختند. ذلک بماکسبت ایدیهیم و یخربون
بیوتهم بایدیهیم چون نکبت متابعت فتاوی علمای بی فکر آشکار شد
و نتیجه اختلاف احزاب پدیدار گشت حال اگر انتباه یابند و بتلافی
مافات پردازند دیگر یاران الهی را بیگانه نشمرند و نفوس تابع نفس
و هوی را خیرخواه و مهربان ندانند گرگان را شبان نشمرند و
بمحبت و ائتلاف پردازند و بنیاد اختلاف براندازند و وصایا و
نصائحی که در الواح مقدسه است دستورالعمل سازند، بار دگر
روزگار چون شکر آید. شما ملاحظه نمائید که در چنین حال
پرملالی باز در اطراف قم نفس مظلومی را برصاص اعتساف شهید
نمودند دیگر از این قوم چه امیدی، جز نومییدی نه. البته این
اعمال را پاداش شدید است با وجود این باز ما دعا میکنیم و
بدرگاه احدیت تضرع و زاری مینمائیم تا گناه بیخشد و عطا روا
دارد ایران ویران را دوباره آباد کند حال انتظام یابد و سبب
ترقیات مادی و ادبیه ایران شود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح حضرت ایادی امرالله جناب ابن ابهر
چنین می فرمایند:

ای منادی پیمان آنچه نگاشتی ملاحظه کردید و بر مطالب اطلاع
حاصل گشت هرچه مرقوم نموده بودی جمیع مطابق واقع ولی در
موارد بلا صبر و تحمل لازم پرودگار ما را به جهت آسایش و
راحت در این دار غرور خلق نفرموده بلکه محض جانفشانی در این

میدان الهی خلعت وجود عنایت کرده لهذا آنچه واقع فی الحقیقه دافع
ضعفاء و دورباش عبده نفس و هوی است باید در موارد امتحان
قوت عهد و پیمان بنمائید و العاقبة للمتقين . الحمد لله اعلیحضرت
شهریار نیک نفس است و سلیم القلب و حضرت صدارت پناه بقدر
امکان در فکر آسایش اهل ایران اما جهلای امت را رغبت در
ویرانی ایران است تا گرگ چوپانی کند و غراب شوم راهنمایی نماید
این نیز نماند ، بار دگر روزگار چون شکر آید ...

مصرعی که در دو اثر فوق نقل شده از حافظ است که می‌فرماید :

بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

برای ملاحظه تمام غزل نک به ذیل: «بگذرد این روزگار...» .

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده دروازه بلا را بر عشق باز کرده

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به زبان ترکی است چنین می‌فرمایند:

هوالبهی ای بزم یارانمز و دوستان جانمر جانانمز شمس
حقیقت افق احدیتدن طوغدی یرتابان اولدی گوک رخشان اولدی
نسیم عنبر شمیم اسدی مشام روحانیانی گلشن راز ایلدی و کلبن
اسرار ایلدی و چمنزاری گلزار ایلدی گلر آچلدی بلبلر ترنمه
باشله دی صحن چمن فیض ذوالمنن ايله مزین اولدی و فضای
کلستان فیضان ابر نیسان رحمت یزدان ايله غبطه بخشای روضه
رضوان اولدی گل گولدی بلوط آغلادی کبک قهقهه باشلادی قوشلر
شکرانه فضل حقله نغمه و ترانه یه آغاز ایلدی که ،
باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده

دروازه بلا را بر عشق باز کرده
بازار یوسفان را از حسن درشکسته
دکان شکران را یک یک فراز کرده
شمشیر برنهاده سرهای سروران را
وانگاهشان ز معنی بس سرفراز کرده
خود کشته عاشقان را بر خونشان نشسته
وانگاه بر جناره یک یک نماز کرده
تا حلقه‌های زلفش حلق کراست روزی
ای ما برون حلقه گردن فراز کرده
بوجام الهی عهد و پیمان رحمانیده ثابت و راسخ اولانلاره

مخصوصاً صدر . ع ع

ابیاتی که در این لوح مبارک نقل فرموده‌اند از مولوی است و تمام غزل چنین است:

باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده
 دروازه بلا را بر خلق باز کرده
 بازار یوسفان را از حسن برشکسته
 دکان شکران را یک یک فراز کرده
 شمشیر در نهاده سرهای سروران را
 وانگاشان ز معنی بس سرفراز کرده
 خود کشته عاشقان را در خونشان نشانده
 و آنگاه بر جنازه یک یک نماز کرده
 تا حلقه‌های زلفش حلق کراست روزی
 ما از برون حلقه گردن دراز کرده
 از بسکه نوح عشقش چون نوح نوحه دارد
 کشتی جان ما را دریای راز کرده
 ای یک ختن شکسته وی صدختن نموده
 من گرچه در زمانم لیکن بصدق جانم
 وز نیم غمزه ترکی سیصد طراز کرده
 در پیش ابروانت هر دم نماز کرده
 بخت ابد نهاده پای ترا برخ بر
 کت بنده کمینم وانگه تو ناز کرده
 ای خاک پای نازت سرهای نازنینان
 حق از برای نازت شکل نیاز کرده

ای زرگر حقایق ای شمس حق تبریز

گاهم چو زر بریده گاهم چو گاز کرده

غزلیات شمس، ص ۶۵۵

بعضی از ابیات این غزل در آثار دیگر بهائی هم آمده است. نک به ذیل: «بازار یوسفان را...» و «تا حلقه‌های زلفش...».

مضمون فارسی لوح ترکی حضرت عبدالبهاء آن که ای یاران و
 دوستان جان و جانانم. شمس حقیقت از افق احدیت مشرق. زمین
 تابان شد و آسمان رخشان گشت. نسیم عنبر شمیم وزید، مشام
 روحانیان را گلشن راز نمود و گلبن اسرار کرد و چمن زار را گلزار نمود.
 گلها باز شدند، بلبلان آغاز نغمه نمودند، صحن چمن از فیض ذوالمنن
 مزین گشت و فضای گلستان از فیضان ابر نیسان رحمت یزدان
 غبطه بخش روضه رضوان شد. گل به خنده درآمد، ابر گریان گشت،
 کبک بنای قهقهه نهاد، مرغان به شکرانه فضل حق آغاز نغمه و ترانه
 نمودند که باز آمد آن مغنی... این جام الهی مخصوص ثابتین و
 راسخین بر عهد و پیمان رحمانی است.

بازار یوسفان را از حسن درشکسته دکان شکران را یک یک فراز کرده

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند:

هو الظاهر من مطلعہ الشامخ الرفیع ای نسیم ریاض محبت اللہ مدتی است که شمیم روح پروری از آن حدیقه روحانی مشام مشتاقان را معطر نموده اگرچه خواهید فرمود که تأخیر جواب سبب انقطاع خطاب گردید. الحق نقطه وانت طائف حولها و عاکف علیها ولکن این تأخیر و تسویف از نسیان یاد و ذکر آن روح لطیف نبوده بلکه چون مشاهده میشود که امواج بحر اعظم به اوج سماء رسیده و فیوضات سحاب جود و کرم بر حدائق حقائق باریده لذا نزول قطره و سقوط نمی و شبندی را لزوم و احتیاج نه و آلا بهر قسم و اسم بود به مختصری بیان مفصلی میشد و اگرچه خامه و مداد قصور و فتور نمود لکن بفضل الهی شتون حبّ و وداد در فزون بود در جمیع احوال حین مثول به ساحت تقدیس به ذکر و فکر آن حبیب مهربان بودیم و از منبع جود و عنایت حضور و شهود روی انور را تمنا نموده و می‌نمائیم. در خصوص وقوعات اسلامبول آنجناب محزون و مکدر مباشید آنچه واقع عین خیر است و آنچه رفت غیر مأسوف علیه چون ارتباط معنوی موجود و منافع حقیقیه الهیه مشهود این زیان عین سوداست و این فقدان حقیقت وجود. الحمد لله تجارت رابحه و بضاعت کلیّه و امتعه عالیّه مهیّا و مقررّه و روح مصوّره و جمال انور عرض دیدار نموده و چون گل به بازار آمده، بازار یوسفان را از حسن درشکسته - دکان شکران را یک یک فراز کرده. تا حلقهای زلفش حلق کراست روزی - ای ما برون حلقه گردن دراز

کرده. عاشقان را که به جان خریدارند تجارت لب تنور است دیگر
چه کار به ربح و خسران و سود و زیان در عالم امکان...

ابیات از مولوی است. نک به ذیل: «باز آمد آن...» و «تا
حلقه‌های زلفش...».

مضمون بیت «بازار یوسفان را...» در لوح جناب آقا غلامرضاخان
نیز میتوان یافت که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله ای غلام بهاء آن یوسف رحمانی در مصر ربانی جلوه نمود
بازار دلبران از حسن درشکست و بر سریر دلبری بنشست، پرده
برانداخت و جلوه باآفاق نمود قبطیان نادان محروم شدند و از این
فضل موفور مایوس گشتند آن مه تابان بجهان پنهان جلوه دیگر کرد
و از ملکوت غیب پرتو جانسوزی بزد و لوله باآفاق انداخت و زلزله
بارکان کیهان افکند حال تو خریدار دیدار او شو تا در ملکوت
غیب مشاهده نمائی و جهانرا مرزده و بشارت دهی. وعلیک التحیه
والثناء. ع ع

باش تا صبح دولتش بدمد

این همه از نتایج سحر است

حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای طهران چنین می‌فرمایند:

ای بندگان و کنیزان عزیزان الهی عالم انسانی از عجز و ناتوانی خاک سیاه، چون ابر رحمت خداوند آگاه بیارد تراب اغبر لاله احمر برویاند و خاک سیاه گلشن روشن ملأ اعلی گردد. هرچند ما عاجز و ناتوانیم ولی الطاف جمال مبارک بی حد و بی پایان. در شکرانه چاره جز اعتراف بقصور نداریم و علاجی جز صمت و سکوت ندانیم زیرا عاجزیم و قاصر کلیم و علیل پس ستایش خداوند آفرینش را که بموهبتش این موران ضعیف سلیمانی نمایند و این پشه‌های عجز و نیاز شهباز اوج راز گردند و سبب ظهور الطاف حضرت بی‌نیاز شوند. اما حدیث وارد که در ایام سابق دو حرف صادر ولی در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد مقصود این است که آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده بمنزله دو حرف بود ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منیع کمالات و فضائل عالم انسانی و علوم و فنون نامتناهی بدرجه‌ای رسد که بمثابه جمیع حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دوره‌های سابق این قدر امتیاز و فرق دارد چنانکه ملاحظه مینمائید که هنوز قرن اول است در این مدت قلیله چقدر اسرار کائنات از حیز غیب بعالم شهود آمده چه سرهای مکنون و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه اکتشافها از اسرار و حقائق اشیاء تحقق یافته و

چه صنایع و بدایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که من بعد چه خواهد شد، باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتایج سحر است. وعلیکم وعلیکن البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که «بواسطه حضرت باقراوف» به اعزاز «حضرت مهدی قلی سلیل ج علیه بهاءالله الابهی» صادر شده چنین می‌فرمایند:

هوالله ای یار مهربان وقت آن آمد که نامی حقیقی یابی امروز از آهنگ ملأاعلی یابهاء الابهی بمسامع اهل صوامع لاهوت میرسد زیرا دور بهاءالله است لهذا بجان و دل بکوش که بهاقلی گردی تا تاج سلطنت ابدیه برسر نهی که جواهر زواهرش بر قرون و اعصار الی الابد بدرخشد ملاحظه فرمودی که در فرنگ چه آهنگ بلند شد هزاران ملوک عبور و مرور نمودند ابدأ نه صدائی و نه ندائی جز آنکه در جرائد مرقوم که حضرت امپراطور آلمان یا ایتالیا در فلان روز باحتفال عظیم وارد و در مهمانیها حاضر و در فلان روز بمملکت خویش راجع شدند و استقبال بغایت اجلال اجرا گشت و در ضیافت سلامت یکدیگر جامی دور زد و در فلان مسئله مشورت والسلام، لکن عبدالبهاء با وجود ناتوانی و بی‌سر و سامانی، بی‌نام و نشانی، وارد بآن اقالیم گردید چون بعبودیت عتبه مبارکه مذکور و مشهور بود منشور انا فتحنا لک فتحاً مبیناً در مجامع کبری ترتیل گردید و در جرائد و اوراق سائره آن صحبت‌های مفصله مندرج شد و در شرق و غرب عالم انتشار یافت پس معلوم و واضح گردید که امروز عبودیت ملکوت ابهی محفوف بتأییدات کبریا است. باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتایج سحر است و عنقریب آن صبح نورانی بدمد و در جمیع مدن و قرای اروپا بدرخشد. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت افنان سدره مبارکه جناب حاجی سید محمد علیه بهاء الله الاهی» در یزد چنین می فرمایند:

هو الله نامه شما رسید و از مضمون چنین مفهوم گردید که خبر سفر مصر در آن دیار اشتهاار یافته یار و اغیار بحرکت آمده و نجم باختر بدست افتاده و در شهر غلغله افتاده ولی هنوز کار دارد بقول شاعر، باش تا صبح دولتش بدمد - این همه از نتایج سحر است. الحمد لله احباب یزد در نهایت استقامت محفل بیارایند و از عالم حق سخن رانند و گفتگو بنمایند و اوقات را به انس و الفت بگذرانند اگر این محافل دوام نماید عاقبت چنان شعله زند که تأثیر در شرق و غرب کند ...

و نیز حضرت عبدالبهاء با نقل مفاد بیت فوق در لوح جناب میرزا رفیع چنین می فرمایند:

ای بنده الهی هرچند سالهای چند است که آواره دیار بودی و از وطن مألوف در کنار ولی الحمد لله تحصیل فن طب اشرف فنون نمودی و چون به ایران رسی حکیمی بی نظیر گردی و طبیبی شهیر شوی زیرا امثال شما که سالهای چند در مدارس کلیه تحصیل فن طب نموده در ایران کم کسی باشد لهذا عاقبت تلافی جمیع زحمات خواهد شد از مجمع مبعوثین مشرق الاذکار مرقوم نموده بودید، باش تا طالع بینی آفتاب - کآنچه دیدی همه نتایج سحر است. عنقریب جهان از خاور تا باختر منور گردد ولی تا قوه همت احبّا چه کند اگر چنانچه باید و شاید بموجب تعالیم جمال مبارک روش و سلوک شود و اخلاق رحمانی جلوه نماید در نهایت سرعت بارقه صبح احدیت انتشار یابد ...

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از کمال الدین اصفهانی است.

در باره سابقه این بیت و شمه‌ای از شرح احوال شاعر در کتاب ریشه‌های تاریخی امثال و حکم در ذیل «باش تا صبح دولتت بدمد» چنین آمده است:

«این مصراع که از کمال‌الدین اصفهانی شاعر قرن هفتم هجری است در مواردی بکار می‌رود که آدمی به آثار و نتایج نهائی اقدامات خود که شمه‌ای از آن بروز و ظهور کرده باشد بدیده تأمل و تردید بنگرد. در آنصورت مصراع بالا را بر زبان می‌آورند تا مخاطب بفرجام کارش با نظر اطمینان و یقین نگاه کند. این مصراع بر اثر واقعه تاریخی زیر بصورت ضرب‌المثل درآمد است.

کمال‌الدین اسمعیل بن جمال‌الدین اصفهانی از شاعران نامدار و آخرین قصیده‌سرای بزرگ ایران در قرن هفتم هجری است. چون در خلق معانی تازه و مضامین بکر دقت و باریک‌اندیشی داشت به (خلاق‌المعانی) معروف گردیده است.

در عصر و زمان «کمال»، اوضاع داخلی و اجتماعی اصفهان بر اثر اختلاف مذهبی شافعیه و حنفیه بقدری مغشوش و ناامن بود که این شاعر حساس را بستوه آورده نقل می‌کنند که اصفهانیها را با این دوبیتی نفرین کرده است:

ای خداوند هفت سیاره پادشاهی فرست خونخواره

عدد مردمان بیفزاید هریکی را کند دو صدپاره!

از قضای روزگار، نفرین «کمال» به هدف اجابت نشست و بچشم خویش دید که سربازان مغول در سال ۶۳۳ هجری «شافعیه و حنفیه هر دو را تمامی کشتند و آن شهر را که تا این تاریخ از دستبرد آن قوم خونریز محفوظ مانده بود با خاک برابر کردند.» (تاریخ مغول، ص ۵۳۳) «کمال» در آن باب چنین گفت:

کس نیست که تابروطن خودگرید بر حال تباه مردم بد گرید

دی برسر مرده‌ای دوصد شیون بود امروز یکی نیست که برصد گیرد
 بعد از واقعه قتل عام اصفهان، «کمال‌الدین اصفهانی» در
 خانقاهی که جهة خود در بیرون شهر ترتیب داده بود گوشه عزلت
 گرفت و دو سال در آن خانقاه بسر بُرد و اهل شهر و محلات بجهة
 احترام و اعتمادی که نسبت به کمال‌الدین داشتند «رخوت و اموال
 را بزایه او پنهان کردند و آن جمله در چاهی بود در میان سرای،
 یک نوبت مغول بچه‌ای کمان در دست بزایه کمال درآمده سنگی بر
 مرغی انداخت، زه گیر از دست او بیفتاده غلطان بچاه رفت. بطلب
 زه گیر سر چاه را بکشادند و آن اموال را بیافتند و کمال را مطالبه
 دیگر اموال کردند تا در شکنجه هلاک شد.» (تاریخ ادبیات در ایران،
 ج ۲، ص ۸۷۳)

باری: بطوریکه اهل ادب و تحقیق میدانند همانطوریکه
 امروزه از دیوان خواجه شیراز فال میگیرند قبل از آنکه صیت شهرت
 «حافظ» در مناطق پارسی زبان به اوج کمال برسد ایرانیان و
 پارسی‌زبانان از دیوان «کمال‌الدین اصفهانی» که قدمت و تقدّم
 شهرت داشت فال میگرفتند و حتی بعد از مشهور شدن حافظ نیز
 اگر احیاناً دیوانش در دسترس نبود مانعی نمیدیدند که دیوان
 «کمال» را بمنظور تفأل مورد استفاده قرار دهند، کما اینکه در آن
 تاریخ که خبر قیام شاه عباس کبیر و حرکت وی از خراسان بسمت
 قزوین «پایتخت اولیه سلاطین صفوی» در اردوی پدرش سلطان
 شایع شد سران قوم و همراهان سلطان محمد برای اطلاع و آگاهی
 از عاقبت کار و سرانجام مبارزه پدر و پسر که یکی بمنظور از
 دست ندادن تاج شاهی و دیگری بقصد جلوس بر تخت سلطنت
 ایران فعالیت میکرده‌اند دست به تفأل زدند و از دیوان کمال
 اصفهانی که در دسترس بود یاری جستند. «اسکندر بیک منشی»
 راجع باین واقعه چنین نوشته است:

...^۱ بالجمله چون این خبر سعادت اثر در اردو شایع گشت همکنان را موجب استعجاب میگردید تا غایت در دودمان صفوی چنین امری وقوع نیافته بود. راقم حروف از صدراعظم «قاضی خان الحسینی» استماع نمودم که در سالی که نواب سکندر شأن در قراباغ قشلاق داشت خواجه ضیاءالدین کاشی مشرف آلکساندرخان به اردو آمده بود از من سئوال نمود که خبر پادشاهی شاهزاده کامران در خراسان وقوع دارد یا نه؟ من در جواب گفتم که بلی. به افواه چنین مذکور میشود اما هنوز به تحقق نپیوسته. دیوان «کمال اسمعیل» در میان بود، خواجه مشارالیه احوال شاهزاده را از آن کتاب تفأل نمود، در اول صفحهٔ یمنی این قطعه برآمد:

خسرو تاجبخش و شاه جهان	که ز تیغش زمانه بر حذرست
تحفهٔ چرخ سوی او هر دم	مژدهٔ فتح و دولت دیگرست
رای او پیر و دولتش برناست	دست او بحر و خنجرش گهرست
آسمان دوش با خرد میگفت	که به نزدیک ما چنین خبرست
که بگیرد به تیغ چون خورشید	هرچه خورشید را برآن گذرست
خردش گفت، تو چه پنداری	عرصهٔ ملک او همین قدرست؟
نه، که در جنب پادشاهی او	هفت گردون هنوز مختصرست
باش تا صبح دولتت بدمد	کاین هنوز از نتایج سحر است ^۲

عالم آرای عباسی، ص ۲۰۳

چنانکه میدانیم پیشگوئی کمال در قطعهٔ بالا بتحقیق پیوست و سلطان محمد در ذیقعدهٔ سال ۹۹۶ هجری که ماده تاریخ آن بحروف ابجد (ظل الله) میشود در قزوین تاج شاهی را بر سر پسرش عباس میرزا گذاشت... و مصراع مورد بحث از آن تاریخ و بسبب همین واقعه بر سر زبانها افتاده صورت ضرب المثل پیدا کرده است. معادل این مثل فارسی در زبان عربی هم وجود دارد که

میگویند «اللیل خُبلی لست تدری ماتلد» یعنی «شب حامله است تا چه زاید فردا» (مجله یغما، سال اول، شماره پنجم، ص ۲۳۰، نوشته سید مصطفی طباطبائی) که به اصطلاح دیگر ما میگوئیم «سحر تا چه زاید شب آبستن است».

ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۸۱-۱۸۴

و نیز نک به ذیل: «این همه از نتایج...».

اشاره حضرت عبدالبهاء به حدیثی که مضمون آن را در لوح اول منقول در فوق نقل فرموده‌اند راجع به حدیث «العلم سبعة وعشرون حرفاً...» می‌باشد که به کرات در آثار جمال‌قدم و حضرت عبدالبهاء نقل و تفسیر گردیده است. جمال‌قدم از جمله این حدیث را در کتاب مستطاب ایقان نقل فرموده‌اند. برای ملاحظه شرحی در باره سوابق این حدیث و مطالعه لوحی از حضرت عبدالبهاء که در شرح و تفسیر آن عزّ صدور یافته به صفحه ۱۱۰۶-۱۱۰۸ کتاب قاموس ایقان (ط: م م م، ۱۲۸ ب، ج ۲)، اثر جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری مراجعه فرمائید.

اما آیه مبارکه «أنا فتحناک...» که در لوح جناب مهدی‌قلی به آن استشهاد شده آیه اول سوره فتح در قرآن کریم است که می‌فرماید ای رسول خدا ما تو را به فتح و ظفری آشکار در عالم موفق و مؤید می‌گردانیم.

باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند خار

جمال قدم در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم الله به تاریخ ۱۱ صفر ۱۲۹۸ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

... هر نفسی که شربت شهادت آشامید در رفیق اعلی به کمال فرح و انبساط مشهود و اگر اقلّ من ان یحصی مقام شهادت بر عالمیان تجلی نماید کلّ را متوجّه مقرّ فدا مشاهده نمائید. حال ناس پزمرده بلکه مرده اند حرکاتشان مثل حرکات صوری مشاهده میشود که بآلت متحرّکند گاهی دست مجعول بلند میشود گاهی پای مجعول بزمین میخورد و جمیع این حرکات من غیر شعور ظاهر است اگرچه حال جمیع غافلند و قدر دوستان الهی از ابصار و عیون مستور ولکن اذاجاء المیقات یظهرما هوالمستور این فرد بسیار مناسب است که از قبل گفته اند، باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو - باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند خار. دوستان آلهی که بر امر ثابتند نباید از خسارتی که بایشان رسیده محزون باشند بلکه باید بکمال فرح و سرور مشاهده شوند و یقین بدانند که ایشان از اهل رحند در جمیع احوال...

مجموعه آثار، شماره ۱۹، ص ۳۷۸

و حضرت بهاء الله در لوحی که به امضای میرزا آقاجان خادم الله به اعزاز جناب آقا میرزا اشرف [آبادهای] عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذی ارسل النعمة و انزل المائدة و اظهرما اجتذب العباد الی الافق الاعلی و الذروة العلیا... یا محبوبی جمیع عالم از برای

امروز خلق شده و بر هر صاحب گوشه و صاحب چشمی و دارای قلبی مبرهن و واضح است که این ظهور اعظم از برای اصلاح عالم آمده و اولیای خود را از مکروهات منع نموده تا چه رسد به اموری که سبب و علت فساد و یا نزاع و جدال و امثال آن گردد مع ذلک از عدل چشم پوشیدند و از انصاف گذشتند و بکمال ظلم و اعتساف اولیائش را به حبس فرستادند حضرت مقصودی که عزت از برای کلّ خواسته بر ذلتش قیام نمودند و به گمانهای خود اراده نموده اند بیت امر الهی را متزعزع و آثارش را معدوم نمایند اف لهم یضحک علی عقولهم و ادراکهم سفهاء الارض و کیف عقلانها والاطفال و کیف الرجال آیا مشاهده نموده اند اقوی و اعظم از خود را که به کمال قوت و قدرت ظاهره بر اطفاء نور احدیه و اخماد نار سدره سعیها نمودند و جهدها بعمل آوردند و جمیع مخدول و منکوب مشاهده گشتند . کجاست قیافا که بر روح سخریه مینمود و استهزاء میکرد و کجایند امرائی که از حقّ معرض و به زخارف مشغول قد جعلتهم الید القدره هباء منثورا نعم ما قیل ، باش تا گل بینی آنها را که امروزند جزو - باش تا گل بینی آنها را که امروزند خار ...

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از حکیم سنائی غزنوی است و در قصیده معروف او با این مطلع آمده است:

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار ای خداخوانان قال الاعتذار الاعتذار

چند بیت از این قصیده که حاوی بیت مورد نظر می باشد به شرح زیر است:

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی درست
در شمار هر که باشی آن شوی روز شمار
باش تا بر باد بینی خان رای و رای خان
باش تا در خاک بینی شرّ شور و شور شار

تا ببینی یک بیک را کشته در شاهین عدل

شیرسیر و جاه چاه و شور سوز و مال مار
والله ارداری بجز بادی بدست ارمر ترا

جز بخاک پای مستی خاکسار است افتخار
کز برای خاک پاشی نازنینی را خدای

کرد در پیش سیاستگاه قهرش سنگسار
باش تا کلّ بینی آنها را که امروزند جزو

باش تا گل یابی آنها را که امروزند خار
آن عزیزانی که آنجا گلبنان دولتند

تانداریشان بدینجاخیره همچون خار خوار
گلبنی کاکنون ترا هیزم نمود از جور دی

باش تا در جلوه اش آرد دست الطاف بهار
ژنده پوشانی که آنجا زندگان حضرتند

تا نداری خوارشان از روی نخوت زینهار

دیوان سنائی، ص ۱۸۵

ابوالمجد مجدود بن آدم معروف و متخلص به سنائی از نام آوران شعر عرفانی است که حدود سال ۴۶۵ هـ ق (۱۰۷۲ م) در غزنین متولد شد و مدتی از ایام خود را در دربار سلاطین غزنوی گذرانید سپس به زهد و تصوف مایل شده پس از زیارت مکه مکرمه و سیر و سیاحت در بلاد مختلفه در غزنین گوشه نشینی اختیار نمود و آثاری از خود بجا گذاشت که در ادب اهل تصوف و عرفان اهمیتی مخصوص دارد. از جمله آثار مشهور او حدیقه الحقیقه و طریق التحقیق و سیرالعباد الی المعاد را می توان نام برد. مثنویهای معروف سنائی در مجلدی خاص به طبع رسیده و دیوان اشعارش مطبوع و منتشر است.

حکیم سنائی غزنوی در سال ۵۴۵ هـ ق (۱۱۵۰ م) در غزنین به درود حیات گفت و آرامگاهش در آن شهر واقع است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار سنائی غزنوی به مقدمه مفصل آقای مدرّس رضوی که در ابتدای دیوان سنائی به طبع رسیده مراجعه فرمائید.

با شیر اندرون شد و با جان بدر شود

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت سمندر نار موقده» در قزوین چنین می‌فرماید:

هو الله ای سمندر نار فاران الهی در مدت سیر و حرکت در صفحات امریک فرصت تحریر لحظه و آنی دست نداد لهذا در جواب نامه خامه توقف نمود و از پیش عذر بتفصیل تقدیم شد حال چون در دریای آب با وجود امواج اضطراب فرصت جواب اندکی دست داد فوراً بتحریر پرداختم خدمات آن خاندان از بدایت طلوع صبح حقیقت تا این اوان مشهور جهان است و مشهود روحانیان گواه عاشق صادق در آستین باشد احتیاج به بیان نه فی الحقیقه آن خاندان سزاوار و شایان هرگونه عنایت است و این خدمت اخیره ضمیمه آن خدمات است. الحمد لله نیت صادق و همت بارقه و عبودیت دائمه بقول شاعر، با شیر اندرون شد و با جان بدر شود ظاهر و مصداق این شعر تحقق یافت...

مصرع منقول از سعیدا است و تمام بیت چنین است:

عشق تو در درونم و مهر تو در دلم باشیر اندرون شد و با جان بدر شود
امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۴۶

بیت را به این صورت نیز آورده‌اند:

مهر تو در وجودم و عشق تو در دلم باشیر اندرون شد و با جان بدر شود
یغما، سال ۱۳، شماره ۹، ص ۴۴۳

بیت فوق بنا بر ضبط آتشکده آذر چنین است:

عشقت نه سرسریست که از سر بدر شود
 مهرت نه عارضی است که جای دگر شود
 عشق تو در درونم و مهر تو در دلم
 با شیر اندر آید و با جان بدر شود
 آتشکده آذر، ص ۲۶۷

بنا بر مندرجات آتشکده آذر سعیدا مردی آگاه و در فنون ادبی ماهر
 بوده و در اصفهان سکونت داشته است.

ابیات فوق در کتاب ریاض العارفین (ص ۲۹۵) به حافظ شیرازی
 نسبت داده شده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به مصرع «گواه عاشق صادق...» که در
 لوح جناب سمندر نقل شده به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

باقی این گفته آید بی‌زبان در دل آن کس که دارد نور جان

حضرت بهاء‌الله در لوحی چنین می‌فرماید:

ریاض بیاض قلوب عاشقان همیشه از شمس جمال جانان مستشرق
و حیاض اراضی نفوس مشتاقان مدام از کوثر لعل جانان لبریز و
مستغرق باد. امید که تا آن سراج جمال معنوی در آفاق ظهور در
اشراق است این مصاییح قلوب از او در احتراق باشند و تا آن کوثر
حیوان در سرائر امکان جاریست این نفوس از او در اعتراق باد
ان‌شاء‌الله پیوسته از غمام وثاق امطار طلاق بر مزالیف قلوب عشاق
و مواقیف نفوس مشتاق لا من استحقاق بیارد و در هر حین از آن
معین در این بساتین ریاحین نزهت برویاند تا از بهجت این فضا
دماغ ارواح مستوره از حجبات اشباح مکدره پاک و طاهر گردیده
عریان خود را در محضر جانان مشاهده نمایند بلی هر نفسی را
قدری مقدور و هر شیء را رتبه در خور و بشأنی مذکور است ولیکن
بعضی را بمیزان و حساب علی‌قدر معلوم رزقی معین و برخی را از
مکمن و ترزق من تشاء بغیر حساب نصیبی نامعین دارند یکی را
بعد از طی مراحل حدود و فنای مراتب وجود به اجری محدود
رسانند و دیگری را در محلّ قعود خود از غیب و شهود صعود
دهند و بغایت القصوای مقصود کشانند و بقاب و قوسین حضرت
معبود رو نمایند دیگر چه عرض شود چه بسا داغها که بر چهره
عشاقها نهاده و چه مقدار در فراقها که روان مشتاقها سوخته، چون
قلم در وصف این حالت رسید منطق بیان فرو کشید و دفتر شرح
این هجران در پیچید،

باقی این گفته آید بی‌زبان در دل آن کس که دارد نور جان
 باری در هر حال با فرح حمد نمائید و با سرور تشکر فرمائید که
 قبل از زحمت مأجور گشتید و پیش از ذکر مذکور از هو القادر
 بلازوال و الفاعل بلاسؤال و الحی المقتدر المهیمن المتعال .
 مسافران خطه هندوستان و اصلان کعبه ایقان و طالبان روی
 جانان هر یک را به هر اسم و رسم بآنچه شایسته و برازنده است در
 ذکر و داد طی مراتب اتحاد مینماید اگرچه از قدیم سابقه و تقدیم
 نبود ولیکن رسم جدید عهد قدیم را فراموش نمود، چنانچه میگوید
 عشق تو منسوخ کرد ذکر اوایل والسلام .

مجموعه آثار، شماره ۱۵، ص ۱۹۰-۱۹۱

شاید بیت مذکور از جمال اقدس ابهی باشد . مصرع «عشق تو
 منسوخ کرد ذکر اوایل» از سعدی است . ن ک به ذیل: «پرده چه
 باشد...» .

عبارت «ترزق من تشاء بغیر حساب» فقره‌ای از آیات قرآنی است
 که به دفعات در قرآن کریم مذکور شده است . از جمله در آیه ۲۷ سوره
 آل عمران (۳) چنین می‌فرماید: «تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی
 اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء
 بغیر حساب» . ترجمه مضامین آیه کریمه بفارسی آن که شب را در روز
 نهدن می‌سازی و روز را در شب نهدن می‌نمائی، از مرده زنده بیرون
 می‌آوری و از زنده مرده می‌سازی و هر که را اراده نمائی به غیر حساب
 روزی میدهی .

باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت

جمال قدم در اثری که به امضای میرزا آقا جان خادم‌الله به تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی سنه ۱۳۰۱ هـ ق به اعزاز جناب زین‌المقرین عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

الحمد لله الذی سخّر القلم و اظهر منه من البیان ما لا یعلم الا من ایده الله بامر من عنده انه لهو المقتدر المختار... بعد خبرهای غیر مرضیه رسید از جمله ابناء به هیچ وجه تابع آباء نیستند و از جمله شنیده شد که ابن جناب آقا میرزا عبدالله به ایشان بی‌احترامی نموده این فقره سبب حزن این عبد گشت و لکن بعد از ورود او در این ارض این عبد بعضی کلمات بر او القا نمود فی‌الحقیقه اظهار ندامت و طلب عفو و غفران نمود این عبد بسیار از او رضایت حاصل کرد چه که به کمال میل و محبت آنچه اظهار شد قبول نمود گویا لسان سرش به این کلمه ناطق، باقی عمر ایستاده‌ام به غرامت...

و نیز در اثری دیگر از جمال قدم که به امضای میرزا آقا جان خادم‌الله به تاریخ ۳ رمضان ۱۲۹۳ هـ ق به اعزاز جناب زین‌المقرین عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

قد شهدت النقطة انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم... نفسی لحبکم الفداء فی‌الحقیقه این عبد خجل است از آنچه واقع شده چه که مدتی است که به کتاب آن حضرت فائز شد و در جواب تأخیر واقع اگرچه اعتراف بر تقصیر و غفلت شده و لکن

کثرت مشاغل متتابعه و امور مترادفه سبب و علت بوده جمعی از مسافریان از هر قبیل بساحت اقدس فائز و این عبد مدتی بود که به تحریر جواب عرایض نفوس مقبله که به ساحت اقدس معروض داشته بودند مشغول بوده. باری اگر قصوری رفته امید عفو است و بقول شاعر، باقی عمر ایستاده ام به غرامت...

مصرع منقول از سعدی است که می‌فرماید:

اینکه تو داری قیامتست نه قامت	وین نه تبسم که معجزست و کرامت
هرکه تماشای روی چون قمرت کرد	سینه سپر کرد پیش تیر ملامت
هر شب و روزیکه بی تو میرود از عمر	بر نفسی میرود هزار ندامت
عمر نبود آنچه غافل از تو نشستم	باقی عمر ایستاده‌ام بغرامت
سرو خرامان چو قد معتدلت نیست	آن همه وصفش که می‌کنند بقامت
چشم مسافر که بر جمال تو افتاد	عزم رحیلش بدل شود باقامت
اهل فریقین در تو خیره بماند	گر بروی در حسابگاه قیامت
این همه سختی و نامرادی سعدی	چون تو پسندی سعادتست و سلامت

کلیات سعدی، ص ۵۷۴

دهخدا در ذیل بیت مورد نظر چنین آورده است که:

از مصراع... به صورت تعبیر مثلی اراده کنند که اگر تا کنون در خدمت قصوری رفت از این پس به تلافی ایستاده‌ام.

امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۶۶

با کریمان کارها دشوار نیست

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضاء خادمالله در تاریخ ۱۰ شهر شوال سنه ۱۳۰۴ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

... لله الحمد بحر عنایت در هر حین به موجی ظاهر و آفتاب فضل در هر آن بنوری مشرق از حقّ میطلبیم این عباد را تائید فرماید برآنچه سزاوار عنایت و بخشش اوست اگرچه این محال است ولکن با کریمان کارها دشوار نیست...

مجموعه آثار، شماره ۲۸، ص ۳۳۱

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که به امضاء خادمالله در تاریخ ۵ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۱ هـ ق به اعزاز «جناب آقا سید علی علیه بهاءالله» عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله وحده والصلوة علی من لانی بعده. حمد مقصود عالم و مالک امم را لایق و سزااست که عالم هستی را بنور محمدی (ص) منور فرمود ... از فضل حقّ و عطایای بی منتهایش مستثلت می نمائیم جمیع عالم را از کوثر عرفان مست فرماید و در انجمن عالم به اسم حقّ جلّ جلاله منسوب و معروف فرماید اگرچه مقام خلق با این مقام فرقی است ژرف ولکن با کریمان کارها دشوار نیست ...

و حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای خادمالله به تاریخ شهر ذی القعدة سنه ۱۳۰۴ هـ ق خطاب به «الاسمین الاعلیین جناب م ح» در

مصر عزّ نزول یافته چنین می‌فرمایند:

حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزااست که به یک ندا اهل ناسوت انشاء را به افق اعلی دعوت فرمود ...
فی الحقیقه محبّت سلطانی است مقتدر و آمری است عالم حرکت و سکون عالم در قبضه اقتدار اوست هرچند محبّت مطلع فرح و سرور است ولکن هنگامی هم میشود که مظهر هم و غم و احزان لایتناهی میگردد و آن هنگام این ایام است چه که احد اسمین اعلیین حضرت محبوب فؤاد ع ل علیه بهاءالله الملك العزیز العلام حسب الامر اراده توجّه به آن شطر دارند و از این فصل و فراق جوهر وجود در احتراق چه خوش گفته هرکه گفته، مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد - که از طلوع و غروبش دو شهر زیر و زبر شد. در هر حال از غنی متعال وصل و لقا و قرب و اجتماع را سائل بوده و هستم، با کریمان کارها دشوار نیست. مسئله تعالی ان یجمعنا فی ظل سدره عنایته و قباب عظمته و یقدرلنا ما ینفعنا فی کلّ عالم من عوالمه و یفتح علی وجوهنا ابواب رحمته وینزل علینا من سماء عطائه برکة من عنده انه هوالمقتدر المشفق الغفور الکریم ...

و نیز جمال قدم در لوح دیگری که به امضای خادم الله و به تاریخ ۱۹ شوال سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورّخ است و به اعزاز جناب اسم الله الاصدق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

حمد مقدّس از لفظ و معنی ساحت امنع اقدس مالک وری را لایق و سزااست که در ایامی که ظلمت ظلم عالم را فراگرفته کلّ را به نور عدل به صراط مستقیم و نباء عظیم راه نماید و هدایت فرماید ...
حقّ جلّ جلاله شاهد و آگاه که این عبد ایام معاشرت و حضور را فراموش ننموده و نمی‌نماید و از حقّ میطلبد مقدّر فرماید آنچه را

که سبب انشراح صدر و روشنائی چشم و نورانیت قلب است و آن اجتماع اولیاست در ظلّ سدره مبارکه، با کریمان کارها دشوار نیست. امید هست افق امل منور گردد و دعا به اجابت مقرون. انّ ربا الرحمن لهو المقتدر المهيمن القيوم...

مصرع منقول در آثار فوق از مولوی است که چنین می‌فرماید:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۱

مقصود از «اسمین اعلیین» که لوح یکی از آنان فوقاً نقل گردید آقا سید محمد و آقا سید علی یزدی هستند که در مصر ساکن بوده‌اند و در آثار مبارکه جمال‌قدم و حضرت عبدالبهاء به اسمین اعلیین مخاطب گشته‌اند. اسمین اعلیین اشاره به اسامی «محمد» و «علی» است. در بعضی از آثار مبارکه نظیر لوحی که نقل شد، حتی اگر اثری خطاب به یکی از ایشان نازل شده باشد، آن شخص واحد هم با خطاب «اسمین اعلیین» یا «اسمین» مخاطب شده است.

اصطلاح «صاحب الاسمین» هم در آثاری نظیر فقره ۸۳ رساله سؤال و جواب آمده است و مراد از آن، نام جمال‌قدم است که از دو اسم «حسین» و «علی» تشکیل یافته است.

اما فقره «لانبی بعده» که در صدر لوح جناب آقا سید علی مذکور شده ناظر به حدیثی از رسول خدا است که به حضرت امیرالمؤمنین چنین فرمودند:

... اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبی بعدی؟ فقال علی علیه السلام: رضیت عن الله و رسوله...

مضمون حدیث بفارسی آن که رسول‌الله به امیرالمؤمنین فرمودند آیا

نمی‌پسندی که منزلت تو نسبت به من مانند منزلت هارون نسبت به موسی باشد با این فرق که پس از من پیامبری نخواهد بود؟ علی گفت: از خدا و رسولش راضی و خشنودم. برای ملاحظه تمام این حدیث به کتاب امالی (مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۴ ه. ش، ص ۷۱) اثر محمد بن محمد عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید مراجعه فرمائید.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «مهی برون شد ...» به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

با لب دمساز خود گر جفتمی
هم چو نی من گفتنیها جفتمی

ن ک به ذیل: «آنچه نی میگوید اندر این رباب...».



۱۳۷۴

بانگ هدهد گر بیاموزد قطا

راز هدهد کو و پیغام سبا

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا جعفر افشار در مصر چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان همان است که مرقوم نمودی زاغ و زغن پیرامن
گلشن گرفته و غراب چون ذباب در کمال جهد و شتاب اوج عقاب
خواهد ولی هیئات هرگز شغال با پوست رنگین جلوۀ طاوس
علیین ننماید و ثعلب بولهب غرش شیر خلد برین نکند، بانگ هدهد
گر بیاموزد قطا - راز هدهد کو و پیغام سبا. انّ هذا لفی الصحف
الاولی و فیها تذکرة لمن یخشی...

بیت از مولوی است و در دفتر چهارم مثنوی چنین آمده است:

ورنه این زاغان دغل افروختند بانگ بازان سپید آموختند
بانگ هدهد گر بیاموزد فتی راز هدهد کو و پیغام سبا
مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۷۰۰-۱۷۰۱

و نیز ن ک به ذیل: «آنچه مردم میکند...» و «ورنه این زاغان...».

بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

هو الله ای بشیر حق بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود
اما تو حامل پیرهن عزیز مصر رحمان، بین تفاوت ره از کجاست تا
بکجا. ولی قوت استشمام پیر کنعان لازم تا رائحه این قمیص
یوسفی استنشاق نماید و قدرت استنشاق یعقوب الهی واجب تا
رائحه جان‌بخش پیرهن این یوسف الهی استشمام کند. مقصود
اینست که بوی دلجوی این پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر و
معنبر نموده ولی حیف که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مایوس
و مشثوم. تو این رائحه الهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهیه را
حامل شو. فمن شاء فلیشم و من شاء فلیزکم. ع ع

مکاتیب، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷

و حضرت عبدالبهاء در لوحی که با مناجات «الهی الهی انت تعلم عجزی
و انکساری و غلغلی و اضطراری ...» شروع میشود چنین می‌فرمایند:

... ای یاران الهی در الفت بین دولت و ملت کوشید و اگر عاجز
مانید کناره گیرید زنهار زنهار که در خون یک ایرانی از هر حزبی
داخل شوید. سبحان الله این خیرخواهی مقبول نیفتاد و وساوس
نفسانی مقبول شد رقباء بیانی ایران را ویران نمودند و هنوز ایرانیان
در خوابند صور اسرافیل بیدار نکند تا چه رسد بصوت کوس و
نفیر. در زمانی که مدعیان که بگمان خود اهل بیاند ایران را
پریشان نمودند این آوارگان در امریک و فرنک آهنگ وحدت عالم

انسانی بلند و ایران را عزیز و ایرانیان را ارجمند مینمودند ، بین تفاوت ره از کجاست تا کجا . جمیع وقایع اخیره سالهای چند پیش از وقوع صریحاً در نامه‌ها اخبار شد و مضرات اختلاف و نزاع و جدال احزاب و نتایج آن واضحاً بیان گردید یک یک عیناً واقع شد با وجود این انتباهی نیست ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که بواسطه جناب منشادی خطاب به «جناب ملاحسین لاری» در جدّه عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند :

ای بنده جمال ابھی نامه‌ای که بجناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه شد از بلایا و رزایا وارده براین آواره اظهار تأسف فرموده بودید خداوند عالمیان عبدالبهاء را بجهت حمل بلا آفریده نه راحت و رخا و نه صحت و رفاه ، آسودگی و خوشی و لذائد این دنیای فانی از برای دیگران است نه من . خوشی و عافیت و شادی و راحت به چه کار من آید هنیئاً لاریاب النّعیم نعیم مرا در سبیل الهی بلا باید تحمّل جفا شاید حبس و زنجیر سزاوار و تیر و شمشیر موهبت کردگار . جمیع این خلق را آرزو کام دل و راحت جان است نهایت من نیز یکی از آنان چه فرقی درمیان . لهذا هر نفسی را همت بلند در راه خداوند قیدوبند جوید و هر شخص نورانی جانفشانی نماید و هر هوشیار تحمّل بلایای بی‌شمار کند این هیکل فانی و قالب ترابی عنقریب تحت اطباق تراب متواری گردد ولم یکن شیئاً مذکورا شود . بگذار در سبیل الهی بر روی خاک افتد جانفشانی کند و تراب را بخون خویش رنگین و تابناک فرماید این بهتر است یا آن . مثلاً یزید پلید از این دار فانی رفت و حضرت حسین شهید نیز جهان خاکی را وداع فرمود اما آن رفتن کجا و این رفتن کجا ، بین تفاوت ره از کجاست تا کجا . آن جان داد ولی جان بخشید و سبب حیات روحانی جمعی گردید . این

کامرانی نمود ولی بچاه ظلمانی افتاد این التراب من ربّ الارباب و
این الظلام من نور الانوار ...

و نیز در لوح جناب آقا سید مهدی یزدی ابن آقا سید محمد باقر در
نی ریز چنین آمده است:

ای بنده جمال الهی فی الحقیقه در سنه ماضیه احبای نی ریز از
صهبای بلا جام لبریز نوشیدند و از این جهت در نزد عبدالبهاء
بسیار عزیز شدند صدمه شدید بود و قوم عنید وراث یزید گشتند
باز کربلانی آراستند ولی الحمدلله آن مصائب و بلا سبب عزت و
بزرگواری گردید ملاحظه کنید که در یوم عاشورا هرچند شهدای
کربلا بنهایت ذلت و ابتلا مبتلا شدند ولی آن ذلت عزت ابدیه بود
و آن بلا جوهر عطا و آن شهادت موهبت کبری برعکس حالت
یزید پلید و ولید عنید ملاحظه نمائید هرچند بظاهر ایام معدودی
بعزت گذراندند ولی ذلت کبری در عقب داشت و این نعمت عظمی
در پی پس احبای الهی در مورد بلا باید شکرانه نمایند که مشمول
چنین عطا گشتند ایام میگذرد ولی فرق است اینکه انسان بزم
شهوات نفسانیه بیاراید و لذائذ جسمانیه فراهم آرد و بعیش و
عشرت پردازد و عاقبت جمیع حسرت گردد یا آن که محفل انس
بیاراید و بنفحات قدس بیاساید و جشن شهادت کبری ترتیب دهد
و کأس بلا در سبیل خدا نوشد و چنان از افق تقدیس بدرخشد که
بر اعصار و قرون بتابد و عزت ابدیه و حیات سرمدیه یابد ، بین
تفاوت ره از کجاست تا کجا . رجای حفظ از امتحان دارید
فی الحقیقه باید که بنهایت عجز و زاری از درگاه احدیه طلب صون
و حمایت نمود زیرا امتحان شدید است و افتتان قواصف و عواصف
در نهایت تشدید امید چنین است که مانند جبال راسیه ثابت و
مستقیم مانی و بنهایت متانت و ثبوت مقاومت طوفان امتحان نمائی .

وعلیک البهاء الابهی . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب محمد باقرخان من اهل الصاد» چنین می‌فرمایند:

ای بنده الهی صدمات شدید دیدی و مشقات عظیمه کشیدی
حمد کن خدا را که لائق و سزاوار این موهبت بودی که مورد عقوبت
در سبیل حضرت احدیت شدی جهانیان کلاً و طراً نشانه تیر
قضایند و هدف سهام بلا شاعر ترک گفته، یوقدر سپر بو گنبد
فیروز فامده - ذرات جمله تیر قضایه نشانه در . اعظم ملوک
امپراطور روس بود و با طبل و کوس، ملاحظه نما که چگونه مایوس
شد و جمیع خاندان سلطنت با خون دل همدم و مانوس و همچنین
سائر بزرگان و سروران نوبت هریک رسد . مقصود این است که اول
رجال عالم ملوکند و ملوک چنین مملوک دیگر قیاس حال دیگران
نما . اما تفاوت اینجا است که جهانیان در سبیل هوی و هوس آزرده
کردند و دل و جان پزمرده و افسرده دارند هریک مورد بلا و مبتلای
آلام و جفا کردند و شما نیز هدف تیر بلا و لکن این در سبیل
جمال ابهی و آن در ره نفس و هوی، بین تفاوت ره از کجاست تا
یکجا . مقصود این است باید از بلایای وارده شکرانه نمود زیرا در
ره جانان بود نه جان و در عشق گل بود نه تعلق به گل ...

و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند:

... مقصود اینست که در سبیل محبت الله جانفشانی شایان است و
قربانی سزاوار یاران ملاحظه در قرون اولی نمائید که بزم یزید
ناپدید شد و ماتم سید ابرار حضرت شهید نیز پایان رسید آن
کامجو سریر سلطنت بیاد داد ولی نکبت ابدی گریبان گرفت و این
پاک جان مظلوم از رحیق مختوم سرمست گشت . آن لعنت ابدی

گذاشت و این عزت سرمدی یافت این بیزم الهی شتافت و آن در
 رزم نفسانی مانند نحاس بگداخت این علم بر اوج افلاک زد و آن
 در این تیره خاک غمناک ماند این از افق حیات ابدیه درخشید و آن
 در عمق ممت سرمدیه گرفتار شد، بین تفاوت ره از کجاست تا
 بکجا ...

نار و نور، قطعه ۲۳

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا علی اکبر نخجوانی در
 بادکوبه چنین می فرمایند:

ای یار حقیقی نامه مرسل ملاحظه گردید این روزها مراجعت
 از فرنگستان چون گلستان به اسکندریه وطن قبطیان شد، ملاحظه
 فرما تفاوت ره از کجاست تا بکجا. بشارت ثبوت و خدمت یاران به
 آستان یزدان مورث روح و ریحان گردید مادام ایزابیل فی الحقیقه در
 تألیف کتاب همت فوق العاده نموده اند از قبل من نهایت رضایت و
 خوشنودی برسانید ان شاء الله موفق به تمثیل و تشخیص این دو قضیه
 میگردد ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا غلامعلی» در بندرعباس
 چنین می فرمایند:

ای مؤمن ممتحن نامت غلامعلی بود چون مورد امتحان گشتی و
 مانند زر خالص در بوته افتتان رخ بشکفتی غلام الهی گشتی و عبد
 حضرت رحمانی این چه موهبتی است که در سبیل حضرت رحمن
 ذلت مالا یطاق عزت ابدیه جهان اشراق گردد و آفاق از این نور
 ابدی روشن و منور شود. زخم مرهم است و طعن صلوات صبحدم،
 دشنام ستایش است و خدنگ مدعیان سبب آسایش. ایام در هر
 صورت بانجام رسد ولی فرق عظیم در میان، ایام نفسی با کلودگی

شهوآت بگذرد و اوقات شخصی دیگر بزحمت و مشقت در سبیل ربّ الآیات، چه قدر تفاوت در میان. این نفحه فرهنگ و آهنگ جهان جاودان گردد و آن عاقبت ندامت در این عالم بی‌نام و تنگ، آن نور ابدی است و این حسرت سرمدی فاعتبروا یا اولی الابصار. ملاحظه نمائید که ذلت حضرت شهید فرید علی ابن الحسین علیه السلام چه عزت ابدیه بود و عزت یزید و ولید مرید چگونه ذلت و حقارت در جهان سرمدی حتی در این دار فانی، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. وعلیک التحیه والثناء. ع ع

و نیز در لوح جناب حاجی یدالله سدهی در اصفهان از قلم حضرت عبدالبهاء این مطلب عزّ صدور یافته است که:

... در این سالهای جدال و قتال جمیع اهل عالم در اشدّ وبال علی‌الخصوص ایرانیان که مورد جمیع آفات شدند ولی مشقات آنان در سبیل نفس و هوی و اما زحمات احباء در عبودیت درگاه کبریاء، آن رزایا محسوب به شئون دنیا و این محن و آلام معدود از جانفشانی در راه حضرت بهاءالله، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا...

مجموعه مکاتیب، شماره ۵۲، ص ۱۵۱-۱۵۲

و در لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای اسکندریه چنین آمده است:

ای یاران دل و جان این مظلوم جهان چندیست که در تحریر نامه تقصیر نموده و لابد در دلها تأثیر حاصل، حقّ با شماست من انصاف میدهم و بقصور خود اعتراف میکنم ولی میدانید که قصور بر دو قسم است، اضطراری و اختیاری. گمان چنین مینمایم که قصور این عبد اضطراریست البتّه واقف و آگاهید که چه دستگاهی فراهم

آمده احتیاج به بیان نیست با وجود شدت موج و کثرت طوفان و ظلمت شب و عمق دریا استمرارنامه ممتنع و محال و آن عذر عندالأحباء مقبول بل مطبوع کنسیم الصبا . حال جناب محمود مکتوبی مرقوم نمود و ذکر یارانرا فرمود چون نام دوستان شنیدم بحرکت و هیجان آمدم و بیادشان پرداختم و این نامه نگاشتم که ،

ای دوستان جانی من یاران رحمانی من عزیزان آسمانی من چه نویسم آیا از فضل و موهبت جانان نگارم و یا از لطافت و روحانیت دل و جان دم زخم از مائده سماوی گویم یا بیان مواهب مخصوصه ربّانی نمایم که جمیع این الطاف شامل حال اهل بهاست باید بیان مجمل نمود والا تفصیل سبب تعطیل گردد و از امور لازمه بکلی باز مانم مقصود این است که جهان غافل و شما آگاه و عالمان و عارفان محروم و شما محرم و اکابر و اعظام بیگانه و شما آشنا . آنان اعتساف خواهند و شما انصاف جوئید آنان راه جفا گرفتند و شما سبیل وفا پوئید آنان در نهایت بغض و کینند و شما در غایت محبت با ملل روی زمین . آنها خونخواری خواهند و شما غمخواری میکنید آنان درندگی جویند و شما بندگی مینمائید آنان زخمند و شما مرهم آنان دردند و شما درمان آنان زهرند و شما شهد آنان تیر جفایند و شما میر وفا آنان مصدر بغض و عداوتند و شما مرکز حبّ و ملاحظت آنان اگر دست یابند خون ریزند و شما اگر فرصت یابید شکر ریزید و مشک و عنبر بیزید ، بین تفاوت از کجاست تا کجا . این نیست مگر از موهبت جمال ابی روحی له الفداء . وعلیکم التحیة والثناء . ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا محمود زرقانی چنین می فرمایند :

نامه مفصل شما رسید و مذاکرات و مکالمات که با آن شخص

محترم نموده بودید معلوم گردید ... اما قضیه اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ای از این تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تأثیر نمود حال در دست ملل مانند آیت منسوخ میماند به هیچ وجه حکمی ندارد، ملاحظه در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای آن حضرت الیوم عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کنید که بکلی از وصایا و نصایح الهی در قرآن بی‌خبرند لفظی خوانند اما از معنی بوئی نبرند و همچنین حال هرچند طوائف و ملل سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابدأ حکمی ندارد گفتگوی محض است ولکن وصایا و تعالیم اسم اعظم نافذ در قلوب، ثابت در نفوس است آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش لامع است مثلاً ملک مقتدر امری بر زبان راند فوراً مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود آن کلمه امر را بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال قوت بر زبان راند ابدأ تأثیری ندهد و ثمری حاصل نگردد نفوذ کلمه ملیک مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او، بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا. هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. باری شما نظر باین بیان نمائید حتی اجعل اورادی واذکاری کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا.

و نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض مزمن و شدید لابد باید که طبیعی حاذق علاج نماید هرچند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوعی دیگر باید بنظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را به چه معالجه توان نمود البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار مهارت و

حذاقت او واضح و مشهود است و به تجربه رسیده است و شبهه نیست که امروز جمیع امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق فاروق اتحاد و اتفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است و تعالیم بهاءالله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوعه و قبائل متنافره جمعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم یک جسم و یک جان دارند دیگر چه امری است در عالم که باین قوت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امکان بلند نموده یا نماید باندک تفکر معلوم گردد ...

مصرعی که در آثار مبارکه فوق به کرات نقل شده از حافظ است و تمام غزل چنین است:

صلاح کار کجا و من خراب کجا	بین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس	کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را	سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد	چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
چو کحل بینش ما خاک آستان شماست	کجا رویم بفرما ازین جناب کجا
مبین بسیب زنخدان که چاه در راهست	کجاهمی روی ایدل بدین شتاب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال	خود آن کرشمه کجارفت و آن عتاب کجا

قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست
قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

دیوان حافظ، ص ۳

مقصود از «مادام ایزابیللا» که ذکر ایشان در لوح جناب آقا میرزا

علی اکبر نخجوانی مذکور شده خانم ایزابلا گرینوسکایا (Izabella Grinevskaya) است. او که زنی شاعر، نویسنده و عضو انجمن‌های مختلفه علمی و ادبی زمان خود بود در سال ۱۹۰۳م نمایش‌نامه معروف خود یعنی درام باب را در ۱۴۸ صفحه منتشر ساخت و در ژانویه ۱۹۰۴م در سالن انجمن ادبی و هنری سن پترزبورگ بروی صحنه آمد و توجه بسیاری از نفوس را از طبقات مختلفه اجتماعی به نهضت بابی جلب نمود. تا قبل از انتشار این اثر آشنائی مردم روسیه بانهضت بابیه محدود به بعضی از مورّخین و مستشرقین و تعداد کمی از دیگر علاقمندان به تحولات مذهبی در ایران بود. اما انتشار درام باب و محبوبیت فوق‌العاده‌ای که پیدا نمود انظار تعداد بی‌شماری از مردم روسیه را به این نهضت جدید روحانی معطوف داشت. مهمترین کسانی که از طریق این نمایشنامه تحت تأثیر نهضت جدید قرار گرفته و به آن علاقمند شدند تولستوی نویسنده معروف روسیه بود. در تقریظی که در شماره ژانویه ۱۹۰۴م روزنامه *Herald* در باره نمایشنامه باب به طبع رسید به تحسین تولستوی از نمایشنامه باب اشاره گشته است. درام باب در سال ۱۹۱۶م تجدید طبع شد و در سال ۱۹۱۷م در سالن «تأثر مردم» در شهر پتروگراد (Petrograd) دوباره به روی صحنه آمد. این اثر به آلمانی و فرانسوی ترجمه شده ولی بطبع نرسیده است. نمایشنامه باب کوششی برای عرضه روح تعالیم بابی و ارائه تصویری حقیقی از وقایع نهضت بابیه است. درام باب با تحسین و استقبال منقدین روبرو شد و تأثیری عمیق در خوانندگان و بینندگان نمایشنامه نمود. خانم گرینوسکایا در اواخر سال ۱۹۱۰م اثر دیگری تحت عنوان بهاء‌الله برشته تحریر درآورد که در سال ۱۹۱۲م در ۱۸۴ صفحه بطبع رسید و در بسیاری از نشریات روز از جمله در شماره ژانویه ۱۹۱۲م نشریه *St. Petersburg Journal* مورد نقد و تقریظ قرار گرفت. خانم گرینوسکایا در سال ۱۹۱۱م به مصر شتافته بمدت دو هفته در رمله اسکندریه با حضرت عبدالبهاء ملاقات نمود و

شرح مشاهدات و وقایع این سفر را در کتاب *A Journey to the Countries of the Sun* (سفری به سرزمین های آفتاب) در سال ۱۹۱۴م برشته تحریر درآورد. این کتاب که در حدود ۵۵۰ صفحه می باشد بعَلت وقایع جنگ جهانی اول بطبع نرسید.

انتشار آثار گرینوسکایا و خطابه های مختلفه ای که در باره امر بابی و بهائی در مجامع و انجمن های مختلف ایراد نمود هزاران نفر از مردم روسیه را با تاریخ و عقاید نهضت جدید آشنا ساخت. منبع آشنائی مردم با تاریخ و عقاید بایته نه تنها سخنرانی های گرینوسکایا بود بلکه چون غالب سخنرانی های او در روزنامه های محلی بطبع میرسید توجه خوانندگان بی شماری را به این دیانت معطوف داشت.

اما عبارت عربی «حتی اجعل اورادی...» که در لوح آقا میرزا محمود زرقانی نقل شده فقره ای از دعای حضرت امیرالمؤمنین معروف به دعای کمیل است که آن را در کتب ادعیه اسلامی میتوان یافت. فقره مزبور به نقل از کتاب *مفتاح الجنات* بشرح زیر است:

... یا ربّ اسألک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان تجعل اوقاتى فى اللیل والنهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة و اعمالى عندک مقبولة حتى تکون اعمالى و اورادى کلها ورداً واحداً و حالى فى خدمتک سرمداً...

مفتاح الجنات، ج ۱، ص ۲۰۲

عبارت «هل یستوی الذین...» در لوح مزبور قسمتی از آیه ۹ در سوره زمر (۳۹) است که می فرماید:

امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما یحذرا لاخرة و یرجوا رحمة ربّه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب.

مضمون آیه کریمه بفارسی آن که کسی که شب را بطاعت خدا به سجود و قیام می پردازد و از عذاب یوم آخرت ترسان و به رحمت الهی امیدوار است و آنان که اهل علم و دانشند با آنان که جاهلند یکسانند؟ فقط خردمندانند که به حقائق این امور متذکرند.

بیتی که حضرت عبدالبهاء آن را به زبان ترکی در لوح جناب محمدباقرخان اصفهانی نقل فرموده‌اند از شاعر و ادیب معروف ترک ضیاءپاشا (فوت ۱۲۹۵ هـ ق، ۱۸۷۸ م) است که می‌گوید:

Yoktur siper bu kubbe-i firuzefamda,

Zerrat cümle tir-i kazaya nişanedir.

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح که ماه امن و امان است و سال صلح و صفا

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا محرم ساکن گنجه» چنین می‌فرمایند:

ای محرم محرم حافظ شیرازی میگوید، ببین هلال محرم بخواه
ساغر راح - که ماه امن و امان است و سال صلح و صفا. عزیز
دار زمان وصال را کآندم - مقابل شب قدر است و روز استفتاح.
زیرا که دو روز از بدایت این ماه دو مولد مبارک است، ملاحظه کن
که چگونه خدا از لسان او جاری نموده است. پس تو به مقتضای
این نام در میان انام خلق را به صلح و سلام بخوان تا وحدت عالم
انسانی جلوه نماید و قلوب به یکدیگر التیام یابد. وعلیک
البهاعالاهی. ع ع

تمام غزل حافظ که دو بیت اول آن در لوح مذکور شده به نقل
از دیوان حافظ طبع آقای حسین پیرمان چنین است:

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح	که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح
عزیز دار زمان وصال را کآندم	مقابل شب قدرست و روز استفتاح
نزاع بر سر دنیای دون کسی نکند	باشتی پیر ای نور دیده گوی فلاح
دلا تو غافلی از کار خویش میترسم	که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح
بیار باده که روزش بخیر خواهد بود	هرآنکه جام صبحش نهد چراغ صباح
کدام طاعت شایسته آمد از من مست	که بانگ شام ندانم ز فالح الاصباح
زمان شاه شجاعست و دور حکمت و شرع	براحت دل و جان کوش در صباح و رواح

بیوی وصل چو حافظ شبی بروز آور
که بشکفد گل بختت ز شعله مصباح

دیوان حافظ، طبع پیرمان، ص ۴۷

جناب روح‌الله مهربانانی در کتاب مقام شعر در ادیان (ص ۸۱-۸۲) در باره ابیات صدر این غزل چنین مرقوم داشته‌اند:

شاعر در شعر اول اشاره به اول ماه محرم که مقدر بود یوم مولود حضرت موعود قرار گیرد نموده و به میمنت آن روز فیروز ساغر راح می‌طلبد و در شعر دوم اهمیت روز ظهور و وصال مظهر ربّ غفور را یادآور شده، می‌فرماید که آنروز با شب قدر و روز استفتاح که در شرع اسلام از بزرگترین لیالی و ایام است برابری مینماید. بعد خطاب به دل خویش نموده و بدینوسیله از کار غافلین اظهار تشویش میکند و میگوید میترسم اگر کلید را گم نمائی کسی در (باب) بروی تو نگشاید یعنی از وصول بحضرت باب بواسطه غفلت از کار و وظیفه خویش در یوم ظهور باز مانی. این ابیات نوع دیگر نیز تفسیر شده است.

بتن زنده پیل و به جان جبرئیل

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب دکتر عطاءالله خان در سمرقند می‌فرمایند:

ای طبیب نفوس فکر مبارک را قدری محول بطبابت قلوب نما و
طبیب روحانی شو و بکلی جسم و جسمانی را فراموش نما ، وجدانی
کرد آسمانی شو رحمانی گرد یزدانی شو چون خویش را
فراموش نمائی امراض و عللی که بر جسم عارض است آن نیز
نسیان گردد آنوقت شفای روحانی و جسمانی هردو حاصل گردد و
صحت تن و جان هردو تحقق یابد . بقول فردوسی ، بتن زنده پیل و
بجان جبرئیل . از فضل و عنایت ربّ جلیل امید چنان است که
منتها آرزویت حصول یابد و هر معسوری میسور گردد . وعلیک
التحیة والثناء . ع ع

مصرع منقول چنانچه اشاره فرموده‌اند از فردوسی است و در
شاهنامه در ذیل سرگذشت «دخمه کردن کیخسرو پیران و سران توران و
کشتن گروی زره را» در داستان دوازده رخ چنین آمده است:

چو از روز نه ساعت اندر گذشت خور از گنبد چرخ گردان بگشت
پذیره شدندش پیاده سران همه نامداران و جنگاوران
بتن ژنده پیلی بجان جبرئیل بکف ابر بهمن به دل رود نیل
بریشان همی خواند شاه آفرین که آباد بادا بگردان زمین
شاهنامه، ص ۲۳۰

دکتر عطاءالله خان که لوح فوق به اعزاز او عزّ صدور یافته اصلاً

افغانی بود ولی در سال ۱۳۰۱ هـ ق (۱۸۸۳ م) به سمرقند کوچید و در آنجا متوطن شد. او در سال ۱۳۰۷ هـ ق (۱۸۸۹ م) بوسیله میرزا ابوالفضل گلپایگانی با امر مبارک آشنا و به شریعت‌الله ایمان آورد و اول بهائی سمرقند محسوب است. دکتر عطاءالله خان در نواحی سمرقند صاحب عزت و اعتبار و اشتها بسیار شد و در دوره استالین و تضيیقات شدیدی که بر احبای الهی در روسیه وارد آمد دکتر عطاءالله خان نیز گرفتار حبس و زندان شدید شد و سرانجام در غایت ایمان و استقامت در سن ۷۷ سالگی در سمرقند بملکوت ابهی صعود نمود. از او هفت فرزند بجا ماند و نواده‌های او امروز مصدر خدمات امری در آن صفحاتند. برای ملاحظه شرح احوال دکتر عطاءالله خان نک به ظهورالحق، ج ۸، ص ۱۰۶۹-۱۰۷۴.

به دریا بنگرم دریا تو وینم به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

حضرت عبدالبهاء در لوح «اعضای محفل نورانی علیهم بهاءالله الابهی» که بواسطه جناب محمدعلی خان بهائی ارسال گشته چنین می‌فرمایند:

هو الابهی ای یاران و یاوران عبدالبهاء از کران تا کران آب است و در موج و اضطراب است و طوفان و انقلاب است و عبدالبهاء بذکر دوستان پر روح و ریحان است و بقیام یاران در تبلیغ امرالله مسرور و شادمان است جدول اسماء صاحب‌المحلات و تعیین اوقات و مواقع اجتماعات و محافل تبلیغ و ملاقات و اسماء مبلّغین و مبشرین ربّ‌الایات و نامهای مبارک نفوس جدیده داخله در ظل شجره حیات ملاحظه گردید فی‌الحقیقه موجب سرور است و سبب انشراح صدور لهذا عبدالبهاء با کمال ضعف جسم از امواج و قوت روح از تأیید جمال مبارک بتحریر این نامه پرداخت تا یاران موافق شاهد صادق گردند که هیچ موجی و انقلابی و طوفان و اضطرابی عبدالبهاء را از یاد روی دلجوی دوستان منع ننماید بقول باباطاهر، بدریا بنگرم دریا تو وینم - بصحرا بنگرم صحرا تو وینم. باری این ایام اگرچه شدت بلایا شبان و رعایا را مبتلا به درد بی‌درمان نموده عموم در سكرات و حسراتند ولی این مصائب چون از همت و شكون آیات منسوخه و فتاوی حجج غیر بالغه حاصل لهذا مردم بیهوش از خواب قدری بیدار گردند و مانند ابن ذئب را با گل و لاله و عود و عنبر از خانه به مسجد و منبر نبرند بلکه اکثری بجای صلوات کلمه دیگر بر زبان رانند و همچنین از برای ایران و

ایرانیان امید فلاح و نجاتی جز در سایه حضرت یزدان نمانده
عموم ملل و دول شهادت دهند که این خیمه وحدت عالم انسانی
سایه بر کلّ افکند و این ندای صلح عمومی بنیان بیگانگی براندازد
کافه بشر را از برزخی به برزخ دیگر انتقال دهد ...

بیت منقول از دوبیتی مشهور باباطاهر است که می‌گوید:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته وینم
دیوان باباطاهر، ص ۱۷

باباطاهر عارف و شاعر وارسته ایران در قرن پنجم هجری بود. او
در همدان متولد شد و در همان شهر دار فانی را وداع نمود. مقبره‌اش
در شهر همدان معلوم و محل توجه اهل معرفت است. باباطاهر بعلت
دوبیتی‌های نغزی که به لهجه لری سروده در تاریخ ادبیات ایران از
اشتهاری خاص برخوردار است. برای ملاحظه شرح احوال او به تاریخ
ادبیات، ج ۲، ص ۳۸۳-۳۸۶ مراجعه فرمائید.

مقصود از «ابن ذئب» که ذکری از او در لوح فوق بعمل آمده حاج
شیخ محمدتقی نجفی معروف به آقا نجفی اصفهانی است که در ۱۷
ربیع الثانی ۱۲۶۲ هـ ق (۱۸۴۶ م) در اصفهان متولد شد. نام پدرش حاج
شیخ محمدباقر مسجدشاهی و نام مادرش علویه زمزم بیگم دختر آقا سید
صدرالدین عاملی اصفهانی بود. آقانجفی از علماء و مجتهدین متمول و
متنفذ اصفهان بود و «لوح ابن ذئب» که به «لوح شیخ» نیز معروف
میباشد از قلم جمال‌اقدس ابهی خطاب به او عزّ نزول یافته است.
آقانجفی در بین مردم حکمرانی و ریاست کامل داشت و عامه خلق مطیع
و منقاد و مسحور قدرت مالی و نفوذ مذهبی او بودند. او در سال
۱۳۳۲ هـ ق (۱۹۱۴ م) در اصفهان وفات نمود. برای ملاحظه شرح حال

آقانجفی به کتاب تاریخ رجال ایران (ط: زوار، ۱۳۴۷ هـ ش، ج ۳، ص ۳۲۶-۳۲۷)، اثر آقای مهدی بامداد مراجعه فرمائید. شرح احوال آقانجفی را به تفصیل یکی از طرفداران او به نام آقای مصلح‌الدین مهدوی نیز در مجلد اول کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر (ط: نشرالهدایة، ۱۳۶۷ هـ ش) برشته تحریر درآورده است.



۱۳۷۴

بدین مژده گر جان فشام رواست
که این مژده آسایش جان ماست

ن ک به ذیل: «بر این مژده...».

بدین مژده گر جان فشام
رواست که این مژده آسایش
جان ماست

۱۳۲۴
ماهر مهرماه

بر این مژده گر جان فشام رواست در این مژده آسایش جان ماست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی آقا محمد علاقه‌بند
می‌فرمایند:

ای یار حقیقی نامه بیست و سوم شهر شوال سنه حالیه رسید
از حصول اتحاد و اتفاق و الفت و ارتباط و انس و انجذاب احباءالله
بیکدیگر مرقوم نموده بودید بقول شاعر، بر این مژده گر جان فشام
رواست - در این مژده آسایش جان ماست. امیدوارم که این مشقات
و زحمات و این بلایا و محن و رزایا و صدمات پنجاه ساله مسجون
و مظلوم آفاق و شهادت حضرت اعلی هدر نرود زیرا چون این بلایا
و این مظلومیت جمال مبارک بخاطر آید برای هیچ منصفی دیگر
فکری و ذکری و حیاتی و بقائی نماند بکلی خود را فانی کند و
هیچ آرزویی جز جانفشانی در قربانگاه عشق ننماید. حضرت
مسعودالممالک فی الحقیقه نهایت ثبوت و استقامت ظاهر نمودند و
مظهر تحسین ملکوت گشتند عبدالبهاء نهایت رضایت را از ایشان
دارد. باری مقصود اینست که این ایام یوم نتیجه مشقات و صدمات
هفتاد ساله است تا شهادت شهدا و جانفشانی یاران و مشقات
جمال مبارک نتیجه بخشد در چنین وقتی باید ما هریک جوهر
تقدیس گردیم و مانند شمع نورانی عالم انسانی را روشن نمائیم یوم
انقطاع است یوم انجذاب است روز جانفشانی است اگر چنانچه
در چنین اوان مبارکی بچیز دیگر مشغول گردیم قسم بجمال مبارک که
خسران اندر خسران است و زیان اندر زیان و اما نفوسی که
نامه‌های آنها را ارسال نموده بودی بجان یاران قسم که فرصت قرائت

مکاتیب ندارم، عليلم بنیه در نهایت ضعف است شبها خواب ندارم
 لهذا از قبل من عذر بخواهید و تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید در
 حق آنان بملکوت ابهی عجز و نیاز کنم و الطاف بی پایان طلبم
 حال عبدالبهاء بعد از این سفر طاقت فرسا مریض و علیل رو بسجن
 میرود. وعلیک البهء الابهی. عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد ابراهیم در شهمیرزاد
 چنین میفرمایند:

ای مستنیر از سراج هدی از پیش مکتوبی ارسال نمودید حال نیز
 محرری وارد از ملاحظه اش معانی بدیعی مفهوم شد و اسرار لطیفی
 مکشوف گشت نغمه طیر بیداء اشتیاق بود و ناله جانسوز مبتلای به
 فراق، شکایت از حرقت فرقت داشت و روایت از شدت و حدت
 شعله شوق مینمود لهذا اذن تشرّف به آستانه ابهی و مطاف
 ملاءاعلی روحی لاحبائه فدا دارید، بر این مژده گر جانفشانی
 رواست. والبهاء علیک. ع ع

بیتی که در آثار مبارکه فوق نقل شده از فردوسی است و در حکایت
 کاموس کشانی در شاهنامه آمده است. در قسمتی از این داستان در
 ذیل «رای زدن پیران با خاقان چین» چنین مذکور است:

از ایران بیامد گو پیلتن فریبرز کاوس و آن انجمن
 ز کوه هماون برآمد خروش زمین آمد از بانگ اسبان بجوش
 که با دیو در جنگ رستم چه کرد بر ایشان چه آورد روز نبرد
 بدین مژده گر جانفشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
 یکایک برین کوه رزمی کنیم که این ننگ از ایرانیان بکنیم

شاهنامه، ص ۱۷۱

اما مقصود از «حضرت مسعودالممالک» که در لوح حاجی آقا محمد علاقه‌بند به ثبوت و استقامت او اشاره فرموده‌اند، عبداللّه خان مسعودالممالک پسر رستم خان سرتیپ و قمریگم است. برای مطالعه سوابق ایمانی این عائله به شرح حال دکتر علی‌مراد داودی که در ابتدای کتاب انسان در آئین بهائی (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۷م) طبع شده مراجعه فرمائید.

برجای رطل و جام می گوران نهادستند پی
برجای چنگ و نای و نی آواز زاغ است و زغن

ن ک به ذیل: «از روی یار خرگهی...».

رمضان می کلان طوفان جام
طلوع می کلان دوران جام
بهار می کلان سبزه جام
بهار می کلان سبزه جام
بهار می کلان سبزه جام
بهار می کلان سبزه جام

بر ده ویران خراج و عشر نیست

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ابن ابهر چنین می‌فرمایند :

هو الاهی یا ایها المسجون فی سبیل اللّٰه آنچه مرقوم نموده بودید قرائت گردید سوال از تکلیف فرموده بودید ، بر ده ویران خراج و عشر نیست . در زندان اسیر کُند و زنجیر و رهین تیغ و شمشیر را چه تکلیف توان نمود جز آنکه شب و روز مشغول بذكر الاهی شدن بنوعی که سبب تبّه غافلان گردد و بیداری جاهلان و رقت قلوب عوانان و آن بنوع خاصی باید واقع شود یعنی اگر بصریح من غیر تأویل و تلویح بیان شود سبب غیظ قلوب بیخردان گردد و علت شدت تعرض ستمکاران لهذا بمفاد و قولاً له قولاً لئنا ملایمت و مدارا لازم و این باین نوع ممکن که بتلاوت قرآن انسان مشغول شود و بمناسبت آیات وقایع واقعه در زمان انبیاء و اعتراضات واقعه و مصائب وارده و بلایا نازله و جسارت اقوام و کوری انام و حبس و سجن اولیاء رحمن که ترجمه لفظی قرآن است بیان شود خود تو در ضمن حکایت گوش دار باری بقسمی باید حرکت نمود که آثار رقت و تذکر و انتباه و هوشیاری و تضرع الی اللّٰه واضح و مشهود باشد تا توانی قرآن تلاوت کن و تفسیر و تأویل نما و گاه گاهی مناجات و صحیفه سجّاد با نهایت خضوع و خشوع تلاوت کن و جناب امین روح المنجذبین لسجنه الفداء را بکمال اشتیاق ذاکریم و از فضل حق امیدواریم که موفق و مؤیدشان فرماید . والبهاء علیک وعلیه . ع ع

مصرع منقول در صدر این لوح از مولوی است و در قصه موسی و شبان در مثنوی آمده است . مولوی می‌فرماید :

ما زبان را ننگریم و قال را
 ناظر قلبیم اگر خاشع بود
 زآنک دل جوهر بود گفتن عرض
 چند ازین الفاظ و اِضْمار و مَجَاز
 آتشی از عشق در جان بر فروز
 موسیا آداب دانان دیگرند
 عاشقانرا هر نفس سوزید نیست
 گر خطا گوید ورا خاطی مگو
 خون شهیدان را ز آب اولیترست
 ما درون را بنگریم و حال را
 گرچه گفت لفظ ناخاضع رود
 پس طَفِیل آمد عرض جوهر غرض
 سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
 سر بسر فکر و عبارت را بسوز
 سوخته جان و روانان دیگرند
 بر ده ویران خراج و عُشر نیست
 ور بود پُر خون شهیدان را مشو
 این خطا از صد صواب اولیترست
 مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۹-۱۷۶۷

اما عبارت «وقولا له قولاً لئنا» که در لوح جناب ابن ابهر مذکور شده فقره‌ای از آیه شماره ۴۴ در سوره طه (۲۰) در قرآن کریم است که می‌فرماید: «فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّه يَتَذَكَّرُ اَوْيخِشِي». مضمون آیه مبارکه به فارسی آن که باکمال آرامی و ملایمت با او سخن بگوئید شاید از خواب غفلت بیدار شود و یا از خدا بترسد.

مراد از «صحیفه سجّاد» که در لوح فوق به آن اشاره شده صحیفه سجّادیه منسوب به امام زین‌العابدین علی ابن‌الحسین است که آن را «اُخت القرآن» و «انجیل اهل بیت» و «زبور آل محمد» و «صحیفه کامله» نیز نامیده‌اند. این صحیفه به کرات به طبع رسیده و برآن شروح و تفاسیر عدیده نوشته‌اند. از جمله ترجمه و شرح صحیفه کامله سجّادیه بقلم حاج سید علی نقی فیض‌الاسلام در سال ۱۳۷۵ هـ ق به صورتی بسیار نفیس در طهران منتشر گردیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به «خود تو در ضمن...» به ذیل آن مصرع مراجعه فرمائید.

برعکس نهند نام زنگی کافور

حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت ایادی شهید سلیل اسم الله الاصدق» چنین می‌فرمایند:

یا سلیل الرجل الجلیل نامه مفصل شما ملاحظه گردید و از
حوادث الیمه ایران و مساعی ذمیمه اهل طغیان قوم یموت المسمی
بقوم یحیی، برعکس نهند نام زنگی کافور، اطلاع حاصل گردید...

مصرع منقول در لوح فوق از مثلهای رایج در زبان فارسی است. در
کتاب امثال و حکم دهخدا (ج ۱، ص ۴۲۳) در ذیل این مثل به ابیات
زیر استشهاد شده است:

خادم‌انند نامشان کافور	لیک‌رخشان سیه‌تر از عنبر. سنائی.
مر اسیران را لقب کردند شاه	عکس، چون کافور نام آن سیاه. مولوی.
نیست اینها بر خدا اسم علم	که سیه کافور دارد نام هم. مولوی.
بر آن کافی نباشد اعتمادی	بسی باشد سیه را نام کافور. بوالفرج رونی.

در باره سابقه این مثل در کتاب ریشه‌های تاریخی امثال و حکم
(ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۹) شرحی مندرج شده است که قسمتی از آن را ذیلاً
نقل می‌نماید:

برعکس نهند نام هرگاه از کسی یا چیزی بغلط و عکس قضیه
زنگی کافور تعریف یا تشبیه کنند و خلاف آنچه گویند در
مدوح یا مورد نظر جمع باشد از ضرب‌المثل بالا استفاده میکنند.

عامه مردم بشکل دیگر و با امثله دیگر بیان مقصود میکنند، مثلاً «به کچل می گویند زلفعلی» و «به کور می گویند عینعلی». علی کلّ حال مقصود این است که تعریف و تشبیه در غیرماوضع له بکار رفته باشد.

اما ریشه این ضرب المثل: افضل الشعراء محمد افضل «سرخوش» از بدیهه سرایان قرن دوازدهم هجری است. «سرخوش» به پیروی از شعرای سلف مدتها در طلب مال و ثروت فعالیت کرد. اکثر بزرگان و زمامداران وقت را مدح گفت ولی از آنجا که بخت مساعد نداشت از هیچکس صله شایان و پاداش نیکو در خور مدایحی که سروده است دریافت نکرد...

«سرخوش» در آن ایامی که هنوز بیخت و اقبال خویش امیدوار بود روزی مثنوی مدیحه‌ای در مدح «همت‌خان» حاکم وقت سرود که این بیت مبالغه آمیز از آن مثنوی است:

سرانگشتش ز جود یک اشارت دهد سرمایه دریا بغارت
«همت‌خان» را از آن مدیحه ظاهراً خوش آمد و گفت: یکدست لباس فاخر و یک رأس اسب راهوار در نظر گرفته شد که چون متاع قلیل است شرم دارد که فی المجلس اهداء کند و البته فردا بخانه شما خواهد فرستاد!

سرخوش بیچاره به امید آن صله چند روز از منزل خارج نشد و چشم بدر خانه دوخته بود که چه وقت اسب و خلعت میرسد! سرانجام معلوم شد که «همت‌خان» را نیز همتی نیست و وعده بغلط داده است. آنچنان ناراحت شد که این رباعی هجائیه را سرود و برایش فرستاد:

ای پنجه تو ز دامن دولت دور بر دولت بی فیض دماغت مفرور
بی همتی و نام تو همت خانست برعکس نهند نام زنگی کافور
قدر مسلم این است که قدمت این ضرب المثل منظوم بیشتر و

پیشتر از دو‌یست سال است چه «میرخواند» در سده نهم هجری چنین گفته: «در این اثناء خادمی از نزد جاریه متوکل که او را بواسطه کمال حسن و جمال که داشت (قبیحه) می گفتند چنانچه (برعکس نهند نام زنگی کافور)، جامه بتکلیف و چادرشبی زیبا آورده متوکل جامه را پوشیده چادرشب در زیر آن کشید...» ولی چون واقعه «سرخوش» و «همت‌خان» بیشتر موجب اشتهار عبارت مزبور شد لذا از آن یاد گردیده است.

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان

حضرت عبدالبهاء در رساله مدتیّه می‌فرمایند:

... این معلوم و واضح است که اعظم وسائط فوز و فلاح عباد و اکبر وسائل تمدن و نجاح من فی البلاد محبت و الفت و اتحاد کلی بین افراد نوع انسانی است و هیچ امری در عالم بدون اتحاد و اتفاق متصور و میسر نگردد و در عالم اکمل وسائل الفت و اتحاد دیانت حقیقیه الهیه است، لو انفقت مافی الارض جمعاً ما الفت بین قلوبهم ولكن الله آلف بینهم، چنانچه در بعثت انبیای الهی قوه اتحاد حقیقی باطنی و ظاهری قبائل و طوائف متضاده متقاتله را در ظل کلمه واحده جمع نموده، صد هزار جان حکم جان واحد یافته و هزاران نفوس بهیئت شخص یگانه مجسم گشته،

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان
چونکه حق رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور هو
جان گرگان و سگان ازهم جداست متحدجانهای شیران خداست ...

رساله مدتیّه، ص ۸۶-۸۷

دو بیت اولی که در رساله مدتیّه نقل شده از مولوی است و در دفتر دوم مثنوی چنین آمده است:

بر مثال موجها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشان
چونک حق رشّ علیهم نوره مفترق هرگز نگردد نور او

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۵ و ۱۸۶

بیت سوّم منقول در رساله مدنیّه نیز از مولوی است اما در دفتر چهارم
مثنوی آمده است:

جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جانهای شیران خداست
مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۴

و نیز ن ک به ذیل: «جان گرگان و سگان ...».

عبارت «لو انفقت مافی الارض ...» که در رساله مدنیّه حضرت
عبدالبهاء بدان استشهاد فرموده‌اند قسمتی از آیه ۶۳ در سوره انفال (۸)
است که می‌فرماید: «وان یزیدوا ان یخدعوک فان حسبک الله هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین و آلف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعاً
ما آلفت بین قلوبهم ولكن الله آلف بینهم انه عزیز حکیم». مضمون آیه
مبارکه بفارسی آن که اگر دشمنان بفکر فریب تو باشند مطمئن باش که
خدا تو را کفایت خواهد کرد اوست که به تائید خود و مساعدت مؤمنین
تو را مظفر گردانید و دل‌های مؤمنین را الفت بخشید، همان دل‌هایی که
اگر تو با تمام ثروت روی زمین می‌خواستی الفت دهی نمی‌توانستی، اما
خدا قلوب آنها را الفت داد و او به هر کاری مقتدر و به رموز و حکم
امور دانا و بینا است.

برای ملاحظه شرحی در باره «رش علیهم نوره» که در شعر مولوی
آمده ن ک به مقاله این عبد که تحت عنوان «معرفی مآخذ و مصادر
رساله مدنیّه» در مجله عندلیب (شماره ۹، زمستان ۱۳۶۲ هـ ش، ص ۳۶)
به طبع رسیده است.

بر مدعیان گردید عیان عباس سگ کوی تو بود

حضرت عبدالبهاء در لوح اعضای محفل روحانی سروستان چنین می‌فرمایند:

هو الله ای یاران الهی نامه شما رسید شکایت فرموده بودید که بجمیع آفاق مکاتبه و مراسله دارم ولی با احبای سروستان الی الآن متارکه و حال آنکه دومرتبه باحبای سروستان نامه نگاشتم و ارسال شد معلوم است نرسیده لهذا بتکرار بنگارش این تحریر پرداختم تا بدانید که یاران سروستان عزیزند و دوستان آن سامان جامهای لبریز همیشه نفحات خوش از آن اقلیم بمشام میرسید و دل و جان شادمان میگردید در این ایام هرچند اهمیتی ندارد ولی رانحه نامناسبی مرور نمود قدری قلب مکدر شد زیرا بنصوص قاطعه الهیه صریحه که ابدأ تاویل قبول نمینماید و ثابت و محقق است که هر نفسی هوسی نماید و در خویش تصور وجودی کند پایان پشیمان گردد، مظهر ظهور تا هزار سال ظهورش مستحیل و ممتنع و این از نصوص قاطعه الهیه با وجود این چگونه نفسی هوسی نماید و رانحه وجود بمشام آرد و از این گذشته عبدالبهاء باین خضوع و خشوع و فقر و فنا کل را تعلیم مینماید و بصریح عبارت فریاد میزند، بر مدعیان گردید عیان - عباس سگ کوی تو بود. با وجود این آیا جائز است نفسی هوسی نماید کل بنده آن آستانیم و حقیر و پاسبان اگر عزتی هست در محویت و فنا و عبودیت آستان مقدس است و الاسلطنت دو جهان ذلت کبری من احبای سروستان را میشناسم و میدانم چون شوامخ جبال و رواسخ اوتاد در امرالله

رزینند و رصین و محکمند و متین اگر نفسی هوسی نمود عنقریب
 فراموش شود . وعلیکم البهَاء الابهی . عبدالبهاء عباس
 ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۸-حیفا

مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۵۰۳-۵۰۴

بیتی که در لوح فوق نقل شده بیت اخیر در غزل ذیل است که از
 قلم حضرت عبدالبهاء صادر گردیده است:

این حلق بهاء در حلقه فتاد	آن طوق بلا موی تو بود
هر نفحه مشک کاید بمشام	از خلق خوش خوی تو بود
گر آب فرات بخشید حیات	سرچشمه آن جوی تو بود
جان تشنه لب است دلها به تب است	کلّ در طلب روی تو بود
بنگر صنما روی دل ما	چون قبله نما سوی تو بود
اسباب جنون آماده کنون	دل منتظر هوی تو بود
این کشته تو لب تشنه تو	آشفته دل روی تو بود
دل مرده همه افسرده همه	جان بخش همه بوی تو بود
بر مدعیان گردید عیان	عباس سگ کوی تو بود

بر من مسکین جفا دارند ظن که وفا را شرم می آید زمن

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا عبدالمحمد مدیر
جریده چهره نما در مصر چنین می فرمایند:

ای دوست مهربان دو نامه از شما رسید و از تفصیل اطلاع
حاصل گردید ... ما نهایت تعلق به ایران و ایرانیان داریم و اما
حکایت شهادت حضرات فی الحقیقه قضیه ای است که مثل و نظیری
در تاریخ ندارد ظالمان غدار یک عائله را بتمامه در پنج دقیقه پاره
پاره کردند حتی طفل چهار ماهه را کله کردند گرگ خونخوار چنین
نماید با وجود این ما سکوت نمودیم و راضی نشدیم که در جرائد
معتبره اروپ و امریک چنین فظیحه از هموطنان اشتهار یابد ... از
این قبیل تعدیها و ظلم و عدوان و تطاول و اعتساف در حق این
طائفه در ایران بسیار واقع این اول واقعه نیست لیس هذا اول قاروره
کسرت فی الاسلام و جمیع این وقایع سبب قوت امر حضرت بهاءالله
است چنانکه تجربه شده است ولی ما حتی دشمنان را مانند
دوستان بی نهایت مهربانیم، بر من مسکین جفا دارند ظن - که وفا
را شرم می آید زمن . ربیع الثانی ۱۳۳۹ - حیفا .

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می فرمایند:

... بصراهل غرض جز بدی نبیند و گوش اهل هوی بغیر از ذمائم
نشنود، عاقلان خوشه چین از سر لیلی غافلند - کین کرامت نیست
جز مجنون خرمن سوز را. شما از وقوع اینگونه فسادها محزون
نشوید و دلخون نگردید ما مأنوس جفائیم و مألوف وفا، بر من

مسکین جفا دارند ظن - که وفا را شرم می‌آید ز من . قلب را
بانوار تقدیس روشن کنید و جانرا بنوایای خیریه گلشن نیت پاک
جسم خاک را همعنان افلاک نماید و از حسیض جهل باوج عرفان
کشاند ...

مکاتیب، ج ۵، ص ۱۲۱-۱۲۲

بیت منقول از مولوی است و در دفتر پنجم مثنوی (بیت ۲۱۴۰)
مندرج است .

عبارت «لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام» که در لوح مدیر
جریده چهره‌نما بدان استشهاد شده در آثار بهائی به کرات آمده است .
از جمله ن ک به لوح شیخ، ص ۷۹ و لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۷۰ و
رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۲ .

عبارت مذکور را دهخدا در امثال و حکم (ج ۳، ص ۱۳۷۵) ثبت
نموده و در ذیل آن چنین آورده است: «نظیر: نه این بدعت من آوردم
بعالم . سعدی . بسر من نو نشده است» .

مقصود از عبارت آن که کاری که واقع شده یا امری که اتفاق افتاده
امری تازه نیست بلکه قبلاً هم سابقه داشته است .

اما اشاره حضرت عبدالبهاء به شهادت عائله‌ای از احباء شاید راجع
به شهادت عائله آقا میرزا علی‌اکبر کاشانی مشهور به میرزا علی‌اکبر
برار در اراک باشد که در ربیع‌الثانی سنه ۱۳۳۴ هـ ق اتفاق افتاد . برای
ملاحظه شرح این واقعه دهشت‌انگیز ن ک به کواکب الدریه، ج ۲،
ص ۲۴۰-۲۴۷ .

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «عاقلان خوشه‌چین ...» به ذیل
آن بیت مراجعه فرمائید .

بر نیاید ز کشتگان آواز

حضرت عبدالبهاء در لوح «اسکندرون، جناب آقا عبدالمهدی بهائی» می‌فرمایند:

ای بنده حقّ مکتوب واصل شد و برناله و فریاد از انقطاع اخبار
اطلاع حاصل گشت ولی نمیدانی که عبدالبهاء در چه مصائب و
بلایائی گرفتار اگر بدانی البتّه معذور میداری بقول شیخ سعدی، بر
نیاید ز کشتگان آواز. و از این گذشته امراض مستولی بر جسم
ضعیف و توانائی تقریر و تحریر نمانده بود و در ارسال مکاتیب
بجمیع اطراف نهایت فتور حاصل شد ولی این چند روز بفیروزی
دعای ابرار قدری مرض را خفت نمودار لهذا بنگارش این نامه
پرداختم ...

چنانچه فرموده‌اند مصرع منقول از سعدی است که در دیباچه کتاب
گلستان چنین می‌فرماید:

... عاکفان کعبه جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عِبَدْنَاكَ
حَقَّ عِبَادَتِكَ، واصفانِ جلیه جمالش به تحیر منسوب که: ما
عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ.

گر کسی وصف او زمن پرسد بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟
عاشقان کُشتگانِ معشوقند بر نیاید ز کُشتگان آواز...

کلیات سعدی، ص ۶۹

بس فسانه عشق تو خواندم بجان
تو مرا کافسانه گشتستم بخوان

ن ک به ذیل: «ای ایاز از...».

بِسْ فَسَانِهٖ عَشْقِ تُو خَوَانْدَم بَجَانِ
تُو مَرَا کَافْسَانِهٖ گَشْتَسْتَم بَخَوَانِ
ن ک به ذیل: «ای ایاز از...».

بس کنم دلبر درآمد در جواب گوش کن والله اعلم بالصواب

این بیت که از مولوی است و در مثنوی به صورت «بس کنم دلبر درآمد در خطاب ...» (مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۴) مذکور شده در لوح جمال قدم مصدر به بیت «دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر...» نقل گردیده است. ن ک به ذیل: «دی شیخ با چراغ ...» و نیز: «این زمان جان ...».

بس کنم دلبر درآمد در خطاب
گوش کن والله اعلم بالصواب

ن ک به ذیل: «بس کنم دلبر درآمد در جواب ...».

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عليهم السلام
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عليهم السلام
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم اجزى الناس
عليهم السلام

بگنه ذاتش خرد برد پی

اگر رسد خس به قعر دریا

حضرت عبدالبهاء در شرح حدیث کنت کنز می‌فرمایند:

... و ادراک هیچ مدرکی به معرفت حقیقت و کنه او پی نبرده و اگر طیور عقول و افکار دهرهای بی‌حد و شمار در هوای معرفت آن ذات احدیت پرواز نمایند شبیری طیّ نمایند، بگنه ذاتش خرد برد پی، اگر رسد خس بقعر دریا...

مکاتیب، ج ۲، ص ۱۳

مصرع منقول از میر سید علی مشتاق اصفهانی است و تمام غزل او بشرح ذیل است:

مخوان ز دیرم بکعبه زاهد که برده از کف دل من آنجا
بناله مطرب، بعشوه ساقی، بخنده ساغر، بگریه مینا

بعقل نازی حکیم تا کی، بفکرت این ره نمی‌شود طیّ

بگنه ذاتش خرد برد پی، اگر رسد خس بقعر دریا

چو نیست بینش بدیده دل، رخ ار نماید حقت چه حاصل

که هست یکسان، بچشم کوران، چه نقش پنهان چه آشکارا

چو نیست قدرت بعیش و مستی، بساز ای دل بتنگدستی

چو قسمت این شد ز خوان هستی، دگر چه خیزد ز سعی بیجا

روده مهری چو ذره تابم، ز آفتابی در اضطرابم

که گر فروغش بکوه تابد ز بی‌قراری درآید از پا

درین بیابان ز ناتوانی، فتادم از پا چنان که دانی

صبا پیامی ز مهربانی ببر ز مجنون بسوی لایلا

همین نه مشتاق در آرزویت، مُدام گیرد سُراغِ کویت
تمامِ عالم بجست و جویت، بکعبه مؤمن بدیر ترسا

کنج سخن، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۳۱

میر سید علی مشتاق اصفهانی از شعرای قرن دوازدهم هجری است که در علوم دینی و ادبی تبهری وفیر داشته و مؤسس انجمن ادبی مشتاق در اصفهان بوده است. او در حدود سال ۱۱۰۱ هـ ق (۱۶۸۹ م) در اصفهان متولد شد و به سال ۱۱۷۱ هـ ق (۱۷۵۷ م) در همانجا درگذشت. اشعار مشتاق دارای مضامین تازه و دلنشین است و به صنایع ادبی مطرز میباشد. برای ملاحظه شرح احوال مشتاق اصفهانی به مقدمه دیوان غزلیات و قصاید و رباعیات او که به اهتمام آقای حسین مکی در سال ۱۳۲۰ هـ ش در طهران انتشار یافته مراجعه فرمائید.

بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا علی خان» در طهران چنین می فرمایند:

هو الله ای سرور آوارگان خداوند مهربان در نصّ قرآن میفرماید ،
فیهما من کلّ فاکهة زوجان و شما الحمد لله در سبیل حضرت
یزدان دوباره آواره گشتید و آیه و کلّ شیء خلقناه زوجین اثین را
تفسیر و توجیه نمودید هرکس در این جهان یکبار آواره گردد معلوم
است که تو در بارگاه احدیت چه قدر عزیزی که مکرر آواره و بی سر
و سامان شدی جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء وقتی از طهران
آواره بعراق شدند وقتی دیگر از عراق بمدینه کبری سرگون گشتند
و زمانی در ارض بلغار غریب الدیار شدند و مدتی مدیده در سجن
اعظم همدم صد هزار مصائب والم گردیدند علی العجالة شما دو دفعه
از این جام سرشار سرمست شدید تا ببینیم عاقبت کار بکجا
انجامد امیدواریم که منتهی شده باشد من بعد اسباب راحت و
آسایش فراهم آید و بساط آزمایش منظوی گردد ، بگذرد این روزگار
تلختر از زهر - بار دیگر روزگار چون شکر آید . شکر کن خدا را
که عبدالبهاء در نهایت بشاشت با تو مخاطبه مینماید در حالتی که
تب مستولی است و جسم بنای عرق گذاشته . وعلیک التّحیة
والثناء . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آفاق الدوله» در طهران چنین
می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان منظومه فصیحانه و اشعار بلیغانه که از پیش روانه نموده بودید با آهنگی مستانه و نغمه عاشقانه در محضر این مشتاق قرائت گردید و چون سینه نشانه سهام هر آشنا و بیگانه بود فرصت نشد که جوابی تحریر گردد ولی حال اندکی مجال حاصل لهذا بتحریر این نامه پرداختم فی الحقیقه داد سخن داده بودی اشعار آبدار بود و معانی رنگین بلکه انگبین از ناسخ و منسوخ ذکری رفته بود آیه قرآن تلاوت نمائید که میفرماید، ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و این جواب کفایت است امیدوارم که فرزندان عزیز آنجناب در دو جهان کامران گردند. ای ثابت بر پیمان از اغتشاش و پریشانی ایران نگاشته بودی ایران حال ویران است و در کتاب اقدس این خبر واضح و عیان و مدتی این پریشانی برقرار ولی منتهی بسکون و وقار گردد چنان که نص کتاب است. شاعر فارسی گفته، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. غصه مخور آنچه حاصل نتیجه اش کامل. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب میرزا مهدی ابن جناب ملک المتکلمین» چنین می فرمایند:

ای آواره اوطان مکتوب شما واصل و مضمون معلوم شد که از شدت پریشانی محزون هستید حق با شماست غربت پر کربت است... حافظ گفته، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دیگر روزگار چون شکر آید...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب میرزا علی اصغر اسکوئی» چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان در صریح قرآن میفرماید، من قتل -

مظلوما لقد جعلنا لوليه سلطانا مطمئن باش که عدل الهی انتقام از ظالمان گیرد و ستمکاران را بیلای عظیم گرفتار نماید مهمل ولايهمل مهلت میدهد لکن از ظلم و ستم نمیگذرد، ان ربک لبالمرصاد ولات حین مناص... از فضل و عنایت الهیه امیدوارم که اسباب راحت و آسایش فراهم آید، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. این نزاع و جدال و اختلاف در بین دولت و ملت سبب خرابی ایران است از خدا خواهم که ملت اطاعت دولت نماید و دولت عدالت ملت فرماید. ان ربی یؤید من یشاء علی ما یشاء و هو علی کل شیء قدیر. شما محزون مباشید مغموم مگردید توکل بخدا کنید و توسل بملکوت اعلی جوئید در ایام امتحان استقامت کنید و از شدت افتتان فتور میارید اریاح شدیده درخت ضعیف را از ریشه براندازد ولی شجره ثابتة راسخه را حرکت ندهد زیرا ریشه قوی دارد و متانت عظیمه مینماید یاران الهی باید مانند جبال راسخه ثابت و برقرار باشند و در موارد بلا صبر اختیار کنند از بلایای سبیل الهی شکرانه نمایند و سرور و شادمانی فرمایند. وعلیک البهاء الأبهی. ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح جمعی از احبای آباءه چنین می فرمایند:

حمداً لمن انار افق الوجود بنور السجود للربّ الودود... ای بندگان جمال ابهی در ایام شداد هجوم بود و جحود و شدت بود و بأساء ابواب مسدود سبیل مقطوع یاران ممنوع قلوب محزون دوستان مسجون اعدا در نهایت راحت و رخا و عیش و طرب بی منتها و منتظر وقوع صدمه عظمی بر احباءالله بودند بعضی گفتند که مسجونان را مأوی عنقریب صحرای فیزان و برخی بیکدیگر مرّده دادند که یاران را مقابر بزودی قعر دریا در چنین موردی هولناک و موقعی خطرناک عبدالبهاء بجمیع یاران اطراف مرقوم نمود، بگذرد این

روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید . ایام شداد
 منتهی شد ، منتظر ایام فرح و سرور فؤاد باشید مکاتیب متعدده
 باین مضمون مرقوم شد و بجمیع اطراف و اکناف منتشر گشت
 بشارت فتوح داده شد و مژده سرور منتشر گشت تا آنکه در این
 سنه بفته زلزله عظیم بر رکن لثیم افتاد و اضطراب شدید در قریب و
 بعید حاصل گشت آن هی الاصبحة واحده ظاهر شد قصور مشیده
 بزلزله شدید گشت و بنیان عدوان بر باد شد ابواب سجون
 مفتوح شد و قلاع و حصون گشوده گردید یاران آزاد شدند و
 عوانان بزنجیر و سلسله افتادند عالیها سافلها شد و هابطها رافعها
 گشت نصرت ملکوت ابهی رسید و انوار تأیید شمس حقیقت
 درخشید ولی چه سود زیرا حیات را الان نتیجه مفقود نه بلائی نه
 عتابی نه خطابی نه اسیری نه سلاسل و زنجیری نه کرتی نه
 مصیبتی نه ذلتی و نه زحمتی من بعد این قلوب تسلی به چه یابد
 و این ارواح سرور و فرح به چه امری نماید . تا بحال میگفتیم
 الحمد لله در سبیل الهی ذلیلیم و در راه حق در تحت سلاسل و
 زنجیر بی سر و سامانیم و مسجون و محبوس در زندان در هر دمی
 شکرانه مینمودیم و ستایش خداوند یگانه میکردیم باری ای یاران
 الهی زبان بدعا بکشائید و تضرع و ابتهال بنمائید که جام بلا
 دوباره بدور آید و صهبای وفا در کام اصفیاء حلاوت و نشسته
 بخشاید تا حیات را ثمری و زندگانی را اثری و مبادی را نتایجی و
 ظلمات کونیه را سراجی وهاجی حاصل گردد . وعلیکم البهاء
 الابهی . ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا آقای طبیب» در
 انزلی چنین می فرمایند :

ای طبیب ای حبیب از بقعه مبارکه عودت نمودی و چون منزل

در انزلی کردی دیدی که چه طوفان شدیدی رخ نمود سرگذشت
 رشت شهرة آفاق شد و واقعه یاران در ورود بانزلی داستان هر منزلی
 گشت ضرری نداشت خطری بود خبری شد جام سرشاری بود
 نشسته و خماری آورد البته شام صبح شود و صهبای خمارشکن
 برسد نشسته تازه حاصل گردد و شوق و طربی بی اندازه رخ دهد
 فصول بر چهار قسم است هر بهاری را خزانی دربی و هر خریفی
 را فصل ربیعی در عقب، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار
 دیگر روزگار چون شکر آید. محزون مباش مغموم مگرد خوشنود
 باش و مسرور. والعاقبة للمتقين. ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح احبای شیروان چنین می فرمایند:

ای احبّاء الله جناب امین در این سفر ستایش از وقار و تمکین
 شما نمود که احبّای شیروان مانند شیر ژیان و پیل دمانند خوف و
 خطر ندارند و پناه و سپر نجویند، جانفشانند و فدائیان، ربّانیانند
 و روحانیان. شما و جمیع احبّای تفلیس فی الحقیقه از قوم خسیس
 امسال بسیار صدمه خوردید و بمشقت و زحمت افتادید ولی
 الحمد لله استقامت نمودید و متانت فرمودید عنقریب این مشقت و
 زحمات را فراموش مینمائید و جوش و خروشی میفرمائید محزون
 مباشید مغموم مگردید، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر
 روزگار چون شکر آید. وعلیکم التحیة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «دکتور آقا میرزا حبیب الله خان» در
 کرمانشاه چنین می فرمایند:

ای ثابت نابت نامه شما رسید همان است که از پیش مرقوم
 کردید جمال مبارک معین و نصیر است و قلب عبدالبهاء پرتأثیر
 حال در آن شهر بی بهره باید ملاحظه حرکت نمود و باعمال اهل

بهاء غافلان را بیدار کرد و اعمال تأثیرش بیش از اقوال، چه بسیار واقع که عملی از نفس مبارکی سبب شد که قبیله‌ای هدایت یافت، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. مطمئن بفضل و موهبت رحمانی باش سایر یاران الهی را نهایت اشتیاق و مهربانی برسان. *وعلیک التّحیّة والثناء*. ۴ ذی‌حجه ۱۳۳۹، حیفاء، عبدالبهاء عباس

در وقت عیادت بیمارها از اخلاق روحانی و روش و سلوک رحمانی صحبت نما بدون اسم و تصریح، خوشتر آن باشد که سر دلبران - گفته آید در حدیث دیگران. ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب حاجی میرزا حسن» در اسکندریه چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما رسید و از مضمون روح و ریحان حاصل گردید زیرا دلیل برآن بود که مسرور و شادمان بودید و از آزادی عبدالبهاء و خروج از سجن و تشرّف بعتبه مقدّسه نهایت سرور و فرح شما و یاران را حاصل گشت باری در سال پیش بعشق آباد و خراسان مرقوم گشت که آخر سنه شداد است و اول سنه فتوحات جمال مبارک خواست که بر کلّ ثابت و محقق فرماید که این قلم همدم تأییدات الهیه است لهذا وعد ما را ثابت فرمود و همچنین در بحبوحه اذیت و هجوم ظالمان و شدت سختی و تضییق ستمکاران بایران مرقوم گردید، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. ولی عبدالبهاء را سجن آزادی است و زندان ایوان روحانی و کند و زنجیر گردش و کل گشت در حدیقه نورانی. حصیر سریر است و چاه اوج ماه و امیدوارم که در سبیل جمال‌ابهی کار بصلیب انجامد واشوقاً لذلك المقام الرفیع و واطماً لذلك الكأس الأنیق رب قدر بفضلک لعبدک هذا الفضل العظیم والفوز

المبین ولا یرضی قلبی ولا یسکن فؤادی ولا یزول اضطرابی و طیشی
بل لا اتھنأ فی عیشی آلا ان اری نفسی معلقا فی الهواء و صدری
مشبکاً من سهام اهل الجفا فی سبیلک یا بهاء الابهی ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا فضل علی شمس آبادی»
چنین می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه رسید و بدرگاه احدیت عجز و زاری
گردید که اسباب راحت و آسایش دل و جان از برای تو مهیا گردد
تعلق به این عالم جائز نه و تعمق در این دریا لزوم ندارد باید
بانقطاع الی الله تعلق یافت تا راحت جان و آسایش دل و فراغت
قلب و اطمینان نفس حاصل گردد از برای ایامی چند زندگانی اندوه
و غم و ناکامی جائز نه فنعم ما قال، بگذرد این روزگار تلختر از
زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. از فضل حق راحت این
جهان نیز از بهر تو طلبیم. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۲۰۹

و نیز در لوح جناب عزیزالله ورقا صادره از کلک حضرت عبدالبهاء چنین
آمده است:

ای عزیز من مکاتیب شما ملاحظه گردید سبحان من ایدک
علی هذا الفضل العظیم ... این اضطراب و طوفان حکم امواج دارد
بیاید و بگذرد ولی دریا عاقبت سکون و قرار یابد، بگذرد این
روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. فسوف تری
المفسدین فی خسران مبین ...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «اسلامبول، جناب مشهدی احمد آقا
بالازاده علیه بهاء الله» چنین می فرمایند:

هو الله ای مقرب درگاه کبریا نامه شما رسید و از بلا یاتی که بر شما وارد نهایت حزن و اندوه حاصل گردید ولی تو محزون مباش در لسان ترکی میگوید، انسان در ممر وقوعات نیک و بد - صبر ایت کمال محنته این نیز بگذرد، علی الخصوص که این بلا یا در موردی وارد که دلالت بر شهادت و حسن طویت مینماید عنقریب این غمام غموم شما منکشف گردد و غربت سبب مسرت شود مطمئن بفضل و موهبت جمال مبارک باش و از نفسی شکایت و شکوه منما و در امور سیاسیّه مداخله مکن بتجارت پرداز، بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر - بار دیگر روزگار چون شکر آید. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب اصغر زاده آقا میرزا ضیاء میلانی» در لندن چنین می فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید الحمد لله در لندن ملاحظه فرمودید که آنچه در پنجاه سال پیش از قلم اعلی صادر و جمیع ممتنع و مستحیل میدانستند بلکه جاهلان استهزاء میکردند حال نماینده های دول و ملل در پایتخت دولت عادلّه انگلیس محفل عمومی بیاراستند و صلح عمومی مذاکره مینمایند. تعالیم الهیه رغماً عن انوف مانعین در حیّز وجود تحقق مییابد، حال نمایندگان غافلند نمیدانند که این آهنگ از کجاست و این نور از تجلیات شمس حقیقت ولی عاقبت خواهند دانست، عاقبت اقرار و اعتراف باین حقیقت خواهند نمود علی العجاله این مجمع نمایندگان جمیع دول و همچنین روزنامه های مهمّه بمذاکره صلح عمومی و خلع اسلحه و ترک آلات جنگ محاوره مینمایند باری این انجمن تشکیل خواهد گشت خواه در امریک خواه در لندن و خواه در پاریس تفاوت نمیکند. الحمد لله راه عشق آباد اندکی باز شده است و احبای

ترکستان در نهایت روح و ریحان و مشغول به نشر نفحات رحمن .
 به جناب اخوی آقا عزیزالله از قبل من تحیت مشتاقانه برسان و
 بنویس ، بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر
 آید . وعلیک البهاء الابهی . غره ذی حجه ۱۳۳۹ ، حیفاً .
 عبدالبهاء عباس

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله قمی چنین
 می فرمایند :

هو الله ای ثابت بر پیمان قصیده غراً ملاحظه گردید فی الجمله
 تصلیح و تعدیل شد و ارسال شد فی الحقیقه پر ملاحظت و سبب
 بشاشت احباء گردید و فی الحقیقه در این سفر آن جناب بسیار
 زحمت افتاده اید ضرر ندارد میگذرد بقول خواجه ، بگذرد این
 روزگار قدر عنایت را من بعد خواهی دانست زیرا صحبت و معاشرت
 عندلیب و طاوس بعد از ابتلای بمعاشرت زاغ منحوس حلاوت دیگر
 دهد عنقریب خلاصی خواهی ولی اگر خدا مدد فرماید چاره جز
 فرار نداری باری اینها مزاح بود جوهر مقصود آنکه ان شاء الله در
 این سفر بیش از پیش موفق بتبلیغ امرالله میگردی و تشنگان بادیه
 حرمان را بچشمه حیات دلالت میفرمائی و آذان طالبان را بنغمه
 جان بخش یابهاء الابهی با بهره و نصیب مینمائی آن جمال بی مثال با
 آن عنایت و مهربانی با وجود صدهزار بلایای بی پایان ایام مبارکش
 را در تربیت این بینوایان بگذرانند حال باید هر دم صدهزار
 جانفشانی نمائیم و ایام را در خدمت آستان مقدسش بگذرانیم تا
 تأییدات ملکوت غیبش را مشاهده نمائیم . وعلیک البهاء . ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت مؤید» چنین می فرمایند :

هو الله ای مؤمن ممتحن نامه پُر آه و ناله سبب تأثر و تحسّر

گردید فی الحقیقه تحمل عسر بعد از یسر مشکل است ولی محن و آلام یار مهربان را اشتراک لازم بهره و نصیبی باید گرفت لهذا اگر بر شما ایام سخت گردد این از مبارکی بخت است محزون مباش، بگذرد این روزگار تلختر از زهر، توکل بخدا کن و صبر بر بلا نما در ایام خوشی و سرور و فرح و حبور هرکس مرد میدان است ولی سزاوار اصفیا فرح و شادمانی و سرور و کامرانی در زمان بی سر و سامانی است...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «امة الله راحیل» چنین می فرمایند:

هو الله ای کنیز عزیز خدا فی الحقیقه به هر بلائی مبتلا شدی و بیوفایان نهایت جفا روا داشتند هر خویش نیشی زد و جمله اقارب مانند عقارب گزیدند و تو صبر نمودی و تحمل کردی و بقضا راضی شدی. ایامی آید که همه اینها را فراموش نمائی و بشارت الهی چنان ترا احاطه نماید که از برای آن جفاکاران طلب عفو و غفران نمائی و بنهایت مهربانی با آنان رفتار کنی، بگذرد این روزگار تلختر از زهر - بار دگر روزگار چون شکر آید. مطمئن باش هرچه صبر بیشتر کنی ظفر بیشتر یابی علی الخصوص در این موارد گمان منما که آنان از این اموال خیری برند و طرفی بیندند بلکه عاقبت این مال وبال است و این ثروت نعمت آن وقت فریاد یاحسرتا بلند شود و وافضیحتا بهرگوشی رسد و تو در نهایت سرور از فضل مجلی طور با ورقات قدس محشور گردی. وعلیک التّحیة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب محمدرضا و جناب فتح الله از اهل سده اصفهان چنین می فرمایند:

هو الاهی ای بندگان جمال قدم نامه شما رسید فرصت جواب

مفصل نیست مختصر مرقوم میگردد ... فی الحقیقه بسیار زحمت کشیدید و پریشان شدید ولی این تفرقه مورث جمع است و این پریشانی منتهی بحالتی پرروح و ریحانی، بگذرد این روزگار تلختر از زهر. مطمئن بفضل و عنایت جمال مبارک باشید ایام میگذرد اگر بخوشی و سرور بگذرد نتیجه‌ای ندارد ملاحظه نمائید که خوشی و سروری اعظم از شوکت ناصرالدین شاهی نمیگردد ملاحظه نمودی که خوشی و سرور به چه منتهی شد ولی انسان در سبیل رحمن اگر به مشقتی افتد و محنتی کشد آن نتیجه دارد عبدالبهاء هروقت بیاد ایام بلایا و مصائب کبری افتد فرح و سرور رخ بکشاید ولی ایامی را که براحت و آسودگی بسر برد ابدأ ازان ممنون نه لهذا شما محزون نباشید این آوارگی آزادگی است امید چنان است که روزی با شما ملاقات نمایم که در جهان پنهان نیز بنهایت روح و ریحان ملاقات نمائیم هرچند از مال و منال و عزت و ثروت و اعتبار عاری هستید ولی الحمدلله که ثروت حقیقی و عزت ابدی از برای شماها مقدر. وعلیکما البهاء الابهی. غره شعبان ۱۳۳۹، حيفا. عبدالبهاء عباس

و همچنین حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

ای رفیق روحانی مکتوب آنجناب واصل و مضمون لطائف شمولش واضح گشت حمد خدا را که مدلّ بر نفحات متحرکه محبت‌الله از یمین قلب بود از این جهت سرور بر سرور افزود و از جهت احزان و آلام و مشکلات وارده بر آنجناب حزن بر حزن مزداد نمود و بسیار متأثر شدیم و حقیقهً بلایای متتابعه این ایام بر جمیع نازل لابدأ در این کیفیت حکمت کلیه است البته مشهود خواهد گشت ولکن اگر چنانچه آنجناب بر مشکلات و صدمات و معضلات امور که بر این عباد وارد میشود مطلع شوید البته جمیع این بلیات خود

را فراموش خواهید فرمود بلکه هر مشکلی بر شما آسان و هر
 صعب مستصعب اهون از شرب ماء سلسال است و یا عذب فرات
 است ولی چون جمیع احوال و هر راحت و ملال در گذران است و
 به هیچ وجه بقائی از برای هیچیک نیست هر قسم است خوش است
 و دلکش است باید ایام شدائد را بکمال سرور گذراند شاعر گوید ،
 بگذرد این روزگار تلختر از زهر، ما گوئیم بگذرد این ایام تلخ
 پرحلاوت و روزگار تاریک روشن و این زحمت پراحت و این تنگی
 پرکشایش و این سختی هم آغوش با آسایش باری جمیع شئون و
 احوال فانی و محبت الله باقی هنیئاً للأبرار و طوبی للأخیار من فضل
 ربک العظیم...

و نیز در لوح «جناب آقا سید زین العابدین» چنین می فرمایند :

ای بنده ممتحن الهی آنچه به آقا میرزا اسدالله مرقوم نموده بودید
 ملاحظه کردید فی الحقیقه حق با شماست و چنین مصائبی که از
 هر جهت مستولی گشت در هیچ عهدی وقوع نیافت، این همه
 آوازه از شه بود آن دلبر طرار چون زلف مشکبار را بدست باد صبا
 داد البتّه خاطر عاشقان پریشان گردد امری باین عظمت که در
 قطب امکان سراپرده مجد بلند نموده البتّه صدهزار طوفان دارد لهذا
 شما مکدر نباشید، بگذرد این روزگار تلختر از زهر تا طوفان و
 برف و بوران در زمستان نشود بهار مشکبار نیاید و دشت و کهسار
 سبز و خرم نشود و گل و ریاحین روی زمین را بهشت نماید باری
 فی الحقیقه بر شما صدمات شدید وارد و امیدوارم که در هر دمی
 در راه آن دلبر جانپرور صد جان رایگان فدا نمائی و تحمل اعظم
 صدمات فرموده و فرمائی ای وای کلمه فرمائی موهم است خیر
 خیر ماضی و مضارع در نزد اهل عرفان عین حال است. ع

بیت مذکور که در آثار عدیده فوق نقل شده از حافظ است اما در

بعضی از نسخ دیوان حافظ وجود ندارد. غزل حاوی بیت مزبور در دیوان حافظ طبع آقای ابوالقاسم انجوی چنین است:

بر سرآتم که گر ز دست برآید	دست بکاری زخم که غصه سرآید
خلوت دل نیست جای صحبت اغیار	دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست	نور ز خورشید خواه، بو که برآید
بر در ارباب بی‌مروت دنیا	چندنشینی که خواجه کی بدرآید
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند	بر اثر صبر نوبت ظفر آید
بگذرد این روزگار تلختر از زهر	بار دگر روزگار چون شکر آید
صالح و طالع متاع خویش نمودند	تاچه قبول افتد و که در نظر آید
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر	باغ شود سبز و سرخ گل پیر آید

غفلت حافظ در این سراچه عجب نیست

هرکه بمیخانه رفت بی‌خبر آید

دیوان حافظ، طبع انجوی، ص ۵۴

و نیز ن ک به ذیل: «بار دگر روزگار...».

برای ملاحظه مآخذ «این همه آوازا...» که در لوح آقا سید زین‌العابدین بدان استشهاد شده بذیل همین مصرع مراجعه فرمائید.

شرح مربوط به بیت «خوشتر آن باشد...» که در لوح «دکتور آقا میرزا حبیب‌الله‌خان» نقل شده نیز در ذیل آن بیت مندرج است.

در الواح فوق به آیات عدیده در قرآن کریم استشهاد شده است. ذیلاً مآخذ این آیات را تعیین می‌نماید:

آیه «فیهما من کل فاکهة زوجان» که در لوح میرزا علی‌خان مذکور شده آیه ۵۲ سوره رحمن (۵۵) است که مضمون آن بفارسی چنین

می‌باشد، در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو نوع موجود است. اما عبارت «وکلّ شیء خلقناه زوجین اثّین» که در همین لوح مذکور شده ناظر به آیه ۴۹ سوره ذاریات (۵۱) است که می‌فرماید: «ومن کلّ شیء خلقناه زوجین لعلکم تذکرون». مضمون آیه بفارسی آن که از هر چیزی دو نوع آفریدیم تا به حکم الهیه متذکر گردید.

آیه منقول در لوح جناب آفاق الدّوله قسمتی از آیه ۱۰۶ در سوره بقره (۲) است که می‌فرماید: «ما ننسخ من آیه اونسهانات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کلّ شیء قدیر». مضمون آیه به فارسی آن که هرچه از آیات قرآنیّه را نسخ کنیم یا اجرای آن را متروک سازیم بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم. آیا مردم نمی‌دانند که خداوند بر هر امری قادر است.

آیه منقول در صدر لوح صادره به اعزاز جناب میرزا علی اصغر اسکوئی قسمتی از آیه ۳۳ سوره اسراء (۱۷) است که می‌فرماید: «ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً». مضمون آیه بفارسی آن که هرگز کسی را نکشید مگر آن که به حکم حقّ مستحقّ قتل شود و کسی که خون مظلومی را بنا حقّ بریزد ما به ولی او حقّ حکومت و تسلط بر قاتل دادیم ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند زیرا او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.

آیه «ان ربک لبالمرصاد» در همین لوح آیه ۱۴ سوره فجر (۸۹) است که می‌فرماید ای رسول خدا پروردگار تو ستمکاران را در کمین است. و عبارت «ولات حین مناص» فقره‌ای از آیه ۳ در سوره ص (۳۸) است که می‌فرماید: «کم اهلکنا من قبلهم من قرن فنادوا ولات حین مناص». مضمون فارسی آیه مبارکه آن که ما پیش از این طوائف بسیاری را به هلاکت رساندیم و آنها در حین ورود عذاب الهی فریادها

کردند و هیچ راه نجاتی برای آنها موجود نبود .

اما عبارت «انّ هی الا صیحة واحدة» که در لوح احبای آبادیه مذکور شده ناظر به آیه ۳۱ سوره قمر (۵۴) است که می‌فرماید: «انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کھشیم المحتظر». معنی آیه آن که ما برای هلاک آنها یک صیحه فرستادیم و آنها همگی مانند گیاه خشک شدند .

بنام برآورنده کامها ز آغاز دانای انجامها

در کتاب محاضرات به نقل از یادداشتهای حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی چنین آمده است که:

... برادر جواد قزوینی ناقض که حاجی محمدباقر نام دارد در ابتدا فقیر و تنگدست بود و کراراً از ساحت اقدس جمال مبارک جل جلاله طلب ثروت کرد و پس از اصرار بسیار باو عطا فرمودند و ثروت زیادی بهم زد و عاقبت مغرور شد من در اسلامبول بدیدن او رفتم و او را غرق در مادیات و از روحانیات غافل و بیخبر دیدم و کلمه هم از او شنیدم که از تذکارش خجلت میکشم چون بحضور مبارک جمال قدم جل جلاله رسیدم و داستان غفلت او را عرض کردم جمال مبارک جل جلاله همانطور که مشی میفرمودند یمین قدرت را از جیب عظمت بیرون آورده دست مبارک را دراز کردند و انگشتان دست را هم باز کرده فرمودند با این دست باو ثروت عطا کردیم و با همین دست هم از او اخذ نمودیم. و در حین بیان جمله اخیر دست را بعقب کشیده و انگشتان مبارک را بستند آنگاه این چند بیت از لسان مبارک با قدرت و عظمتی محیرالعقول جاری شد قوله تعالی،

بنام برآورنده کامها	ز آغاز دانای انجامها
هرآن بنده سرکش بی ادب	که از وی بود مستحق غضب
کند ریسمانش دراز انقدر	که از بستگیهاش نبود خیر
پس آنکه کشد ریسمان را چنان	که از تنرگ و پی کشد ریسمان
طولی نکشید که حاجی محمدباقر قزوینی ورشکست شد ولی متنبه	

و تائب گردید و امروز با فقر و فاقه بخدمت امرالله مشغول است .

محاضرات، ص ۴۱۷-۴۱۸

گوینده این ابیات بر حقیر معلوم نیست . برای ملاحظه شرحی در باره حاجی محمدباقر قزوینی به کتاب بهجت الصدور (لانگنه‌این: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۲م، ص ۷۴-۷۵)، اثر حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی مراجعه فرمائید .

بنشین و تو صبر پیش گیر

دنباله کار خویش گیر

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

ای بلند همت بلندی همت را میزانی و سمو مقصد را برهانی
عقاب اوج عزت در شاخسار خاکدان فانی ذلت لانه و آشیانه
نماید نهنگ بحر الهی در نهر امکانی منزل نگیرد و غضنفر نیستان
رتانی در بیشه هوسهای اوهامی مأوی نگیرد. باری اگر باز
بلندپرواز این اوجی صید مرغان چمن کن و اگر شهسوار مردآفکن
این میدانی جولانی نما والّا علی قول سعدی، بنشین و تو صبر پیش
گیر - دنباله کار خویش گیر. والبهاء علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۲، ص ۱۱

بیت فوق صورت مقلوب بندگردان ترجیع‌بند معروف سعدی است که
شماره خانه‌های آن در کلیات سعدی، طبع جاویدان بیست‌ودو خانه
است. خانه اول این ترجیع‌بند چنین است:

ای سرو بلند قامت دوست وه وه که شمایلت چه نیکوست
در پای لطافت تو میراد هر سرو سهی که بر لب جوست
نازک بدنی که می‌نگنجد در زیر قبا چو غنچه در پوست
مه پاره پیام اگر برآید که فرق کند که ماه یا اوست؟
آن خرمن گل نه گل که باغست نه باغ ارم که باغ مینوست
آن گوی معبرست در جیب یا بوی دهان عنبرین بوست
در حلقه صولجان زلفش بیچاره دل اوفتاده چون گوشت
می‌سوزد و همچنان هوادار میمیرد و همچنان دعاگوست

خون دل عاشقان مشتاق در گردن دیده بلاجوست
 من بنده لعبتان سیمین کاخر دل آدمی نه از روست
 بسیار ملامتم بکردند کاندر پی او مرو که بدخوست
 ای سخت‌دلان سست پیمان این شرط وفا بود که بیدوست

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله کار خویش گیرم...

کلیات سعدی، ص ۵۱۸

بودم آن روز در این می‌کده از دردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

حضرت بهاءالله در لوح «اس، جناب آقا احمد» که به غره رجب سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ و به امضای میرزا آقاخان خادم‌الله عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

حمد حضرت مقصودی را سزاوار بوده و هست که بقدرت کامله لثالی حکمت و بیان را از اصداف بحر علم بیرون آورد... فی‌الحقیقه آن مدامه که شعراء گفته‌اند پیش از درخت انگور بوده راست گفته‌اند حقّ به جانب ایشان است به جهت آن که این شراب شراب محبت است و به شهادت حقّ جل جلاله محبت علت خلق شده و آنجا انگور نبود سهل است که پدر انگور هم نبود...

بیتی که در این لوح مبارک به مضمون آن اشاره شده در آثار شعرای عرب و عجم هردو آمده است. از جمله در مطلع قصیده خمربه ابن فارض است که می‌فرماید:

شَرَبْنَا عَلَى ذِكْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكِرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرَمُ

و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در یکی از غزلیات خود چنین می‌گوید:

پیش از آن کاند در جهان باغ ورز و انگور بود
از شراب لایزالی جان ما مخمور بود
ما ببغداد ازل لاف اناالحق می‌زدیم
پیش از آن کین دار و گیر و نکته منصور بود
دوش مارا در سحر از لطف حق صد سور بود
رفتم اندر کوی وصلش در رهم صد طور بود

پا نهادم همچو موسی، گشت عاجز پای من
 سر نهادم من بجای خاک ره معذور بود
 طالبان دیدم که هریک در طلب کاری شدند
 طالب آنجا بایزید و شبلی مسرور بود
 یک نظر کردم در آن میدان سربازان حق
 مست حضرت در میان حلاج یا منصور بود
 گفت عطار: از کجائی؟ وز کجا جویم ترا
 گفت: ذات ما قدیم و از قدم ره دور بود

دیوان عطار، ص ۲۶۷

و در غزل مشهور جامی چنین آمده است:

بودم آنروز درین میکند از دردکشان
 که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان
 از خرابات نشینان چه نشان میطلبی؟
 بی نشان ناشده، زیشان نتوان یافت نشان
 هریک از ماهوشان مظهر شانی دگرند
 شان آن شاهد جان جلوه گری از همه شان
 جان فدایش که بدلجوئی ما دلشدگان
 میرود کوی بکو دامن اجلال کشان
 در ره میکند آن به که شوی ای دل، خاک
 شاید آن مست بدینسو گذرد جرعه فشان
 نکته عشق بتقلید مگو ای واعظ
 بیش از این باده بچش چاشنی جان بچشان
 جامی این خرقة پرهیز بینداز که یار
 همدم بی سر و پایان شود و رند و شان

سفینه غزل، ص ۱۲۳-۱۲۴

ابو حفص عمر بن علی معروف به ابن فارض که بیتی از او نقل
 گردید در سال ۵۷۶ هـ ق (۱۱۸۰ م) در قاهره متولد شد و به سال
 ۶۳۲ هـ ق (۱۲۳۴ م) دار فانی را وداع نمود. او معارف ادبی و اسلامی را

در مصر آموخت، سفری به مکه معظمه نمود و ایام حیات خود را در مصر سپری ساخت. ابن فارض عارفی پارسا، نیک محضر، نیک صورت و وقور بود. او در شعر عرفانی بر همه شعرای عرب برتری دارد و به سلطان العاشقین ملقب گردیده است. مهمترین اثر عرفانی ابن فارض تائیه کبرای او است که در حدود ۷۶۰ بیت است. اشعار او در طی اعصار مختلف محل شرح و بسط و نقل و تفسیر اهل ادب قرار گرفته است. از جمله شعرانی نظیر عبدالرحمن جامی و عبدالرزاق کاشانی اشعار او را شرح و تزییل کرده‌اند.

برای ملاحظه شرح احوال او به تاریخ ادبیات عرب (ص ۲۹۷-۲۹۹) اثر دکتر اکبر بهروز مراجعه فرمائید. شرح احوال و افکار ابن فارض به تفصیل در کتاب ذیل مندرج گردیده است:

* محمد مصطفی حلمی، ابن الفارض سلطان العاشقین (قاهره: المؤسسة المصرية العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة والنشر، ۱۹۶۳م).

ابیات چندی از ابن فارض در آثار و الواح بهائی نقل گردیده است. برای ملاحظه این آثار به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی، جلد اول، اثر نگارنده مراجعه فرمائید.

فریدالدین محمد بن ابراهیم نیشابوری مشهور به عطار که غزلی از او نقل گردید در حدود سال ۵۴۰ هـ ق (۱۱۴۵م) در نیشابور تولد یافت. او ابتدا به شغل عطاری که از پدر به ارث برده بود پرداخت و سپس راه سالکان و عارفان گرفته در خدمت مجدالدین بغدادی شاگرد نجم‌الدین کبری درآمد و پس از سیر و سفرهایی که در بلاد اسلامی نمود سرانجام در نیشابور مقیم شد و در حدود سال ۶۲۷ هـ ق (۱۲۲۹م) در آنجا از این عالم درگذشت. عطار از بزرگترین شعرای شعر عرفانی است. کلامش ساده و از سوز و ساز و ظرافت فکر و شوق و ذوق عارفانه‌اش حکایت

می‌کند. عطار صاحب قصائد و غزلیات بسیاری است که در دیوانش بارها به طبع رسیده است. غیر از این آثار، عطار را مثنویهای عارفانه‌ای است که اشتهار او بیشتر به خاطر آنها است. از جمله این مثنویها منطق‌الطیر او معروفیت خاص دارد. اسرارنامه، مصیبت‌نامه و الهی‌نامه نیز از آثار معروف اوست. بعلاوه عطار کتاب مهم تذکرةالاولیاء را که اثری منشور است از خود بجا گذاشته است. این کتاب در شرح احوال و مقامات اهل عرفان برشته تحریر درآمده و از مهمترین منابع موجود در باره احوال و آراء و افکار عرفای اسلامی است. چنانچه ذکر شد در بین آثار عرفانی عطار مثنوی منطق‌الطیر او اهمیت خاص دارد زیرا از حیث اشتغال بر مسائل و نکات عرفانی و ارائه تمثیلات و قصص دل‌انگیز و آموزنده از مهمترین و شیواترین آثار عطار محسوب می‌شود و همواره انظار اهل عرفان را بخود معطوف داشته است. ابیات و قصص عدیده از منطق‌الطیر در آثار بهائی نقل شده و اثر مهم جمال‌قدم موسوم به هفت‌وادی در واقع یادآور مندرجات منطق‌الطیر عطار است که در آن مراحل سلوک سالکین را در هفت وادی یا هفت شهر توصیف و تشریح نموده است. منطق‌الطیر منظومه‌ای مفصل شامل بیش از ۴۶۰۰ بیت است که در آن عطار با مهارت، قدرت ابتکار، تخیل و ذهنی وقاد و روحی جذآب اسرار و رموز سیر و سلوک سالکان را از وطن ترابی به جهان روحانی شرح و بسط داده است. شور و جذآبیت و آموزندگی منطق‌الطیر همواره ذهن و عواطف خواننده را بخود مشغول میدارد و بجاست که منطق‌الطیر عطار به منزله یکی از اصیل‌ترین و اساسی‌ترین متون عرفان اسلامی محسوب گردد.

برای ملاحظه شرح احوال و آثار و افکار عطار ن ک به تاریخ ادبیات، ج ۲، ص ۸۵۸-۸۷۱. آقای دکتر محمد استعلامی در مقدمه تذکرةالاولیاء (ط: زوار، ۱۳۶۰ هـ ش) و آقای دکتر سید صادق گوهرین در مقدمه منطق‌الطیر (ط: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵

ه ش) و نیز آقای دکتر احمد رنجبر در مقدمه منطق الطیر (ط: اساطیر، ۱۳۶۶ ه ش) شروحي مفصل براین آثار به رشته تحریر درآورده‌اند. زندگی‌نامه عطار و شرح مقام و آثار او در شعر عرفانی در مقدمه آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بر مختارنامه (ط: توس، ۱۳۵۸ ه ش) نیز مذکور گردیده است.

اما نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی که یکی از غزلیات مشهور او نقل گردید در سال ۸۱۷ ه ق (۱۴۱۴ م) در جام در ولایت خراسان متولد شد و تحصیلات خود را در علوم اسلامی و معارف ادبی در هرات و سمرقند به پایان رسانید. او بعد از درگذشت سعدالدین کاشغری رهبری طریقه نقشبندیه را عهده‌دار گردید. جامی صاحب آثار عدیده معتبره است. از آثار منشور او نفحات الانس است که در شرح احوال و افکار عرفاء و صنایع صوفیه به رشته تحریر درآمده است. لویح و لوامع و بهارستان نیز از دیگر آثار منشور اوست. از آثار منظوم جامی می‌توان هفت اورنگ یا سبعة جامی را نام برد که شامل معروفترین مثنوی‌های اوست. دیوان اشعار دیگر جامی نیز معروف و منتشر است. او در سال ۸۹۸ ه ق (۱۴۹۲ م) در سن ۸۱ سالگی در هرات دار فانی را وداع نمود. برای ملاحظه شرح احوال و آثار و افکار عبدالرحمن جامی می‌توان به مأخذ ذیل رجوع نمود:

* علی‌اصغر حکمت، جامی (طهران: توس، ۱۳۶۳ ه ش).

بوی آن دلبر چو پَران میشود این زبانها جمله حیران میشود

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

... احبّای قدیم مانند کُل و لاله ساغر محبّت‌الله بدست گرفته و از صهبای معرفت‌الله در آن انجمن بانک نوشانوش بلند شد جشنی برپا گردیده و بزمی آراسته شده محفل روحانی تشکیل گردیده و دلبر نورانی شمع انجمن شده یوسف حقیقی در آن بزم در نهایت صباحت و ملاححت جلوه نموده لهذا از آن خطّه [زنجان] و دیار نفحه مشکبار به مشام مشتاقان رسید، بوی آن دلبر چو پَران میشود - این زبانها جمله حیران میشود. ای نفحه رتانی و ای نسیم جانپرور رتانی و ای صبای گلشن الهی قصد آن دیار نما و بر بوم و بر زنجان قربانگاه شهیدان مرور کن و تحیّت مشتاقانه عبدالبهاء برسان...

منتخبات مکاتیب، ج ۲، ص ۲۱۰

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

بوی آن دلبر چو پَران می‌شود آن زبانها جمله حیران می‌شود

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴۳

بوی جان میآید از پشم شتر این شتر از خیل سلطان ویس در

جمال قدم در لوحی چنین می فرمایند :

... تا کدورت عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک
نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب برنیارد و معنی
کل شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که
بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه
صاحب مثنوی میگوید ، بوی جان میآید از پشم شتر - این شتر از
خیل سلطان ویس در ...

مجموعه آثار ، شماره ۳۶ ، ص ۳۷۴-۳۷۵

تمام این لوح منبع در ذیل: «دی شیخ با چراغ...» مندرج گردیده است .
و حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می فرمایند :

... ای احبای حقیقی بدل و جان با یکدیگر مهربان باشید و در
محبت یکدیگر جانفشان گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید
مولوی در غزلیات خویش گفته ، بوی جان میآید از پشم شتر - این
شتر از خیل سلطان ویس در . ملاحظه فرمائید که چون ویس قرن
شتریان بود از پشم شتر بوی جان استشمام مینمود پس اگر مشام
روح باز باشد از هیاکل احبای الهی که قمیص یوسف محبت الله
هستند چه نفحه استشمام نمایند قسم بجمال قدم که نفحه استشمام
نمایند که جان فدا کنند .
منتخبات مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۱۹۰

بیت مورد نظر را حقیر در دیوان غزلیات شمس تبریزی
(انتشارات صفی علیشاه ، ۱۳۶۱ هـ ش) ملاحظه نموده ام . شاید در نسخ
دیگر غزلیات مولوی موجود باشد .

بوی جانی سوی جانم میرسد

بوی یار مهربانم میرسد

حضرت بهاءالله در رساله چهاروادی می فرمایند:

... اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البتّه قاتل خود را از مال خود قسمت میدادم و ارث می بخشیدم و منتش می بردم و دستش بر چشم میمالیدم ولیکن چکنم نه مال دارم نه سلطان قضا چنین امضا فرموده
حینئذ اجد رایحة المسک من قمص الهاء عن یوسف البهاء کانی وجدتها قریباً ان اتم تجدونها بعیداً ،

بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد
از برای حقّ صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صدچندان شود ...
آثار، ج ۳، ص ۱۵۰-۱۵۱

ابیات منقول از مولوی است . بیت اول در دفتر ششم مثنوی (بیت ۹۵۰) آمده و دو بیت بعدی در دفتر اول مثنوی (ابیات ۱۲۶ و ۱۲۷) مذکور است .

و نیز ن ک به ذیل: «از برای حقّ...» .

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

میرزا محمود زرقانی در ذکر وقایع حیات حضرت عبدالبهاء (در سنه ۱۳۳۰ هـ ق - ۱۹۱۲ م) در سفر غرب در کتاب بدایع الآثار چنین آورده است:

روز ۳۰ شعبان (۱۳ اگست) چون بعضی از نفوسی که در ساحت انور مشرف بودند اطلاع و مهارت در فنّ موسیقی داشتند لهذا بیان مبارک در خصوص علم موسیقی بود از جمله اینکه نغمات عبارت از تموجات هوائیه است که از آن پرده‌های گوش متأثر میشود و نغمه و صوت ملیح عادی هرچند جسمانی است لکن تأثیر در روح دارد مانند نظافت و لطافت هوا و محل و فضا و منظر خوش و روائع طیبیه که سبب حصول سُور و روحانیت و فراغت قلب میشود باآنکه این شئون جسمانی است اما تأثیرات کلیّه در ارواح دارد. پس شرحی از معلّمان فنّ موسیقی و حکایتی از رودکی مشهور و اشعار او را در حرکت دادن امیر نصیر سامانی از هرات ببخارا خواندند که، بوی جوی مولیان آید همی - بوی یار مهربان آید همی. ریگ آمو درشتیهای آن - پای ما را پرنیان آید همی، الی آخر. و بیان مبارک منتهی بنغمه ملکوتی و سرود آسمانی و مطرب الهی گشت و این ابیات از لسان اطهر جاری که، این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست - تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست. دل زنده میشود ز پیام دیار یار - جان رقص می کند بسماع کلام دوست.

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹

ابیاتی که نقل فرموده‌اند از رودکی سمرقندی است و تمام حکایت امیر نصر بن احمد سامانی به نقل از چهار مقاله نظامی چنین است:

حکایت چنین آورده‌اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود، و اوج دولت آن خاندان ایام مُلک او بود، و اسباب تمنع و علل ترفع در غایت ساختگی بود، خزائن آراسته، و لشکر جرّار، و بندگان فرمانبردار. زمستان بدارالملک بخارا مُقام کردی و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان. مگر یک سال نوبت هری بود، بفصل بهار بیاد غیس بود، که باد غیس خرم‌ترین چرا خوارهای خراسان و عراق است، قریب هزار ناو هست پُر آب و علف، که هریکی لشکری را تمام باشد. چون ستوران بهار نیکو بخوردند و بتن و توش خویش باز رسیدند و شایسته میدان و حرب شدند، نصر بن احمد روی بهری نهاد و بدر شهر بمرغ سپید فرود آمد و لشکرگاه بزد، و بهارگاه بود، شمال روان شد، و میوه‌های مالن و کרוخ در رسید که امثال آن در بسیار جایها بدست نشود، و اگر شود بدان ارزانی نباشد. آنجا لشکر برآسود، و هوا خوش بود و باد سرد، و نان فراخ، و میوه‌ها بسیار، و مشمومات فراوان، و لشکری از بهار و تابستان برخوردار تمام یافتند از عمر خویش؛ و چون مهرگان در آمد و عصیر در رسید، و شاه سفرم و حَماجِم و اُقحوان در دم شد، انصاف از نعیم جوانی بستند و داد از عنفوان شباب بدادند. مهرگان دیر درکشید و سرما قوت نکرد، و انگور در غایت شیرینی رسید، و در سواد هری صدویست لون انگور یافته شود هریک از دیگری لطیف‌تر و لذیذتر، و از آن دو نوع است که در هیچ ناحیت رُبع مسکون یافته نشود: یکی پرنیان و دوّم کلنجری تُتک پوست خردتکس بسیار آب؛ گویی که در او اجزاء ارضی نیست. از کلنجری خوشه‌ای پنج من و هر دانه‌ای پنج درم‌سنگ

بیاید ، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر ، و ازش بسیار بتوان خورد بسبب مائیتی که در اوست ، و انواع میوه‌های دیگر همه خیار . چون امیر نصر بن احمد مهرگان و ثمرات او بدید ، عظیمش خوش آمد . نرگس رسیدن گرفت . کشمش بیفکندند در مالن و منقی برگرفتند ، و آونگ بیستند ، و گنجینه‌ها پُر کردند . امیر با آن لشکر بدان دوپاره دیه در آمد که او را غوره و دروازه خوانند . سراهایی دیدند هریکی چون بهشت اعلی ، و هریکی را باغی و بستانی در پیش بر مهبّ شمال نهاده . زمستان آنجا مُقام کردند ، و از جانب سجستان نارنج آوردن گرفتند ، و از جانب مازندران ترنج رسیدن گرفت ، زمستانی گذاشتند در غایت خوشی . چون بهار در آمد اسبان بیاد غیس فرستادند ، و لشکرگاه بمالن بمیان دو جوی بردند ؛ و چون تابستان در آمد میوه‌ها در رسید ، امیر نصر بن احمد گفت : «تابستان کجا رویم ؟ که ازین خوشتر مقامگاه نباشد ، مهرگان برویم .» و چون مهرگان در آمد ، گفت : «مهرگان هری بخوریم و برویم .» و همچنین فصلی بفصل همی انداخت تا چهار سال برین برآمد ؛ زیرا که صمیم دولت سامانیان بود و جهان آباد ، و ملک بی‌خضم ، و لشکر فرمانبردار و روزگار مساعد ، و بخت موافق . با این همه ملول گشتند ، و آرزوی خانمان برخاست . پادشاه را ساکن دیدند ، هوای هری در سر او و عشق هری در دل او . در اثناء سخن هری را بیهشت عدن مانند کردی ، بلکه بر بهشت ترجیح نهادی ، و از بهار چین زیادت آوردی . دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آنجا باشد . پس سران لشکر و مهتران ملک بنزدیک استاد ابو عبدالله الرّودکی رفتند- و از ندماء پادشاه هیچکس محتشم‌تر و مقبول‌القول‌تر از او نبود- ، گفتند : «پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم ، اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاک حرکت کند ، که دل‌های ما آرزوی فرزند همی برد ، و جان ما از اشتیاق بخارا

همی برآید». رودکی قبول کرد که نبض امیر بگیرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که بنشر با او در نگیرد، روی بنظم آورد، و قصیده‌ای بگفت و بوقتی که امیر صبح کرده بود در آمد، و بجای خویش بنشست، و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی،
پس فروتر شود و گوید:

ریگ آموی و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی.
آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی.
ای بخارا شادباش و دیر زی میر زی تو شادمان آید همی.
میر ماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی.
میر سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی.
چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت که از تخت فرود آمد، و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد، و روی ببخارا نهاد، چنانکه رانین و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به برونه، و آنجا در پای کرد، و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت، و رودکی آن پنجهزار دینار مضاعف از لشکر بستند ...

چهار مقاله، ص ۵۹-۶۵

ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی از شعرای بزرگ ایران در عصر سامانیان بود. او در سال ۲۶۰ هـ ق (۸۷۳ م) در قصبه‌ای نزدیک سمرقند متولد شد و طبیعی وقاد و ذوقی سرشار و آوازی دلنشین داشت. رود را در غایت استادی مینواخت و در سرودن اقسام گوناگون شعر فارسی بسیار متبحر بود.

رودکی در دولت سامانیان مخصوصاً در عهد امیر نصر بن احمد سامانی مقام و منزلتی والا کسب نمود و به سال ۳۲۹ هـ ق (۹۴۰ م) از

این عالم درگذشت .

برای ملاحظه شرح احوال رودکی به آثار ذیل می‌توان رجوع نمود:

* تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۸۹

* سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی

(ط: ابن سینا، ۱۳۴۱ هـ ش)، طبع دوم

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «این مطرب از...» به ذیل آن

بیت مراجعه فرمائید .

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

حضرت عبدالبهاء در لوح «اصفهان، بواسطه جناب فتح‌الله خان، حضرت خان» چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان سلیل جلیل فتح ربّانی وارد و از ملاقات ایشان و اخویشان نهایت روح و ریحان حاصل فنعم ما قال، بوی گل را از که جوئیم از گلاب، فی‌الحقیقه در نهایت ادب و وقارند و ثابت و راسخ بر عهد و پیمان...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «سلیل من سعد الی‌الله آقا میرزا فرج‌الله» چنین می‌فرمایند:

هو‌الله ای یادگار آن منجذب الی‌الله اگر آن مرغ گلشن عرفان بگلبن جاودان پرواز نمود حمد خدا را که مثل تونی یادگار گذاشت فنعم ما قال، بوی گل را از که جوئیم از گلاب. منت حضرت احدیت را که از محبت معشوق حقیقت گریبان چاک داری و دلی روشن و لطیف و پاک در انجمن روحانیان رخی افروختی و در مجامع قدسیان پرده‌ها بسوختی و در دبستان عشق درس و سبق آموختی و دیده از اغیار بدوختی و زر تمام عیار اسرار اندوختی پس بشکرانه این فضل و بخشش شهریار آفرینش زبانی گویا باز کن و گوش‌ی شنوا با راز دمساز دار تا موهبت بتمامها رخ بگشاید. والبهاء علیک. ع

اذن توجه بمحل مطاف ملأ‌اعلی‌ دارید با ورقه موقنه والده علیها بهام‌الله.

مصرع منقول در الواح فوق از مولوی است و تمام بیت چنین است:

چونک گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که یایم از کلاب

مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۷۲

مقصود از «حضرت خان» که مخاطب لوح اول می باشد میرزا اسدالله خان وزیر است. برای ملاحظه شرح حال و خدمات ایشان ن ک به ظهورالحق، ج ۸، ص ۱۲۵-۱۳۴.

بهر طفلک آن پدر تی تی کند گرچه عقلش هندسه گیتی کند

میرزا محمود زرقانی در بدایع الآثار از بیانات شفاهی حضرت
عبدالبهاء چنین آورده است که فرمودند:

نطق‌های من همه به اقتضای وقت و اندازه استعداد نفوس است، **بهر
طفلک آن پدر تی تی کند - گرچه عقلش هندسه گیتی کند.**

بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۱۴

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

آتش ابراهیم را نبود زیان	هرکه نمرود بیست گو می ترس از آن
نفس نمرودست و عقل و جان خلیل	روح در عین است و نفس اندر دلیل
این دلیل راه ره‌رو را بود	کو بهر دم در بیابان گم شود
واصلان را نیست جز چشم و چراغ	از دلیل و راهشان باشد فراغ
گر دلیلی گفت آن مرد وصال	گفت بهر فهم اصحاب جدال
بهر طفل نو پدر تی تی کند	گرچه عقلش هندسه گیتی کند
کم نگردد فضل استاد از علو	گر اَلِف چیزی ندارد گوید او
از پی تعلیم آن بسته‌دهن	از زبان خود برون باید شدن
در زبان او بیاید آمدن	تا بیآموزد ز تو او علم و فن
پس همه خلقان چو طفلان ویند	لازمست این پیر را در وقت پند

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۱۰-۳۳۱۹

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

حضرت عبدالبهاء در شرح احوال جناب منیب کاشانی در تذکرةالوفاء چنین می‌فرمایند:

... شب و روز به تضرع و ابتهال و مناجات مشغول و این عبد را مونس دل و جان بود، حتی بعضی شبها در یمین و یسار رکاب مبارک میرفتیم و به حالتی بودیم که از وصف خارج است. در بعضی از شبها غزلی میخواند از جمله غزلهای حافظ را میخواند، بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم. و همچنین غزل، گرچه ما بندگان پادشهم - پادشاهان ملک صبحگهیم. رنگ تزویر پیش ما نبود - شیر سرخیم و افعی سیهیم ...

تذکرةالوفاء، ص ۲۲۳-۲۲۴

مصرع منقول از مطلع غزل مشهور حافظ است و تمام غزل چنین است:

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم	فلک راسقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
اگرغم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد	من و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم
شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم	نسیم عطر گردانرا شکر در مجمر اندازیم
چو در دستت رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش	که دست افشان غزل خوانیم و پا کویان سراندازیم
صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز	بود کان شاه خوبانرا نظر بر منظر اندازیم
یکی از عقل می‌لافتد یکی طامات می‌بافتد	بیا کاین داورها را به پیش داور اندازیم
بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه	که از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم

سخن دانی و خوش خوانی نمی‌ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را بملکی دیگر اندازیم

دیوان حافظ، ص ۲۵۸-۲۵۹

و نیز ن ک به ذیل: «گرچه ما بندگان ...».

بیش از این گفتن مرا دستور نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاخان خادمالله به تاریخ ۱۲ جمادیالثانی سنه ۱۲۹۳ هـ ق به اعزاز جناب ملاعلی بجستانی عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

الحمد لله الذي تجلّى للكائنات بالنقطة التي كانت مقدّسة عن الجهات ... يومی از ایام بین اصحاب از مجاورین و مهاجرین لسان عظمت به این کلمه ناطق، فرمودند امروز روزی است که از او اخبار داده اند بقوله تعالی یوم یأتی ربک. متبصرین از این بیان ادراک می نمایند که اگر نفسی در این یوم باسمى از اسماء متمسک شود و یا تشبث نماید در مقامی از مشرکین محسوب است انتهى. بیش از این گفتن مرا دستور نیست. باری مقصود آن که اگر نفسی که به اعلی رتبه ایقان و اطمینان فائز است امثال این بیانات را در اول مرتبه از برای طالب ذکر نماید البته او هلاک شود و به حیات باقیه فائز نگردد ...

جمال قدم این بیت را در رساله چهاروادی نیز به صورت زیر نقل فرموده اند:

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست بحر را گنجایش اندر جوی نیست

آثار، ج ۳، ص ۱۵۴

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی که به ظن قوی به اعزاز مریم، همسر برادر جمال قدم یعنی میرزا رضاقلی عزّ نزول یافته چنین می فرمایند:

هوالحی مریم مهدی با یک قبضه صمدی و یک دکله محمدعلی

واصل و عاید بغداد شد مع خبرهای غیر جدید غیر بدیع یک جهان گوش باید تا این سرورش بشنود جمیع حکایات از مرحوم صدر است و روایاتشان از ناظم غیر مناظم و دیگر ذکر حزن شما را نمود که از مفارقت وفوت ابناء مغموم و مهمومید و این به غایت بعید است زیرا که شما به فضل الله از خمخانه نور مشروب گشته‌اید و از خمر طهور مرزوق شده‌اید جمیع نسبتها بتو منسوبند و تمام ارواح به تو مرجوع دیگر کدورت از چه دارید و از چه محزونید آیا شنیده‌اید که بحر از فراق نهری گریان شود و یا شمس در پی نجمی هراسان گردد غفلت را سر بیر تا سر آنا الی راجعون برافروزی. خلق بدیع جامع کل شیء است زیرا که در خلقت جدید نقص راه ندارد تا فتبارک الله احسن الخالقین باطل نماند و عاطل نگردد، بیش از این گفتن مرا دستور نه. والتکبیر علی الجمیع.

و حضرت ولی عزیز امرالله در انتهای توفیق مبارک که در سنه ۱۹۲۴ میلادی خطاب به بهائیان عالم در شرق و غرب صادر شده چنین می‌فرمایند:

... تا چنین نگردد و نفحة خوش الفت و وداد و اتفاق و اتحاد نوزد و به مشام این مشتاق مهجور منتظر نرسد امیدی نبوده و نیست. دیگر بیش از این گفتن مرا دستور نیست و آنی افوض امری و امرکم الی الله و الله خیر الحافظین. بنده آستانش شوقی، ۱۹۲۴.

توفیعات مبارکه، ج ۱، ص ۱۹۴

و نیز ن ک به ذیل: «آن خطابات که...».

بیت منقول در آثار فوق از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

ز اجتهاد و از تحرّی رستهام آستین بر دامن حقّ بستهام
 گر همی پرّم همی بینم مطّار ور همی کردم همی بینم مدار
 ور کشم باری بدانم تا کجا ماهم و خورشید پیشم پیشوا
 بیش ازین با خلق گفتن روی نیست بحر را گنجایی اندر جوی نیست
 پست می‌گویم باندازه عقول عیب نبود این بود کار رسول
 مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۰۷-۲۸۱۱

عبارت «یوم یأتی ربّک» که جمال اقدس ابهی در لوح جناب ملاعلی
 بجستانی بدان استشهاد فرموده‌اند راجع به آیاتی نظیر آیه ۱۵۸ در سوره
 انعام (۶) در قرآن کریم است که می‌فرماید:

هل ينظرون الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات
 ربك يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من
 قبل او كسبت في إيمانها خيراً قل انتظروا أنا منتظرون.

مضمون آیه شریفه بفارسی آن که آیا چه انتظار میکشند جز آن که
 فرشتگان بیایند و یا خدای تو بیاید و یا بعضی از آیات پروردگار تو
 ظاهر شود. روزی که بعضی از آیات پروردگار تو ظاهر شود در آن روز
 اگر کسی از پیش ایمان نیاورده و یا در ایمان خود به خیر فائز نشده
 ایمانش به او نفعی نخواهد بخشید. بگو شما در انتظار اعمال خود
 باشید ما هم در انتظار خواهیم بود.

عبارت «أنا الی راجعون» در لوح مریم ناظر به قسمت اخیر آیه
 شماره ۱۵۶ در سوره بقره (۲) است که می‌فرماید، «أنا الیه راجعون». به
 این معنی که ما به سوی خدا رجوع خواهیم نمود. در همین لوح مبارک
 آیه «فتبارک الله احسن الخالقین» نیز قسمت اخیر در آیه شماره ۱۴ در
 سوره مؤمنون (۲۳) است، به این مفهوم که خجسته و مبارک باد قدرت
 کامل خداوندی که بهترین آفریننده است.

بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

حضرت بهاءالله در لوح سلمان می فرمایند :

... خود صاحب مثنوی در مواضع عدیده ذکر فرعون نموده اگر ملاحظه کنید ادراک مینمائید که مقصود او این نبوده که بعضی نسبت میدهند و چه مقدار اشتیاق نموده که با احبای الهی مأنوس شود و خدمت دوستان حقّ فائز گردد این است که در مقامی ذکر مینماید ،
بی عنایت حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق ...

مجموعه الواح ، ص ۱۵۲-۱۵۳

و نیز جمال قدم در لوح جناب اسم جود که به تاریخ ۲۹ ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵ هـ ق مورخ است چنین می فرمایند :

هوالله تعالی شأنه العظمة والاقترار آثار قلم محبت و صفا عالم را صفا داد و کدورات حوادث را از افنده و قلوب برداشت دلیلی بود واضح و پیکی بود سائح سیاحت های سی ساعتی را که به مثابه سی سنه بود ذکر نمود طول این سیاحت نزدیک بود لذت قرب را از قلب محو نماید ولکن فضل الهی اعانت نمود و بحر حقیقی کرم فرمود و بعد از عرض در ساحت حضور کلمه ای ظاهر که هر بعدی را به قرب تبدیل نمود و هر فراقی را به وصال لذا نیر رجاء قرب از افق قلب طالع امید آنکه به زودی لقا حاصل شود و وصال دفتر جدید باز نماید ، بی عنایات حق و خاصان حق - گر ملک باشد سیاهستش ورق . در جمیع احوال به حبل عنایتش متمسکیم و به ذیل کرمش متشبّت دیگر غم نداریم البتّه این مقام را احزان عالم

مکدر نماید و حوادث امم پریشان نکند اگرچه حال در ظاهر
تشتت ظاهر ولکن در باطن جمعیم و ناظر اولیا هر کجا باشند در
ظل قباب عظمتند این آسمان قبه‌ای از قباب آن خرگاه محسوب
هرچه باشیم از اونیم و هر کجا باشیم با اونیم ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید حسن هاشمی زاده چنین
می‌فرمایند:

ای ثابت بر میثاق نامه شما رسید فی الحقیقه چنان است که
مرقوم نمودی، بی عنایات حق خاصان حق - گر ملک باشد
سیاهستش ورق. این واضح و مشهود است که جز به تائیدات الهیه
نفسی همسی نتواند کشید و قدمی نتواند برداشت توفیق چون رفیق
گردد ذباب ضعیف عقاب اوج اثیر شود پشه شیر بیشه گردد،
امیدم چنان است که در عبودیت آستان قرین و همدم عبدالبهاء
باشی ...

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

این همه گفتیم لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق
ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا
مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۷۸-۱۸۸۰

و نیز ن ک به ذیل: «این همه گفتیم لیک...».

مآخذ اشعار فارسی
در آثار بهائی



حرف:

پ

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عشق را خود صد زبان دیگر است

در لوحی از جمال قدم که به لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به جناب ناظر نازل شده چنین مذکور است:

هو الا قدس الاعظم العلی الابهی سبحان الذی فضل الانسان بالبیان
وجعله مطلع التبیان فی الامکان تعالی الرحمن الذی زینته بالعقل و به
اظهر العدل لیتم نعمته علی عباده طوبی لمن اعرض عن الهوی
و تمسک بما امر به من لدی الله مولی الوری و مالک الآخرة والاولی ...
و بعد قد قررت عین الخادم بکتابکم و وجدمنه عرف حبکم و
وفائکم و خلوصکم و قیامکم لخدمة امرالله محبوبنا و محبوب
السموات و الارضین و اسئل الله بان یحفظکم و یرزقکم خیر الآخرة و
الاولی و یؤیدکم فی کل حین . علی قول من قال ، پارسی گو گرچه
تازی خوشتر است . عرض میشود قاصد وارد و بلقائ مقصود فائز
ولکن توجهشان من غیر اذن بوده ، سبحان الله مع آنکه آنجناب متصلاً
مرقوم میفرمایند که احباً را از توجه به شطر اقدس منع مینمایند تا
احدی بغیر اذن الله حرکت ننماید مع ذلك در هر یوم جمعی وارد
میشوند و بعد از رجوع یتکلمون بما یشاؤون و یقولون ما یریدون الا
من شاء الله . شکی نبوده و نیست که بعضی از نفوس در مراجعت
بماتشهی به انفسهم حکایت مینمایند و روایت میکنند و این فقره
سبب ضرر بوده و هست لایعقله الا العاقلون . آنچه لم یزل و لایزال
حق جل و عز احباً را به آن امر نموده مصلحت کل در آن بوده
ولکن لایسمعه الا المخلصون ...

جمال قدم بیت فوق را در رساله چهاروادی نیز نقل فرموده‌اند
(آثار، ج ۳، ص ۱۵۰).

مصرع اول بیت مذکور در لوح «امه‌الله روحانی علیها بهاء‌الله
الابهی» نیز آمده است. در این لوح حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند:

هوالله یا امه‌البهاء اشعار فصیح و بلیغ قرائت گردید و در نهایت
حلاوت بود تا توانی زبان بمحامد و نعوت جمال‌ابهی بکشا و مانند
عندلیب گلشن اسرار بر شاخسار محبت‌الله بابدع الحان تغنی نما،
پارسی گو گرچه تازی خوشتر است. در این دور بدیع پارسی و
تازی هر دو بهتر و خوشتر ورقات طیبه مبارکه را تشویق و تحریض
نما تا روز بروز بر عرفان و اسرار قرآن و رموز بیان و جواهر عرفان
آگاه گردند و اطلاع یابند و نطق و بیان گشایند و بستایش نیر
آفرینش نظماً و نثراً زبان بکشایند نار موقده گردند و شعله
فوق‌العاده زنند جمیع ورقات مقدسه اماء رحمان را تحیت ابداع
ابهی برسان. وعلیک التحیه والثناء...

بیت مذکور از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

آزمودم مرگ من در زندگیست	چون رهم زین زندگی پایندگیست
أَقْتُلُونِي أَقْتُلُونِي يَا ثِقَات	إِنَّ فِي قَتْلِي حَيَاتًا فِي حَيَات
یا مُنِيرَ الْخَدِّ يَا رُوحَ الْبَقَا	اجْتَذِبْ رُوحِي وَجُدْ لِي بِاللِّقَا
لی حَبِيبٌ حُبُّهُ يَشْوِي الْحَشَا	لَوْ يَشَا يَمْشِي عَلَي عَيْنِي مَشِي
پارسی گو گرچه تازی خوشترست	عشق را خود صد زبانی دیگرست
بُويِ آن دلبر چو پَران می‌شود	آن زبانها جمله حیران می‌شود

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۲۸-۲۸۴۲

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

... ولا يخفى على ذلك الالمعى ان النظر والاستدلال مالم يكن مؤيداً بالمكاشفة والشهود لا يغنى من الحق شيئاً و ان اهل الاستدلال اختلفوا من حيث العقائد والاقوال والآراء فلو كان ميزانهم قسطاساً مستقيماً لما اختلف الاشرافيون و المشائيون والرواقيون والمتكلمون حتى اشتد الاختلاف بين كل زمرة من هؤلاء وكلهم من اهل النظر والاستدلال، فنعم مقال، پای استدالیان چوبین بود - پای چوبین سخت بی تمکین بود ...

مکاتیب، ج ۱، ص ۱۵۲

بیتی که حضرت عبدالبهاء آن را نقل فرموده اند از مولوی است و در مثنوی چنین آمده است:

صد هزاران اهل تقلید و نشان	افکنند در قعر یک آسیبشان
که بظن تقلید و استدلالشان	قایمست و جمله پَر و بالشان
شبهه انکیزد آن شیطانِ دون	در فتنند این جمله کوران سرنگون
پای استدالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی تمکین بود
غیر آن قطبِ زمان دیده ور	کز ثباتش کوه گردد خیره سر
پای نابینا عصا باشد عصا	تا تُفُتند سرنگون او بر حصا

مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۲۵-۲۱۳۰

پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر تا بینی ملک باقی را کنون از هر کنار

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

هو الله ای شجره ثابتة الأصول والاعراق جناب آقا محمد اسمعیل و جناب آقا عبدالعلی علیهما بهاء الله الابهی محفوظ و مصون وارد این ارض مقدسه گردیدند و بنفحات قدس حدیقه نورآء مشام و دماغ معطر و معنبر فرمودند و بیاد جمیع دوستان هستند و انشاء الله در هر ساعتی بموهبتی مؤید گردند و قوای تقدیس کوی دوست چنان نفوذ نماید که عبدالعلی عبدالبهاء رجوع نماید و اسماعیل بذبح عظیم فدا وارد شود چه که این ذبح عظیم آیت فداست که عبارت از فنای محض و فقر بات است، پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر - تا بینی ملک باقی را کنون از هر کنار. والبهاء علیک. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۸، ص ۲۳۵

و حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا فضل الله ابن شهید در نامق چنین می‌فرمایند:

هو الابهی ای شمع روشن محبت الله در این ملک فانی علم عرفان بر افراز تا ملک باقی یابی و سلطنت جاوید جوئی و بر سریر کامرانی در جهان روحانی نشینی صهبای الهی را از دست ساقی معنوی گیری و مائده سماوی را از خوان نعمت یزدانی تناول کنی فواکه طیبه شجره طوبی را در فردوس اعلی چینی و اوراد حدیقه معانی را بعنایت نسیم صبای رحمن استشمام نمائی و در ملکوت بقا در ظل جمال ابهی استقرار یابی اگر باین فضل و احسان و عنایت

و امتنان پی بری لائق بساط قدس حضرت قیوم کردی و در ظل
 انوار وجه شوی، پای نه بر فرق ملک آنکه در آ در ظل فقر - تا
 ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار. تا ببینی طور موسی طائف
 اینجا آمده - تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار. ای جان
 پاک بکوش تا از این بحر بی پایان نصیب بری و بجوش تا از این
 فضل بی کران قسمت گیری و در جنت ابهی عنایت بی منتهی یابی و
 در فردوس اعلی مسکن و مأوی یابی. والبهاء علیک وعلی احباءالله
 فی کلّ بکور واصل. ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوح «حضرت زائر جناب حاجی نیاز علیه
 بهاءالله» چنین می فرمایند:

ای فدائی عهد و پیمان الهی حمد کن خدا را که طلوع صبح
 هدی در یوم ظهور ربّ اعلی مشاهده نمودی و چون شمس حقیقت
 از افق کبریا اشراق نمود ندای الهی را بلی گفتی و راز درون نهفتی
 و درّ حمد و ثنا سفتی تا آنکه بساحت اقدس شتافتی و روی از
 مادون بتافتی مورد عنایت شدی و ملحوظ عین رحمانیت گشتی و
 بخدمت آستان احدیت مشغولی حال رجعت بمصر نما و یاران الهی
 را بشارت بموهبت بی نهایت ده و بگو ای یاران الهی جمال مبارک
 آنچه وعد نمود از تأیید و نصرت الحمدلله مبذول فرمود ابواب
 عزّت ابدیه گشود و جمال رحمانی را در آینه کائنات بنمود دلها
 بربود و دوستان را سردفتر دانائی فرمود و مشهور به بزرگواری کرد
 امم آفاق را حیران فرمود و نور اشراق را مشهور آفاق کرد. ای
 یاران وقت آنست که انوار فیض بهاء از رخ بتابد و موهبت جمال قدم
 در حقیقت وجود واضح و آشکار گردد. آن موهبت منقبتی است که
 در الواح مبارک دستورالعمل صادقان است و مسلک هر یار مهربان،
 مسلک آزادگان است که حیات بخش اهل این جهان و آن جهان است

ای احبای الهی جهدی کنید که سراج امرالله را مشعله نورانیه نمائید و فیوضات ملکوتیه را فتوحات ربانیه مشاهده نمائید . چنان حالتی پیدا کنید که هر نفس چون گفتار شما شنود و رفتار شما بیند و حالت شما مشاهده نماید فریاد برآرد که این تربیت کرده حضرت بهاءست و مظهر مواهب بی منتها . آیت نور مبین است و رحمة - للعالمین از عالم بشریت تجرد نموده و بحقیقت ملکیت تحقق یافته ، شمع روشن است و شاهد انجمن ای احبای الهی چه موهبتی اعظم از این و چه سروری و چه مقامی و چه عزتی و چه عنایتی و چه سلطنتی اعظم از این ، پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر - تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار . وعلیک التحية والثناء . ع ع

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند :

هوالبهی ای وفاداران در عالم وجود نزد اهل سجود وفا نور ساطع و شهاب لامع عالم انسانی است و اعظم فیوضات حضرت ربانی . انسان باید در جمیع مراتب به آنچه باید و شاید قیام نماید تا مظهر اعطاء کل ذی حق حقه گردد در مقام عبودیت چنان عجز صرف و فقر محض باشد که هستی نیستی صرف گردد تذلل تذلل تام شود ، پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظل فقر - تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار . و چون در این مقام استقرار یابد از شر استکبار و غرور نجات جوید خاضع عهد شود و خاشع میثاق گردد و در مقام اطاعت و امتثال جمیع اوامر الهی را اطاعت کند و بجان و دل انقیاد نماید به فرائض روحانی و جسمانی هر دو قیام نماید و در جمیع شئون ثابت و مستقر گردد ، مظهر الطاف حضرت بیچون شود و مطلع انوار رب حنون ...

مجموعه مکاتیب ، شماره ۱۳ ، ص ۱۹۳-۱۹۴

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب ملا احمدعلی در نی ریز چنین

می فرمایند :

ای ساعی در اعلاء کلمة الله مراسلات آن جناب واصل و ان شاء الله به نوبت جواب ارسال می شود ... ای احبای جمال مختار وقت صمت و سکوت و خمود نیست هنگام افروختن و شعله است این ایام عمر بسر آید و ثمری ندارد پس بکوشید تا نتایج کلیه از وجود حاصل گردد و آثار بدیعه در حقیقت شهود موجود گردد ملاحظه فرمائید که هزاران کرور از ملوک در خاکدان فانی آمده و رفته اند از هیچ یک اثری نه و نام و نشانی نه فانی محض و معدوم صرف شده اند لکن آثار باهرة احبای الهی در جمیع عوالم ربانی حتی نقطه تراب نیز مشهود و آشکار است، پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر - تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار ...

بیتی که در آثار فوق مکرر به آن استشهاد شده از ابیات قصیده جمال قدم موسوم به قصیده «ساقی از غیب بقا» است که چند بیت آن چنین است:

تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر
تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
رسم ره اینست گر وصل «بهاء» داری طلب
گر نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار
گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار
تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده
تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار

مانده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سد سکندر نه مانع است و نه حائل

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا آقای طبیب» در شیراز چنین می‌فرمایند:

ای یار روحانی نامه شما رسید از عدم فرصت بنهایت اختصار
جواب مرقوم می‌گردد نامه نافه مشک بود معطر و معنبر بود رائحه
محو و فنا در سبیل جمال ابهی از آن منتشر بود بقول شاعر، پرده
چه باشد میان عاشق و معشوق - سد سکندر نه مانع است و نه
حائل. قوه محبت الله قلب را چون آینه صاف و براق و از هر زنگی
ممتاز و آزاد نماید لهذا جمال و کمال یاران از دوطرف در آن
انطباع یابد و اما العلامتین لبلوغ العالم حال بیانش باید مبهم
باشد حکمت چنین اقتضا می‌کند از روح و ریحان احبای آن
سامان و تشکیل محافل انس بسیار سرور حاصل گشت...

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۵

و حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب حکیم باشی» در قزوین که بتاريخ
۲۱/۱۰/۱۳۱۷ هـ ق مورخ است چنین می‌فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید الحمد لله به کمال همت به
خدمت موفق... اما از جهت حضور شما به ارض مقدس حق با
جناب امین است وجود شما در آن دیار رکوع و سجود است و
عبادت ربّ ودود و لزوم قطعی دارد و همچو گمان نفرما که دقیقه
دور و مهجوری لا والله دائماً در پیش دیده و حاضر حضوری و
ملاقات با تو مستمر است حافظ شیرازی میگوید، پرده چه باشد

میان عاشق و معشوق - سد سکندر نه مانع است و نه حائل ...

بیت منقول از طبقات سعدی است و تمام قطعه چنین است:

چشم خدا بر تو ای بدیع شمائل	یار من و شمع جمع و شاه قبائل
جلوه‌کنان میروی و باز میائی	سرو ندیدم بدین صفت متمائل
هر صفتی را دلیل و معرفتی هست	روی تو بر قدرت خدای دلائل
قصه لیلی مخوان و غصه مجنون	عهد تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو میرفت و عارفان بشنیدند	هر دو برقص آمدند سامع و قائل
پرده چه باشد میان عاشق و معشوق	سد سکندر نه مانعست و نه حائل
گو همه شهرم نگه کنند و ببینند	دست در آغوش یار کرده حمائل
دور بآخر رسید و عمر پایان	شوق تو ساکن نگشت و مهر تو زائل
گر تو برانی کسم شفیع نباشد	ره بتو دانم دگر بهیچ وسائل
با که نگفتم حکایت غم عشقت	اینهمه گفتیم و حل نگشت مسائل

سعدی از این پس نه عاقلست و نه هشیار

عشق بچربید بر فنون فضائل

کلیات سعدی، ص ۶۲۶-۶۲۷

و نیز ن ک به ذیل: «باقی این گفته ...».

پشهای را که تو پرواز دهی شاهین است

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب کربلائی داداش ولد کربلائی ابراهیم میان دوآبی» در بناب چنین می‌فرمایند:

ای محب صادق نجم بازغ باش و سراج باهر و کوکب شارق و
نخل باسق از فضل و موهبت جمال قدیم روحی لاحبائه الفدا
استبعاد منما یؤید من یشآء و یعزز من یشآء و ینور من یشآء آنه
لعلی کلّ شیّ قدیر، پشهای را که تو پرواز دهی شاهین است. شکر
کن خدا را که کأس هدایت از دست ساقی عنایت نوشیدی و
بمقصود رسیدی و آیات باهره دیدی و بشاخسار رحمانی پریدی
حال وقت آنست که بخدمت پردازی پرده اوهام براندازی و کار
عالمی بسازی. وعلیک البهاء الابهی. ع ع

و نیز در لوحی خطاب به «جناب آقا سید میرزا» چنین می‌فرمایند:

ای سید احرار چون مظهر محبت جمال ابهائی و منتسب آستان
کبریا سید احراری و سرور ابرار فنعم ما قال، پشهای را که تو
پرواز دهی شاهین است. هر نهر که مستمد از بحر است دریاست و
هر مور ضعیفی که در پناه سلیمان است امیر کشور اقتدار. وعلیک
التحیة والثناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «پاریس، حضرت وزیر مختار جناب
مستطاب ممتازالسلطنه بلحاظ انور مشرف فرمایند» چنین می‌فرمایند:

شخص محترما سرور مهربانا از پاریس بخطه مصر رسیدم ولی

مانند آن حضرت از ایرانیان مونس و انیس مهربان نیافتم امیدم چنان است که آن نفس نفیس روزبروز بر عزت و اقبال بیفزاید و سبب تخفیف بلایای ایران و ایرانیان گردد از وقایع ایران چشم گریان است و دردی بی‌درمان جمعی از بیفکران و احزاب مختلفه دست بهم دادند و ایران را ویران کردند باری دعا و وفا و صفا لازم است. این آوارگان شب و روز میکوشند تا عزت ابدیه‌ای از برای ایران و ایرانیان تأسیس نمایند تا ملت نجیبه فرس در انتظار اهمیتی یابد و جلوه‌ای کند مقصود از سفر اروپا این مراد بود و حال نیز با وجود ناتوانی عزم سفر پرمشقت امریک نمودم تا در آن سامان بلکه ان‌شاءالله حرکتی مذبحخانه شود هرچه هست امید بالطف حضرت احدیت است زیرا عون و صون و حمایت حضرت بیچون پشه زبون را شهباز اوج اعلی نماید و ذباب قاصر را عقاب کاسر کند، پشهای را که تو پرواز دهی شاهین است. باقی ایام عزت و اقبال مستدام باد و امرکم الأشرف العالی مطاع.

مصرع مذکور در آثار فوق را که حکم ضرب‌المثل یافته دهخدا در ذیل «مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است» مذکور داشته (امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۲۹) و دو نظیر ذیل را شاهد آورده است:

گرچه عنقا را نگیرد هیچ باز صیدگیر

باز کز دست تو پرد صید او عنقا بود. معزی.

سگ که شد منظور نجم‌الدین سگان را سرور است. امیرعلی شیر.

مصرع مورد نظر مصرع ثانی در بیت سعدی است که در بدایع خود چنین می‌گوید:

بنده خویشتمنم خوان که به شاهی برسم

مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است

کلیات سعدی، ص ۷۲۵

پلنگان رها کرده خوی پلنگی

حضرت عبدالبهاء در لوح «شیراز، بواسطه حضرت بشیرالهی، جناب فضل علی خان علیه بهاء الله الابهی» چنین می فرمایند:

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از وقایع مؤلمه شمس آباد اطلاع حاصل گردید الحمد لله بیک درجه بعضی از یاران محفوظ ماندند و البته تا بحال دست تطاول اهل عدوان کوتاه گشته بقول سعدی، پلنگان رها کرده خوی پلنگی. این عصبه اشقیا ایران را ویران نمودند و عنقریب بزیان و خسران مبین مبتلا کردند عبدالبهاء نتایج جمیع این بلایا و محن و رزایا را در بدایت انقلاب مشروح و مفصل بکل نکاشت حتی باعظم رجال و وزراء طهران ولی، گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو - آنکه البته بجائی نرسد فریاد است. چنانکه در قرآن میفرماید فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا آنچه ما بیش گفتیم آنها کمتر شنیدند عاقبت بخسران مبین افتادند علماء رسوم یعنی آیات متشابهات غیر محکمات و حجج غیر بالغه مداخله در امور جمهور نمودند و در سیاست ریاست یافتند و عاقبت کار را باین درجه رساندند هنوز مردم متنبه نمیشوند ضعف الطالب والمطلوب. و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم ولا یضرهم. بشس المولی و بشس العشیر. وعلیک البهء الابهی. ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۸۷، ص ۲۱۰-۲۱۱

مصرع منقول چنانچه اشاره فرموده اند از سعدی است و در خواتیم

او چنین آمده است:

وجودم بتنگ آمد از جور تنگی
جهان زیر پی چون سکندر بریدم
برون جستم از تنگ ترکان چو دیدم
چو باز آمدم کشور آسوده دیدم
خط ماهرویان چو مشک تتاری
بنام ایزد آباد و پر ناز و نعمت
درون مردمی چون ملک نیک محضر
پرسیدم این کشور آسوده کی شد ؟
چنان بود در عهد اول که دیدی
شدم در سفر روزگاری درنگی
چو یاجوج بگذشتم از سدسنگی
جهان درهم افتاده چون موی زنگی
ز گرگان بدر رفته آن تیز چنگی
سر زلف خوبان چو درع فرنگی
پلنگان رها کرده خوی پلنگی
برون لشگری چون هژیران جنگی
کسی گفت سعدی چه شوریده زنگی
جهان پر ز آشوب و تشویش و تنگی

چنین شد در ایام سلطان عادل

اتابک ابوبکر سعد بن زنگی

کلیات سعدی، ص ۸۱۶

در لوح فوق حضرت عبدالبهاء به چند آیه مبارکه قرآنی استشهد فرموده‌اند. از جمله آیه ۷۸ سوره نساء (۴) است که خداوند در فقره‌ای از آن چنین می‌فرماید: «... قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَا لَهُؤَلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا». مفهوم فارسی آیه آن که بگو هرچه در جهان پدید آید و از بد و نیک بشما رسد همه از جانب خداست، چرا این قوم جاهل از فهم هر سخنی دور و مهجورند.

اما فقره «ضعف الطالب والمطلوب» قسمت اخیر در آیه ۷۳ سوره حج (۲۲) است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذَّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعْفُ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ». مضمون آیه

مبارکه بفارسی آن که ای ناس این مثل را بشنوید تا به حقیقت حال خود آگاه شوید که آن بت‌هائی که معبود خود می‌دانید هرگز بر خلق مگسی قادر نیستند و اگر مکس ناتوان چیزی از آنها بگیرد قدرت باز گرفتن آن را ندارند. طالب و مطلوب، یعنی آن مکس ناتوان و آن بت‌هائی که معبود واقع شده‌اند، هر دو ناچیز و زبونند.

اما فقره «و یعبدون من دون الله...» قسمتی از آیه مبارکه شماره ۵۵ در سوره فرقان (۲۵) است که می‌فرماید: «و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم ولا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیراً». مضمون کلام الهی آن که مشرکین نادان خداوند را گذاشته‌اند و بجای او بت‌هائی را می‌پرستند که ابداً سود و زیانی به حال آنان ندارند. کافر نادان از خدا رو می‌گرداند و به او امر پروردگار خود پشت می‌کند.

و بالاخره فقره «لبس المولی و لبس العشیر» مأخوذ از آیه ۱۳ سوره حج (۲۲) است که چنین می‌فرماید: «یدعوالمن ضرّه اقرب من نفعه لبس المولی و لبس العشیر». مضمون آیه مبارکه بفارسی چنین است که آن تیره‌بخت خدا را رها کرده و چیزی را می‌پرستد که ضررش به او از نفع آن نزدیکتر است. او معبود بدی برای خود اختیار نموده و مونس بدی برای خود برگزیده است.

برای ملاحظه شرح مربوط به بیت «گوش اگر گوش...» به ذیل آن بیت مراجعه فرمائید.

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند **پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار**

حضرت بهاءالله در یکی از الواح چنین می فرمایند :

... ملکی از ملوک را رسم آنکه اگر یکی از امرای بیچاره که سالها به خسارت خدمت او مشغول از دنیا برود اموالی که بظلم و اعتساف جمع نموده ملک بارث میبرد و خود را وارث کل میدانند چنانچه در این ایام اموال یکی از امرا را برده و همچنین در شیراز مشیر آن ارض که سالها از آبا و اجداد خدمت نموده بعد از عروج جمیع اموالش ضبط شد معذک امرای دیگر باز بخدمت مشغولند و بصد هزار حيله و مکر تقرّب میطلبند آیا نمی بینند و یا نمی شنوند ، پندگیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند - پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار . برخی از ناس هم کمال جدّ و جهد را مبذول میدارند یا از حلال و یا از حرام چیزی جمع نمایند و از برای وراثت بگذارند غافل از آنکه اشیاء فانی و وراثت فانی خواهند شد ...

الواح خط عندلیب، ص ۱۵

و نیز جمال قدم در لوحی که به اعزاز «امدالله رقیه علیها بهاءالله» عزّ نزول یافته چنین می فرمایند :

بنام مالک ملکوت اسماء در سجن عکا عالم کتابی است مبین در هر حین بر زوال خود گواهی داده و میدهد بلکه مینماید . از اوّل دنیا الی حین به الرحیل الرحیل ناطق و به افصح بیان میگوید ای عباد در تغییرات من نظر نمائید ، گاهی به ظلمت شب ظاهر میشود

و هنگامی بنور فجر. اشجارم وقتی به کمال سبزی و طراوت
 مشهود و گاهی زرد و سبک و خشک منظور، پند گیرید ای سیاهیتان
 گرفته جای پند - پند گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار. پیری و
 جوانی و موت و حیات منادیند از جانب او و آگاه می‌نمایند بر
 خاتمه امور نیکوست حال نفسی که از او بگسست و به حق
 پیوست. یا امتی و ورقتی جمیع اشیاء در یک مقام منادی حقند
 مابین عباد معذک غفلت جمیع عالم را احاطه نموده الامن شاء ربک
 المشفق الکریم قولی لک الحمد یا مقصود العالم بما هدیتنی الی
 صراطک و ذکرتنی فی سجنک اسئلک ان تؤیدنی علی الاستقامة علی
 حبک انک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الغفور الکریم.

ثالثی الحکمة، ج ۳، ص ۲۵۱

و حضرت بهاءالله در لوحی که با عبارت «الحمد لله الذی انزل و ينزل
 کیف یشاء و هوالمقتدر المختار...» آغاز می‌شود چنین می‌فرمایند:

... یا خلیل سبیل واضح و دلیل لائح برهان ساطع و حجت
 هویدا معذک اهل بیان به اوهمات قبل تمسک جسته‌اند، در غفلت
 این قوم تفکر نمائید به بصر ظاهر خسارت اهل فرقان را دیده‌اند و
 ثمرات اعمال و اقوال ایشان را مشاهده نموده‌اند، متنبه نشدند و
 پند نگرفتند قل، پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند - پند
 گیرید ای سفیدیتان دمیده بر عذار. از یوم‌الله خبر ندارند و به انوار
 توحید حقیقی فائز نشدند آن جناب منقطعاً عن الكل در حفظ
 نفوس جهد بلیغ مبذول دارید که شاید اوهمات قبل به میان نیاید و
 مرة اخرى تجدید نشود ...

بیت مندرج در آثار مبارکه فوق از سنائی غزنوی است و در صدر
 قصیده معروف او چنین آمده است:

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

ای خدا خوانان قال، الاعتذار الاعتذار
 پیش از آن کاین جان عذرآور فرومیرد ز نطق
 پیش از آن کاین چشم عبرت بین فروماند ز کار
 پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند
 عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار
 ای ضعیفان از سپیدی مویتان زان شد چو شیر
 وی ظریفان از سیاهی، رویتان زان شد چو قار
 پرده‌تان از چشم دل برداشت صبح رستخیز
 پنبه‌تان از گوش بیرون کرد گشت روزگار
 تا کسی از دارالغروری ساختن دارالسرور
 تا کسی از دارالفراری ساختن دارالقرار
 در فریب آباد گیتی چند باید داشت حرص
 چشمتان چون چشم نرگس دست چون دست چنار

دیوان سنائی، ص ۱۸۲

در لوحی که در ابتدای مقال نقل گردید ذکری از «مشیر» شده است. به ظن قوی مراد از مشیر، میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک پسر میرزا محمدعلی خان مشیرالملک است. برای ملاحظه شرح حال و عاقبت احوال او ن ک به آثار العجم (ط: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ه.ش)، ص ۲۷۴-۲۷۵، اثر سید محمد نصیر حسینی فرصت‌الدوله و کتاب تاریخ رجال ایران (ط: زوار، ۱۳۴۷ ه.ش)، ج ۱، ص ۳۹-۴۰، اثر مهدی بامداد.

پیش کر بربط سرا و پیش کور آئینه دار

حضرت عبدالبهاء در لوح احبای الهی در فتح آباد (آباده) چنین می‌فرمایند:

هو الله ای یاران روحانی شبانگاه است ولی دم صبحگاهی فیض الهی، نور هدایت کبری از جهان غیب افق اعلی منتشر بر جمیع آفاق و ندای روحانی جمال‌ابهی از ملکوت اخفی متواصل بسمع اهل وفا، آهنگ عظیمی بلند است و روح بخش یاران هوشمند ولی افسوس که بی‌وفایان را پیش کر بربط سرا و پیش کور آئینه دار. پس شما که بندگان صادق آن یار مهربانید باید هریک مانند بازان سپید صید طیور توحید نمائید و چنان بانگی بر زاغان پلید زنید که هریک در حفرة از گلخن خسران جای گیرد و بگدازد و بعیرد. ای یاران الهی فیض نامتناهی محیط است و بخشش یزدانی شامل هر قریب و بعید دریای رحمت کبری پرموج است و هجوم جنود ملأ اعلی فوج فوج، وقت نشر نفعات است و هنگام ترتیل آیات بیّنات از نفس و هوی بگذرید و از لذائذ فانیه چشم پوشید بادیه هجران پیمائید تا پیمانۀ پیمان درکشید، هریک روح مجرد گردید و محبت مجسم جمیع جهانیان را یار مهربان شوید و همه عالمیان را مسرت دل و جان. وعلیکم التّحیّة والثناء. ع

مصرعی که در لوح مبارک فوق نقل شده مصرع اخیر در قصیده سنائی با مطلع «ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار - ای خدا خوانان قال الاعتذار الاعتذار» است که می‌فرماید:

خاطر کژ را چه شعر من چه نظم ابلهی

کور عینین را چه نسناس و چه نقش قندهار

نکته و نظم سنائی نزد نادان دان چنانک

پیش کر بربط سرای و نزد کور آئینه دار

دیوان سنائی، ص ۱۹۲

مآخذ اشعار فارسی

در آثار بهائی



حرف:

ت

تا بهمسایه نگوید که تو در خانه مائی

ن ک به ذیل: «تا که همسایه بداند...».



تا چه کند قوت بازوی دوست

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

یا حضرت ادیب بعد از رفتن شما مصلحت چنان دیده شد که مستر اسپراک نیز ارسال بمبئی و رنگون گردد لهذا فرستاده شد که در واپور با شما باشد و از تعالیم الهی بهره و نصیب گیرد تا ورود به هند کامل شود و مقتدر بر تبلیغ گردد، تا چه کند قوت بازوی دوست. فی الحقیقه جوان معقولی است کاری بکنید که روز به روز شور و جذبش بیشتر گردد و سبب اشتعال احبای هند شود...

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که بواسطه جناب حاجی نصرالله خان اناری برای احبای کرمان و رفسنجان و انار و شام آباد عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

هو الله ای یاران جان و وجدان عبدالبهاء جناب نصرالله خان الحمد لله در صون حمایت جمال مبارک بارض مقدّس رسید و بطواف مرکز انوار عتبه مقدّسه فائز گشت و جبین را بتراب تربت مطهره آیت نور مبین کرد و با عبدالبهاء ملاقات نمود فی الحقیقه پیام جمیع یاران بود از این پیام سرور دل و جان حاصل شد و مقصدش چنان بود که در جواب هر پیامی نامه‌ای تحریر گردد ولی عبدالبهاء را مجال کجا و فرصت و مهلت از چه جا دقیقه‌ای فراغت ندارد با وجود این از ده نامه یک نامه بلکه جواب تحریر می‌گردد قوه تحریر ولو مانند چشمه جاری باشد البتّه از عهده برنیاید گذشته از امور سائره و ملاقات و مشاغل و غوائل بی‌پایان، سفری

بجهان فرنگ نمود و ایامی چند درنگ کرد مقصد چنان بود که با وجود نهایت عجز بلکه آهنگی بلند گردد و امید بعون و عنایت جمال مبارک بود والا این پشه ناتوان را چه توانائی و این ذره فقر و فنا را چه قوت و اقتداری. هرچه بود گلبانگی بلند شد و مرغان آن چمن را بنغمه و آواز آورد. ولوله‌ای افتاد و صیت امرالله بمسامع صوامع ملکوت رسید. شب و روز بسؤال و جواب مشغول بود و نفوسی از نسیم گلشن ابهی باهتزاز آمد، مجامعی تشکیل شد و محافلی ترتیب یافت و عبدالبهاء بعون و عنایت بهاء بقدر عجز خویش کلمه‌ای چند بر زبان راند ولی چون تأیید موعود مشهود بود مانند آهنگ عود و رود تأثیر در ارواح و قلوب نمود. یکی از باده محبت‌الله سرمست شد و دیگری از جام الست می‌پرست گشت یکی از شدت وجد پرواز نمود و دیگری بآهنگ و آواز آمد تا بعد چه نتیجه بخشد. ولی مدت اقامت محدود بود چنانکه باید و شاید بخدمت موفق نگشتم لهذا آهنگ سفر دیگر دارم و با وجود ضعف و ناتوانی قطع محیط اعظم خواهم هرچند جسد تحمل ندارد ولی اعتماد بعون و عنایت جمال مبارک است که دریا را صحرا کند و امواج را افواج عون و نصرت فرماید، تا چه کند قوت بازوی دوست. چون نظر باستعداد و قابلیت خویش نمایم هیچ امیدی ندارم ولی چون نظر بتأییدات غیبیه و توفیقات لاریبیه حضرت مقصود کنم ذباب را عقاب بینم و پشه را رنگین شهر مشاهده نمایم و چنین است و حق‌الیقین است. باری دعوتنامه‌ها بسیار از محافل و مجامع امریکا رسیده بعضی محافل صلح عمومی، بعضی محافل وحدت نژاد، بعضی محافل ترویج معارف، بعضی محافل تجدید افکار باری محافل کثیره درخواست نموده‌اند که عبدالبهاء بآن سامان شتابد و در آن مجامع عظمی بیانی بر زبان براند حتی والی بستون که یکی از مقاطعات عظیمه امریک است نامه مخصوص نگاشته و مهتای ضیافت

گشته از اینگونه دعوتنامه‌ها بسیار ولی مرا مقصد چنان که در میهمانخانه وارد شوم و ضیافت نفسی را قبول ننمایم زیرا متعدّدند ، بهتر اینست که در میهمانخانه‌ها وارد شوم تا معامله یکسان باشد . باری رجای من از احبای ایران علی‌الخصوص کرمان و رفسنجان و انار چنان است که در غیبت این عبد ضعیف جمال‌ابهی شور و وله و جذب و طرب در نهایت قوت در آن صفحات جلوه نماید تا بعد از رجوع مشهود گردد که نعره یابهاء الابهای عبدالبهاء در باختر بمسامع مبارک احبای خاور رسیده آنان را بوجد و طرب آورده شرق و غرب حکم یک خانه یافته و جنوب و شمال یک گلستان گردیده و رجای دیگر آنست که احبّا در شام و سحر تضرّع بملکوت جلیل اکبر نمایند و عبدالبهاء را عون و عنایت طلبند شاید در عبودیت مقصود عالمیان نفسی ناتوان برآرد و در میدان خدمت حرکتی عاجزانه بنماید . ربّ و رجائی و ملجئی و غیائی و مهری و مناصی تری احبتک الخشع الی ملکوت رحمانیتک الخضع الی جبروت ربّانیتک الرکع السجود فی عتبة صمدانیتک الرتع فی ریاض التوحید الرضع من ثدی التقدیس یرتفع منهم الضجیج فی بطون الأسحار و یعلمونهم الصریخ فی العشیّ والأبکار تبتلا الی ملکوت الأسرار توجّها الیک یا عزیز یا جبار ای ربّ اعتداکل کفّار من حزب الفجار علیهم و ظلم کل غدار من ثلة الأشرارهم ربّ اغثهم بحفظک وکلانک واحرسهم بعین رعایتک وادخلهم فی صون حمایتک وایدهم علی عبودیة عتبتک و وفّقم علی خدمة امرک وانشرهم رایات الایات واقم بهم الدلائل والبیّنات واجعلهم مصابیح الفلاح وافتح علی وجوههم مصاریع النّجاح واعل بهم الی اوج الکمال و اعرج بهم الی مرکزالجمال واجعلهم لثالی العوالی فی اصداق الامکان والدررالغوالی فی عقود الموالی فی حیّز الاکوان واجعلهم طیوراً صادحة فی ریاض العرفان و حیثاناً سابعة فی حیاض الایقان واسوداً زائرة فی غیاض

الایمان . آنک انت الکریم آنک انت العظیم آنک انت الرّحمن
الرّحیم . ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند :

... ای یاران ثابت فیض الهی مانند باران بهاری بعالم انسانی
افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک بهشت برین کرده
ولی افسوس که کوران محروم و غافلان مهجور و افسردگان مایوس و
پژمردگان مخمود و این فیض بی‌پایان مانند سیل روان بمصدر اصلی
دریای پنهان راجع مگر نفوس قلیله نصیبی میبرند و اشخاص
معدوده بهره میگیرند ، تا چه کند قوت بازوی دوست . امید است که
در مستقبل خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند و محرومان
محرم اسرار گردند ...

منتخبات مکاتیب ، ج ۱ ، ص ۲۶۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا ملا نصرالله چنین
می‌فرمایند :

هو الله ای رفیق روحانی طبیب حاذق و پزشک ماهر امراض مزمنه
معالجه نماید و داء عضال دوا نماید زخم کارگر را مرهم التیام
بخشد و ضربه دامغه را ضمادهای فائقه بکار برد چنانکه شاعر
عرب میگوید ، يدعی الطیب لشدة الاوصاب یعنی طبیب را بجهت
مرض شدید دعوت کنند حال هیچ مرضی اعظم از نادانی نه و
هیچ درد بی‌درمانی اشدّ از احتجاب از حق نیست طبیب روحانی
باش پزشک آسمانی شو علیلان دل و جان را داروی رحمانی
بخش و مریضان جاهلان را بشفاخانه الهی دلالت نما طنزور
ملکوت ابهی بکار بر جدوار ملأعلی استعمال نما دریاق فاروق
اخلاق رحمانی مبذول دار و اکسیر اعظم محبت الله شایان و رایگان

کن تا نفوس پژمرده ترکمان را طراوت و لطافت بخشی و اموات غیر
احیاء آن قبائل و ملل را بنفَس مسیحائی زنده نمائی امید از الطاف
ربّ مجید چنان است و انتظار چنین، تا چه کند قوت بازوی دوست .
وعلیک البهاء الابهی .

مصرع «تاچه کند قوت بازوی دوست» را جمال قدم نیز در لوح
مصدر به «دی شیخ با چراغ ...» نقل فرموده‌اند . برای ملاحظه این
لوح به ذیل «دی شیخ با چراغ ...» مراجعه فرمائید .

مصرع منقول در آثار فوق ناظر به بیت مجمر اصفهانی است که
می‌گوید:

پنجه شیران همه در پنجه‌ات تا چه کند قوت بازوی تو

مجمع الفصحاء، ج ۵، ص ۹۷۲

بنا بر مندرجات مجمع الفصحاء مجمر اصفهانی نامش آقا سید
حسین و از سادات طباطبائی اردستان بوده و در آغاز جوانی به
دارالخلافة طهران آمده و در دربار قاجاریه لقب مجتهدالشعراء یافته
است . تاریخ وفات مجمر در سنه ۱۲۲۵ هـ ق (۱۸۱۰ م) بوده و دیوان
مختصری از او بجا مانده است . برای ملاحظه شرح احوال و اهم مآخذ
مربوط به سوانح حیات مجمر به کتاب حدیقه الشعراء، ج ۳،
ص ۱۵۲۶-۱۵۳۶، مراجعه فرمائید .

قائم مقام فراهانی در منشآت خود به دفعات به مصرع مزبور
استشهاد نموده است . از جمله می‌نویسد:

... بنده تکلیف خود را در رعایت حزم بعمل آوردم دیگر آنجا
دشمنانند قوی پنجه مرا . آلت جارحه بدست شما دادم تا چه کند
قوت بازوی تو ...

منشآت قائم مقام، ص ۱۸

و نیز ن ک به منشآت قائم مقام، ص ۱۲۷ و ۱۵۷ .

کلمه «طنزور» در لوح آقا ملا نصرالله به ظن قوی صورت دیگری از کلمه تنتور (Teinture) است و آن مایعی است که از تلفیق الكل با مواد داروئی بدست میآید و انواع مختلف آن در طبّ به مصرف میرسد . کلمه «جدوار» (به فتح اول) در همین لوح نام نوعی از ریشه های گیاهی است که برای رفع اثرات زهر عقرب و مار مصرف می شود .

و نیز در همین لوح، مصرع عربی منقول مصرع اخیر در قطعه ای است که ابن قتیبه آن را در عیون الاخبار (قاهره: مکتبه النجاج، ۱۹۵۷م، جزء هشتم، ص ۳۸-۳۹) چنین آورده است:

ما انت بالسبب الضعیف وانما	نُجِحُ الامور بقوة الاسباب
فالیوم حاجتنا الیک وانما	یدعی الطیب لکثرة الاوصاب

تا حلقه‌های زلفش حلق گراست روزی ای مابرون حلقه گردن دراز کرده

حضرت عبدالبهاء در لوح آقا میرزا مؤمن وضع او چنین می‌فرمایند:

هوالمعزی و معطی التسلی لعباده الفائزین و امائه الفائزات... یااختی
ابن ابهر الباهر الوجه المسجون فی محبة الله محزون و دلخون
مباشید بنار محبة الله مشتعل و بفرح عنایت الله مستبشر باشید که
بفضل الهی برادر روحانی نورانی و جسمانی در سبیل الهی چون
جمال مبین یوسف حقیقی در زیر غلّ و زنجیر افتاد، تا حلقه‌های
زلفش حلق که راست روزی - ای ما برون حلقه گردن فراز کرده.
بیست و چهار سال بود که جمال قدم در این سجن اعظم تشریف
داشتند پس معلوم و مثبت شد که این فخر و مباهات نفوس
است...

بیت از مولوی است. ن ک به ذیل: «بازار یوسفان را...» و «باز
آمد آن مغنی...».

تا که همسایه بداند که تو در خانه مائی

حضرت بهاءالله در لوحی که با عبارت «سالکان طریق معبود و واصلان سبیل مقصود مقدس از حدوداتند...» آغاز می‌شود چنین می‌فرمایند:

... محبت‌های باطنی که عمرها و قرن‌ها در صدر مستور بود به این کلمات بدیهی و تعارفات رسمی کشف و هویدا نمودیم، تا که همسایه بداند که تو در خانه مائی. ان‌شاءالله به عنایت ربانی حرم جمال را طائف شویم و کعبه ذات را زائر تا در عرش بقا به شرف لقا فائز شویم والسلام.

برای ملاحظه تمام این اثر لطیف به ذیل «جان گرگان و سگان...» مراجعه فرمائید.

اما مصرع منقول ناظر به بیت دهم در غزل سعدی در طیبات است که می‌فرماید:

من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفائی	عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی
دوستان عیب‌کنندم که چرا دل بتو دادم	باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرایی؟
ای که گفתי مرو اندر پی خوبان زمانه	ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجائی
آن نه‌خالست و زنخدان و سر زلف پریشان	که دل اهل نظر برد که سرست خدائی
پرده بردار که بیگانه خود این روی نبیند	تو بزرگی و در آئینه کوچک نمائی
حلقه بر در نتوانم زدن از بیم رقیبان	این توانم که بیایم بمحلت بگدائی
عشق و درویشی و انگشت‌نمائی و ملامت	همه سهلست تحمل نکنم بار جدائی
روز صحرای سماعست و لب جوی و تماشا	در همه شهر دلی نیست که دیگر برهائی

گفته بودم چو بیانی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیانی
شمع را باید ازین خانه بدر بردن و کشتن تا بهمسایه نکوید که تو در خانه مائی
سعدی آن نیست که هرگز ز کمندت بگریزد که بدانست که در بند تو خوشتر که رهائی

خلق گویند برو دل بهوای دگری ده

نکنم خاصه در ایام اتابک دو هوائی

کلیات سعدی، ص ۶۷۰

در کتاب هزار داستان، اثر جناب محمدعلی فیضی که هنوز به طبع نرسیده است دیدم که نوشته‌اند شخصی از پاشاهای عثمانی که دارای ذوق ادبی بود و غالباً در حضور حضرت عبدالبهاء از اشعار فارسی می‌خواند روزی در حضور آن حضرت عرض نمود که ما چقدر باید از ایرانیان ممنون باشیم که این گنج حقیقی را به کشور ما داده‌اند و به مناسبت موضوع این بیت سعدی را خواند که «شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن - تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی». بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند: «کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان - پرتو حسن تو گوید که تو در خانه مائی.»

تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش را در هجر و گمراهی بدان

نبیل اعظم زرنندی در بیاناتی که از جمال قدم ثبت نموده و به «پنج کنز» اشتهار یافته چنین آورده است:

... جمال قدم بر عرش اعظم منادیا الی من فی العالم میفرمایند که
ای سالک سالک و ای عارف عارف و ای عاشق عاشق و ای واصل
واصل، تا نگردد در تو اوصافش عیان - خویش را در هجر و
گمراهی بدان ...

عندلیب، شماره ۴۰، ص ۱۳

بیت منقول از مثنوی مشهور جمال قدم است که می فرمایند:

پس تو وصل او ز خود جوای نگار تا نبینی بعد از این هجران یار
مخزن کنز الهی هم توئی لیک از غفلت پی اینان دوی
تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش را در هجر و گمراهی بدان
او ز جود خود نکردت بی نصیب از صفات و اسم و رسمش ای لبیب
او ز لطفش بابها بر تو گشود تو مبند آن بابها همچون یهود

آثار، ج ۳، ص ۱۸۹

تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب می فرمایند:

... قلم آن جناب باید ترجمان قلم این عبد باشد و آنچه از این
قلم ترشح نماید از آن قلم بترآود یعنی در ذکر عبودیت این عبد قلم
آنجناب ان شاء الله آیت عظمی گردد این است که میفرماید، تا
نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی چشی خمر بقا از لعل
نوشین نگار...

مکاتیب، ج ۵، ص ۲۱۶

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا حسین زنجانی» چنین
می فرمایند:

ثابت پیماننا هرچند در ایام خویش زحمت و مشقت کشیدی
خانمان گذاشتی بی سر و سامان شدی و این از شروط سلوک در
راه یزدان است، تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه - کی
چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار. لهذا زحمت عین رحمت است
و مشقت حقیقت راحت...

بیتی که در آثار فوق به آن استشهاد شده از ابیات جمال قدم در
قصیده مشهور به قصیده «ساقی از غیب بقا» است که می فرمایند:

نار عشقی برفروز و جمله هستی ها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار
تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
پای نه بر فرق ملک آنکه درآ در ظل فقر تا ببینی ملک باقی را کتون از هر کنار
مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰

تا نگرید ابر کی خندد چمن

حضرت بهاء‌الله در مراسله‌ای که در سلیمانیه در جواب معروضه ملا حامد مرقوم فرموده‌اند چنین می‌فرمایند:

... رشحی که از سحاب سماء مکرمت در اراضی کلمات نازل فرمودید و طفحی که از غمام جریاء مرحمت در هویات اشارات مبذول داشتید نوری گردید و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سروری گشت و بر سینه محزونان نازل آمد بلی، تا نگرید ابر کی خندد چمن. سبحان‌الله مگر این نفحه مشک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و یا این نفحه صور از شجره طور آمد که از سر جان گذشتیم و بجنان پیوستیم...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۰۹

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب کلاتر» در دهج چنین می‌فرمایند:

ای بنده حضرت یزدان حمد خدا را که خاور عنبر نثار است و باختر مشکبار، شرق روشن است، غرب مشکاة انوار. صیت میثاق است و لوله در آفاق انداخته، آوازه کلمه‌الله است جهانگیر گشته. نعره یابهاء‌الله الابهی از هر سو بلند، نغمه یا ربی الاعلی از هر کوی مسموع هر هوشمند. رشحات سحاب عنایت کشور وجود را سبز و خرم نموده و نغمه صور الهی عالم انسانی را زنده فرموده. یاران دهج منهج بیضا یافتند و دوستان حقیقی یزد نرد محبت باختند و شه‌سواران میدان شهادت تا ملکوت ابهی تاختند. قوت حق قاهر بر خلق، مشیت الهی غالب بر حقایق انسانی. نار موقده

را هرچند بر اخماد برخواستند شعله بیشتر زد و سراج الهی را
 هرچند بر اطفاء کوشیدند پرتوش درخشنده تر گشت تا آنکه حال
 جهان بجنبش آمده و آفرینش آرایش یافته عنقریب خیمه آسایش
 بلند گردد و ظلّ ممدود کلّ را احاطه فرماید بحر حقیقت چنان
 موج زند که سواحل کائنات را غرق فرماید نهره یابشری یابشری
 از آن خطه و دیار شهدا بملکوت اعلیٰ رسد زخمها مرهم یابد،
 دردها درمان شود، دل‌های شکسته تسلی جوید، گل‌های پژمرده
 طراوت و لطافت بنماید. مثلی است مشهور، تا نگرید ابر کی
 خندد چمن. این دماء مطهر که تراب اغبر را رشک لاله احمر نمود
 چنان جوشی زند که خطه ایران را جنت رضوان نماید روح و
 ریحان بخشد، ریاحین عرفان برویاند آهنگ ملأ اعلیٰ بلند کند و
 نغمه و آواز خوشی در هر کشوری اندازد. پس باید بشکرانه
 پرداخت که ارض یا قربانگاه الهی شد و آن خطه و دیار مشهد فدا
 گردید نفوس شهدا هریک در ملکوت ابهی بر سریر حیات ابدی
 جالس و منتسبین ایشان را در ممرّ قرون و اعصار تاج افتخار بر
 سر و خلعت اختصاص در بر و بر کائنات سرور گردند. انّ لهم
 توقّد بعدالخمود و اطلاق بعدالقیود و قیام بعدالرقود و اشراق
 بعدالغروب بشرّ احباءالله بانّ لهم المقام الأعلیٰ فی ملکوتالله.
 آن جناب فی الحقیقه خادم یارانید و شریک و سهیم عبدالبهاء تا
 توانی دوستان را بنواز و با مخلصین همدم و همراز باش و بعبودیت
 آستان مقدّس پرداز. وعلیک وعلی احباءالله البهء الأبهی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «محفل روحانی و مجالس انس رجال و
 اماء رحمان علیهم وعلیهم البهء الابهی» در بشرویه چنین می‌فرمایند:

هوالله ای یاران و اماء رحمان الحمدلله ابواب رحمت کبری بر
 وجوه باز است و طیور جنت ابهی همدم آهنگ و آواز حضرت

بی‌نیاز بندگان و اماء خویش را محرم راز فرموده و بعیش و طرب روحانی همدم و دمساز فرموده عواطف رحمانیه شامل است و الطاف سبحانی کامل در هر اقلیم و دیار محافل روحانی برپا و مجامع رحمانی مهیا و خوان نعمت نامتناهی مهناً غلغله عشق است که خاور و باختر را بیکدیگر آمیخته و نغمه و آهنگ ملکوت است که شرق و غرب را بحرکت آورده چنین دمدمه و زمزمه البته بی‌حوادث و وقوعات نماند و این رعد و برق و باران بی‌طوفان ممکن نباشد لابد گاهی وقوعاتی حاصل گردد ولی العاقبة للمتقين محقق است و بشری للمخلصین مسلم. شاعر مشهور گفته، تا نگريد ابر کی خنده چمن، تا جانفشانی و تحمل مشاق عالم فانی نگرده در جهان الهی شادمانی و کامرانی تحقق نیابد این از لوازم عالم انسانی و شدت سرما و برف و باران و طوفان و بوران زمستان سبب شود که موسم ربیع جلوه نماید و رایحه طیبۀ گل و ریاحین مشامها معطر کند جهان زنده شود و عالم امکان جانی تازه یابد. بگذرد این روزگار و منتهی شود و ساکن شود این غبار و متلاشی شود این ابر تاریک و شمس حقیقت در دائرة نصف النهار عاقبت بدرخشد بر اقالیم ترک و تاجیک و آسیا و اروپا و امریک و افریک عموماً عنقریب صوت این نغمه و آهنگ و شلیک خواهند شنید. یومئذ یفرح المؤمنون. عع

و حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب ایادی امرالله حضرت ابن ابهر» چنین می‌فرمایند:

ای منادی پیمان نامه مورخ ۲ محرم [۱۳۲۸ هـ.ق] رسید ... در خصوص ایران سؤال نموده بودید بدان که این انقلاب و اضطراب عاقبت منتهی شود و در آینده زمان مستقبل ایران مانند کوکب درخشنده تابان است از این مشکلات حاصله مایوس مگردید دعا

کنید که خدا دولت و ملت ایران را موفق فرماید و از این انقلاب و اضطراب رهائی و نجات بخشد، تا نگرید ابر کی خندد چمن. یاران الهی باید به نهایت محبت و سکون و قرار و بی طرفی حرکت و سلوک نمایند و ابدأ در فتنه و فساد مداخله نمایند ...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

هوالمؤید ایها الافنون المنشعب من الشجرة المباركة ... ما در چنین ضوضاها باید حمد و ستایش حضرت رب الارباب نمائیم که اسباب ظهور تقدیس احبای الهی است، تا نگرید ابر کی خندد چمن، در جمیع عهدها این وقوعات اعظم از این واقع بلکه این ضوضاها کطنین الذباب بود. آن بحر اعظم به یک موج این خس و خاشاک را محو و نابود نموده و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا مثبت و معلوم است حال ملاحظه فرمائید که اثری از آن مفترین باقی رجعوا الی اسفل السافلین ...

مصرعی که در آثار فوق بارها نقل شده از مولوی است و در مثنوی چنین مذکور گردیده است:

تا نگرید ابر کی خندد چمن نا نگرید طفل کی جوشد لبن
 طفل یکروزه همی داند طریق که بگریم تا رسد دایه شفیق
 تو نمی دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیر او رایگان
 گفت فلیئکوا کثیرا گوش دار تا بریزد شیر فضل کردگار

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۴-۱۲۷

آیه مبارکه «و قل جاء الحق...» که در آخرین لوح منقول در فوق بدان استشهاد شده آیه ۸۱ در سوره اسراء (۱۷) است و مضمون آن چنین است که رسول حق آمد و باطل را نابود ساخت و باطل البته خود لایق محو و نابودی ابدی است.

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا میرزا حیدرعلی اسکوئی در تبریز چنین می‌فرمایند:

هو الله ای ثابت بر پیمان مکتوبی که بجناب آقا سید تقی مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید و مضمون مفهوم شد ما را بشهر تبریز گمان چنان بود که جام لبریز باشد و اطراف را قوه ادراک و تمیز بخشد حال اطراف باوصاف خوشی موصوف و مرکز بسکوت و صمت مألوف لابد در این حکمتی است چنین نخواهد ماند البته نفوسی قدم پیش نهند و بیش از پیش بکوشند، آیات توحید کردند و آیات تجرید شوند، تا یار که را خواهد و میلش به که باشد. ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو فضل عظیم نفوسی که تازه بشریعه الهیه وارد آنانرا تشویق و تحریض نمائید که جوش و خروشی برآرند ما بدرگاه احدیت تضرع و زاری مینمائیم که جانی تازه مبذول فرماید و یاران را بوجد و طرب آرد...

مصرعی که حضرت عبدالبهاء به آن استشهاد فرموده‌اند از دولت‌شاه قاجار است. دویستی حاوی این مصرع چنین است:

تاصبح قضا سهل سهیلش به که باشد تا شام قدر رجعت و میلش به که باشد
در بزم وصالش همه کس طالب دیدار تیار که را خواهد و میلش به که باشد
کلچین جهانبانی، ص ۵۹۰

نام دولت‌شاه قاجار محمدعلی میرزا بود و دولت تخلص می‌نمود.

تولدش به سال ۱۲۰۳ هـ ق (۱۷۸۸ م) و فوتش در ۲۶ صفر ۱۲۳۷ هـ ق (۱۸۲۱ م) اتفاق افتاد. دولت‌شاه فرزند اول فتحعلیشاه قاجار بود و مدتها حکومت کرمانشاهان را بعهدہ داشت. برای ملاحظه شرح حال و صورت مآخذ و منابع مربوط به سوانح حیات دولت‌شاه قاجار به صفحات ۶۲۴-۶۲۷ کتاب حدیقة الشعراء جلد اول رجوع فرمائید.

ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر

حضرت ربّ اعلی در کتاب مستطاب بیان فارسی چنین می فرمایند :

... می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بیستی که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که به هر قول او مثل آن خلق میشود بیت، اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او ظاهر است فلتتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او هرآینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عزّ عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عزّ او داخل شوی ببین، تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه از این هم اعظم تر بدان بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و منعوت گردد باین ذکر ...

بیان فارسی، ص ۲۲۰

مصرعی که حضرت ربّ اعلی به آن استشهاد فرموده اند از حافظ است و در غزل مشهور اوست که می فرماید :

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست	بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
چه گویمت که همیخانه دوش مست و خراب	سروش عالم غیبم چه مردها دادست
که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین	نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر	ندانمت که در این دامگه چه افتادست
نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر	که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفه عشقم ز رهروی یادست

رضابداده بده و ز جبین گره بکشای که بر من و تو در اختیار نگشادست
 مجودرستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار دامادست
 نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بنال بلبل بیدل که جای فریادست

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

دیوان حافظ، ص ۲۷

ترجمانی هرچه ما را در دل است دستگیری هرکه پایش در گل است

حضرت بهاءالله در مکتوبی که خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکى عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

... تفقد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را مکانی
معین و سامانی مزین آمد و سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر
بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انور الحق لثالی
منظومه آن مسرت کامل حاصل نمود و درّهای منشوره آن صحت و
آسایش دل بیاورد، ترجمانی هرچه ما را در دل است - دستگیری
هرکه پایش در گل است ...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۱

بیت از مولوی است و در مثنوی چنین مذکور شده است:

ترجمانی هرچ ما را در دلست دست گیری هرکه پایش در گلست

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۸

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی به ترکستان است

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی میرزا حسین و پسرش
حاجی میرزا محمدعلی در جدّه می فرمایند :

ای دو بنده مقرب درگاه کبریا نامه ای که بجناب منشادی مرقوم
نموده بودید ملاحظه گردید و معانی سبب فرح و سرور روحانی
گردید مدتی بود که خبری نبود لهذا قلوب در انتظار بود که نفعه
مشکباری از آن سامان بمشام رسد ، از ملاحظه این نامه نهایت روح
و ریحان حاصل شد و از عتبه مقدسه التماس و رجا متواصل تا آن
دو سراج وفا در زجاج بطحا و هاج کردند و چنان افروخته و
جانسوخته و نظر از دو جهان دوخته کردند که سبب انتباه قاصدان
کعبه و طائفان حرم شوند زیرا آنان از جوهر عرفان بیخبرند و از
نفحات قدس که یثرب و بطحارا معطر نموده بود بی نصیب و اثر .
لذا شما باید با ایرانیانی که به آن صفحات آیند نوعی روش و
سلوک فرمائید و محبت و مهربانی کنید و سبب سرور و شادمانی
شوید که نفعه ای از گلشن ابهی بمشام آید و از اسرار قدیمه که
بتجلی حقیقه محمدیه در آن دیار آشکار گردید بهره و قسمتی برند
والا حکم و حال حاجیان ، ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی - کین ره
که تو میروی به ترکستان است .

باری مرا آرزو چنین که آن یار دلنشین طیور شکور بهشت
برین شوند و شب و روز بآهنگ ملاأعلی در وجد و طرب آیند و
سبب سرور قلوب حجّاج بیت الحرام شوند و محرم خلوتگاه حضرت
رحمان گردند . همواره باید خبر شما ببقعه مبارکه برسد تا سبب

سرور یاران شود و فرح قلوب مشتاقان گردد . حضرت عالم جلیل
و فاضل نبیل مسعود افندی را از قبل این آواره تحیت مشتاقانه ابلاغ
دارید . ربّ و رجائی انّ هذان العبدان سرعا الی الی شرب والبطحا و
جاورا البیت العتیق مسجدالحرام ربّ اجعلهما یستنشقا رائحة
الرّحمن من النّاحیه المقدّسه المعطره للاکوان ربّ اجعلهما آیتی
رحمتک ورایتی موهبتک و سراجی هدایتک و نجمین بازغین فی افق
عنایتک وایدهما علی عبودیتک و وفّهما علی خدمتک وانصرهما
بجنود ملکوتک و اجعل لهما لسان صدق فی عالم الانشاء . انک انت
المؤید لمن تشاء علی ماتشاء وانک انت القویّ القدیر . ع ع

بیتی که حضرت عبدالبهاء به نقل آن پرداخته‌اند از سعدی است و
در حکایتی که در باب دوم کتاب گلستان مندرج می‌باشد مذکور گردیده
است . برای ملاحظه تمام این حکایت به ذیل : «این ره که تو
میروی ...» مراجعه فرمائید .

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند

حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می فرمایند :

ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید ،
ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند . آن ترک پارسی گو تویی که در
نهایت شیرینی و حلاوت بفارسی صحبت میداشتی و من و یاران
الهی را سبب سرور و شادمانی میگشتی ...

مکاتیب ، ج ۲ ، ص ۲۷۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح «بیطر قائمقامی عزّ تلو علی کاظم بیک
افندی حضرتلرینه» چنین می فرمایند :

ای ناظم مشکین نفس اشعار آبدار که مانند آب روان بود قرائت
گشت فی الحقیقه در نهایت فصاحت و بلاغت بود معانی
دلنشینش مذاق عارفان را شیرین نمود و لطائف معانیش دل و جان
را نشئه صهباء بخشید تا بحال از ترکان پارسی گو ولو بقول خواجه
حافظ بخشندگان عمرند چنین غزلی استماع نشد ابدأ معلوم
نمیگردد که قائل ترک است یا تاجیک لهذا تهنیت علم و ادب به
این غزل بی مثل و نظیر مینمایم و از خدا خواهم که چنان لسان
فصیح بلیغی بشما عنایت فرماید که فصحای عرب و بلغای عجم
حیران گردند . *وعلیک التّحیة والثناء . ع ع*

مصرعی که در دو اثر فوق به آن استشهاد شده در غزل حافظ با
مطلع «دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را ...» به صورت زیر مندرج

گردیده است:

خوبان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را

دیوان حافظ، ص ۵

بیت مذکور در دیوان حافظ که به اهتمام آقای ابوالقاسم انجوی به طبع رسیده به این صورت آمده است که:

ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت پیران پارسا را

دیوان حافظ، طبع انجوی، ص ۴

در دیوان حافظ شیرازی که به اهتمام سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد به طبع رسیده (طهران: امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، چاپ سوم، ص ۶) بیت مذکور به صورت «خوبان پارسی گو...» ثبت شده و در پاورقی این توضیح آمده است که «در این سیاق ظاهراً عبارت: ترکان پارسی گو مناسبتر بنظر میرسد».

تفاوت از زمین تا آسمان است

حضرت بهاءالله در لوحی که به امضای میرزا آقاچان خادمالله به تاریخ ۲۹ شعبان ۱۲۹۸ هـ ق عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

خدمت شارب کأس معانی حضرت اسم جود علیه بهاءالله الابدی عرض میشود... ای دوستان لله قیام نمائید و لله بگوئید و فی سبیلالله کوشش نمائید که شاید عباد این عصر مثل قبل محتجب نشوند و از عبده اصنام و اوهام محسوب نگردند. ای عباد، آخر در طائفه که خود را اعظم و اعلاّی خلق می‌شمردند و از فرقه ناجیه و امت مرحومه میدانستند تفکر نمائید که چه قسم معتقد بودند و چه قسم امر ظاهر شد، تفاوت از زمین تا آسمان است. باری همان طائفه بعد از دعوهای کثیره بالاخره از طایفه طاغیه باغیه لدیالله مذکور و در کتاب مسطورند چه که بفتوای آن نفوس مشرکه حق را آویختند و برصاص کین شهید نمودند...

مصرع منقول، مصرع دوم در بیت ذیل است که در کتاب گلچین جهانبانی (ص ۵۸۵) به سعدی نسبت داده شده است:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

دهخدا در ذیل این بیت در کتاب امثال و حکم (ج ۴، ص ۱۷۶۷) خود بیت هاتف اصفهانی را نظیر آورده است که فرمود: «چسان خورشید رویت را مه تابان توان گفتن - که از روی تو تا ماه از زمین تا آسمانستی».

تو بر یار و ندانی عشق باخت

این مصرع در لوح جمال قدم مصدر به عبارت «نقطه حمد و جوهر حمد...» نقل شده و تمام این لوح در ذیل «آنچه میخواهد دل تنگت بگو» مندرج گردیده است.

مصرع از مولوی است و تمام بیت چنین است:

آفتی نبود بتر از ناشناخت تو بر یار و ندانی عشق باخت

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱

و نیز ن ک به ذیل: «آفتی نبود بتر...».

تو خواه از سخنش پند گیر و خواه ملال

ن ک به ذیل: «من آنچه شرط...».

لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا
لوحه از سحر شد لکن لوحه جوا

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند:

... ادیب شیراز میگوید، تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز، چنانچه یعقوب حبّ اگر هويت قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البته احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفحات طیبه مقدّسه را از شمال روح میشنید و به جانان در عین وصال میآرمید ...

برای ملاحظه تمام این اثر منیع به ذیل «دی شیخ با چراغ ...» رجوع فرمائید.

این مصرع چنانچه تصریح فرموده‌اند از حافظ است که می‌فرماید:

دلم رمیده لولی وشیست شورانگیز	دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز
فدای پیرهن چاک ماهرویان باد	هزار جامه تقوی و خرقه پرهیز
خیال خال تو با خود بخاک خواهم برد	که تا ز خال تو خاکم شود عبیرآمیز
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی	بخواه جام و گلابی بخاک آدم ریز
پیاله برکفتم بند تا سحرگه حشر	بمی ز دل بیرم هول روز رستاخیز
فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی	که جزولای توام نیست هیچ دست‌آویز
بیا که هاتف میخانه دوش بامن گفت	که درمقام رضا باش و ز قضا مگریز

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

تو عبد اسم اعظمی نگویمت خداستی ولی تو رحمی نما به عجز و انکسار من

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب بابا ولد حسین در شماخی
می فرمایند:

ای ناظم لؤلؤ منشور منظومه غراء که مانند فرائد نورا و لثالی لثلاء
از صدف قریحه الهام صریحه شما منشور گشته بود سبب مسرت و
فرح بی پایان شد زیرا این بیت مذهب و معتقد و مشرب صمیمی
عبدالبهاست، تو عبد اسم اعظمی نگویمت خداستی - ولی تو رحمی
نما به عجز و انکسار من. احسنت احسنت ستایش عبدالبهاء اینست
و اقصی آمال و آرزوی او آن. لهذا نهایت مسرت از قرائت حاصل
گشت این عبد مقامی و رتبه ای و نعتی جز عبدالبهاء نداشته و
مادون آن در درگاه احدیت مقبول نه. پس ای بلبل گلشن فصاحت
و مرغ خوش آهنگ گلزار بلاغت کلبانگی از ریاض الهی بزن و نغمه
تقدیس بلند نما و به محامد و نعوت جمال ابهی پرداز و مدح و
ستایش جمال اعلی کن و عبدالبهاء را بعبودیت آستان بستا این
است سبب سرور من، این است سبب حبور من احسنت احسنت
ایها الناطق الصادق والسراج اللامع. وعلیک التحیه والثناء. ع

۱۲ محرم سنه ۳۲۱

بیت منقول از بابا ولد حسین است. از شرح احوال ایشان تاکنون
مطلبی به نظر این عبد نرسیده است.

تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید

حضرت بهاءالله در لوحی که به اعزاز جناب ورقا و به امضای خادم الله عزّ صدور یافته و بتاریخ ۲۲ جمادی الاول سنه ۱۳۰۱ هـ ق مورخ است چنین می فرماید:

... این که از نتایج سجن مرقوم داشتند لله الحمد هر امری واقع شود و هر ضری بر اولیاء وارد همان تبدیل شده و میشود حبس در سببش علت حریت و نجات گشته چنانچه به سبب سجن آن محبوب آن نفوس معدوده حیات یافتند و به رستگاری فائز گشتند این است که گفته اند، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید. این مخصوص است به این امر چه که هرچه وارد شده سبب اعلاء کلمه الهیه گشته ان شاءالله آن اشجار مغروسه جدیده به ثمرات بدیعه منیعه فائز شوند ...

مجموعه آثار، شماره ۱۹، ص ۳۸۵

و حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

... از هجرت این مهاجران باین سمت اشتهار علو این امر جمیع ممکنه این ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیه بید خود اعداء فرمود من دون اینکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد این است معنی آن شعر پارسی که میگوید، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید.

اسرار، ج ۵، ص ۲۶۲

و حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین می فرمایند :

آنچه در عالم واقع شود از برای اولیای حق نور است و از برای اهل شقاق و نفاق نار. اگر ضررهای عالم بر یکی از اولیا وارد باز ریح با اوست و خسارت از برای مادونش، یعنی از برای نفوسی که غافل و جاهل و جاحدند. اگرچه گوینده بخیال دیگر گفته ولكن مطابق است با دستگاه حق، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید. در هر حال ریح و ثروت و منفعت با دوستان الهی بوده و هست اولیای حق از نار سردند و از آب خشک یعنی امورات ایشان غیر امورات اهل عالم است در هر تجارتی ریح با ایشان است. یشهد بذلك کل عاقل بصیر و کل منصف سمیع.

منتخباتی از پیامهای عمومی، ص ۸۶

حضرت عبدالبهاء در لوح «جناب آقا میرزا علی اکبر میلانی» می فرمایند :

هوالله ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما ملاحظه گردید و از معانی آن انجذاب بانوار جمال رحمانی واضح و مشهود بود حمد کن خدا را که فانی در امراللهی و جز رضای حق مقصدی نداری و در صون حمایت حضرت پروردگاری بشارت اتحاد و یگانگی احباً بسیار سبب سرور و حبور گردید اگر این وحدت اصفیا تأسس تام یابد در اندک زمان طهران جنت رضوان شود و آن سرزمین بهشت برین گردد یک مجلد از آثار مبارکه که بخط خویش در نهایت خوشنویسی مرقوم نموده بودی بسیار مقبول گردید فی الحقیقه کلک مشکین آن یار نازنین در زمین بر اوراق نثار مینماید ... احیاناً اگر در امور موقت ادنی فتوری حاصل شود ولی عاقبت ریح و سود موفور است شجر اگر از باد خزان بی برگ گردد بهار درپیش است

بی‌نهایت سبز و خرم شود بیقین مبین بدان که بندگان جمال‌ابهی
در هر صورت موفق و مظفرند، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق
آید ...

و حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

هو الله ای بنده جمال‌ابهی چندی است که پیامی و کلامی از
شما نرسیده است میدانم خواهید گفت که جواب نرسیده حق
باشماست و مثل مشهور است، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق
آید. ولی قدری ملاحظه نما که عبدالبهاء درچه بحرانی، آن وقت
در هر سالی به کلمه‌ای بلکه در دهری بحر فی خوشنود و ممنون
میشوی ملاحظه فرما که با وجود این بخط خود بشما مرقوم
مینمایم مقصود اینست که بیقین بدان دائماً ندیم و قرین منی ...

و حضرت عبدالبهاء در لوح چند نفر از احبای تفلیس چنین
می‌فرمایند:

ای یاران عبدالبهاء جناب آقا حسینعلی بزیارت آستان مقدس
مشرق و از طرف همه شماها بالتیابه زیارت مکمل فرمودند گویند
که حضرت موسی را خداوند خطاب فرمود، ای موسی مرا بزبانی که
گناه نکردی بخوان و دعا کن عرض کرد خدایا چنین زبانی از کجا
آرم لسان من عین خطاست با وجود این چنین زبان چگونه میسر
گردد، از درگاه عزت جواب آمد یا موسی کاری بنما که دیگران
در حق تو دعا نمایند، زیرا تو بزبان دیگران خطائی ننمودی پس
این زبان منزّه و مبرا از خطاست. حال جناب آقا حسینعلی نیز
بالتیابه از شما بزبان شما که مبرا از خطاست دعا نمود و زیارت
کرد حال باید نظر بحکمت نمود حکمت اقتضای جمعیت در این
بقعه مبارکه در این ایام نمینماید، ولی مثلی است مشهور، تو گرو
بردی اگر جفت اگر طاق آید. در هر صورت زیارت شما مقبول از

خدا میطلبم که هر روزی جدید تأییدی بدیع برسد و نور عنایتی
بدمد و بدرقه موهبتی برسد . *وعلیکم التَّحِيَّةُ وَالثَّنَاءُ يَا احِبَّاءَ*
عبدالبهاء . ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند :

ای امة الله ای ورقه موقنه جناب معلوم هرچند مدعی غائب و
غارب بودند ان شاء الله عنقریب طالع و حاضر گردند افق بیت روشن
و خانه و کاشانه گلزار و گلش گردد *فی الحقیقه* ستم نمودند و
تعدی کرده‌اند و شما آنچه بگوئید و شکایت نمائید و فریاد و فغان
برآرید محقید و من آنچه ایشان را زجر نمایم اجر یابم و ایشان
آنچه توبه کنند و انابه نمایند معذور و معفو نخواهند شد شما
محقید و او محقوق بلکه مستحق قصاص نامحدود ولی در قاعده
شرع انور این است که مدعی و مدعی علیه هر دو چون حاضر گردند
حکم صادر گردد و قصاص جاری شود جناب حاجی محاججه
مینمایند که باید من و مدعی هر دو موجود ، باهم حاضر شویم
آنوقت حکم و قصاص هر دو را جاری کنید باین بهانه شما را هم
میخواهد باینجا بکشد عجب نقشی است جناب حاجی این را نیز
میداند چون کار بقصاص انجامد چوب و تازیانه بمیان آید آن وقت
شما فوراً حق خود را حلال مینمائید و از قصاص رها یابد ولی
زیارت روضه مقدسه حاصل گردد در این صورت ، تو گرو بردی اگر
جفت و اگر طاق آید . جناب حاجی غالب و غنائم را سالب گردند
پس چه باید کرد چاره جز عفو و سکوت نیست . والا من در این
میان باختهم زیرا جناب حاجی دوباره حاضر شوند و آنچه عرائض
همراه دارند جواب خواهند و من نیز باید شب و روز به تحریر
مشغول گردم پس شما بهتر اینست که جناب حاجی را معذور و از
قصور ماضی معاف دارید ان شاء الله آینده تلافی مافات مینمایند

علی‌الخصوص در زیارت روضه مبارکه بیاد شما بودند . ع ع

مجموعه مکاتیب، شماره ۱۳، ص ۱۷۰-۱۷۱

مصرعی که در آثار متعدد فوق به کرات نقل شده از سعدی است و تمام غزل او که حاوی مصرع مزبور می‌باشد بشرح ذیل است:

اگر آن عهدشکن با سر میثاق آید	جان رفتست که با قالب مشتاق آید
همه شبهای جهان روز کند طلعت او	گر چو صبحیش نظر بر همه آفاق آید
هر غمی را فرجی هست ولیکن ترسم	پیش از آنم بکشد زهر که تریاق آید
بندگی هیچ نکردیم و طمع میداریم	که خداوندی از آن سیرت و اخلاق آید
گر همه صورت خوبان جهان جمع کنند	روی زیبای تو دیباچه اوراق آید
دیگری گر همه احسان کند از من بخلست	وز تو مطبوع بود گر همه احراق آید
سرو از آن پای گرفتست بیکجای مقیم	که اگر با تو رود شرمش از آن ساق آید
بی تو گر باد صبا میزندم بر دل ریش	همچنانست که آتش که بحراق آید
گر فراق نکشد جان بوصالت بدهم	تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید

سعدیا هر که ندارد سر جان افشانی
مرد آن نیست که در حلقه عشاق آید

کلیات سعدی، ص ۶۰۹

قضیه حضرت موسی و خطاب الهی به او که در لوح احبای تفلیس به آن اشاره شده در ابیات ۱۸۰-۱۸۸، در دفتر سوم مثنوی مولوی مندرج است.

تو میخندی و میگذد لب قضا اجل دارد از خندهات گریه‌ها

حضرت بهاء‌الله در مکتوبی که خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکى عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

... حضرات اعداء در نشاطند که مال بی‌صاحبی بگیریشان آمد
مگر نشنیده‌اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید، من قتل مظلوماً
فقد جعلنا لولیه سلطاناً. تو میخندی و میگذد لب قضا - اجل دارد
از خندهات گریه‌ها ...

رحیق مختوم، ج ۱، ص ۴۱۲-۴۱۳

گوینده این بیت بر حقیر معلوم نیست. برای ملاحظه شرحی در
باره آیه قرآنی «من قتل مظلوماً...» به ذیل: «بگذرد این روزگار...»
مراجعه فرمائید.

فہرست

اہم کلمات آیات

و

مصاریح

فهرست اهم كلمات ابيات و مصارع

آ

آئینه	(ای امیر عرب)
آئینه دار	(پیش کر برط)
آب	(آب در کوزه) (آدم و حوا کجا)
آتش	(آن یکی عاشق)
آخر	(ای عشق منم)
آدم	(آدم و حوا کجا)
آسایش	(بر این مرده)
آسمان	(آسمان میکفت آندم) (تا زمین و آسمان) (تفاوت از زمین)
آشوب	(آشوب و فتنه)
آغاز	(ای عشق منم) (بنام برآزنده)
آفت	(آفتی بود آن) (آفتی نبود بتر)
آفتاب	(آدم و حوا کجا) (آن خطاهاتی که)
آفرین	(آفرین بر دست) (آفرین بر نظر)
آواز	(این همه آوازا) (برنیاید ز کشتگان)

الف

ابر	(تا نگرید ابر)
ابراهیم	(ای خلیل وقت)
ابوجهل	(ای صبا از)
ابو نصر	(این سخن را)
اثر	(اگر بگذری سوی)
اجابت	(ای دعا از تو)
اجل	(تو میخندی و میکزد)
ارس	(ای صبا گر بگذری)
ارض	(این نهالت غرس)
ارکان	(ای ضیاءالحق حسام الدین راد)

(ای امير عرب)	ازل
(ای برادر تو)	استخوان
(پای استدالیان)	استدالیان
(تو عبد اسم)	اسم اعظم
(این نهالت غرس)	اشراق
(آن خطاباتى كه)	اصطلاح
(ای خلیل وقت)	اطیار
(ای صبا از)	اعداء
(بر مثال موجها)	اعداد
(ترسم نرسی بکعبه)	اعرابی
(ای ایاز از)	افسانه
(ای امير عرب)	افسر
(آمدیم ای شاه)	افق
(ای دریغا عرصه)	افهام
(الهی مستقیم کن)	الهی
(بین هلال محرم)	امان
(الهی مستقیم کن)	امر
(امروز باید ار کرمی)	امروز
(بین هلال محرم)	امن
(این مطرب از)	امید
(ای امير عرب)	امیر
(بنام برآزنده)	انجام
(ای برادر تو)	اندیشه
(تو عبد اسم)	انکسار
(اگر بگذری سوی)	انگشتگر
(تا نگرود در تو)	اوصاف
(ای عشق منم)	اول
(ای ایاز از)	ایاز
(از روی یار)	ایوان

ب

باد (باد اگر بر من) (باد چون بشنید) (بر مثال موجها) باد

(باده دردآلودمان)	باده
(ای عشق منم)	باده فروش
(بازار یوسفان را)	بازار
(آفرین بر دست) (تا چه کند قوت)	بازو
(این دم شیر)	بازی
(ای عشق منم)	باطن
(باقی این گفته) (باقی عمر ایستاده ام) (پای نه بر فرق)	باقی
(بانگ هدهد گر پیاموزد)	بانگ
(ای تیر غمت)	بت خانه
(آنچه در خمخانه) (بیش از این)	بحر
(ای برادر تو)	برادر
(پیش کر بریط)	بریط
(برعکس نهند نام)	برعکس
(این زمان جان)	برون
(این همه گفتیم)	بسیج
(تا نکردی فانی)	بقا
(باز آمد آن)	بلا
(این روا باشد)	بند
(ای که هرگز)	بنده
(بوی آن دلبر) (بوی جان میآید) (بوی جانی سوی) (بوی جوی مولیان) (بوی گل را)	بو
(آنچه مردم میکند)	بوزینه
(ای صبا گر)	بوسه
(این سخن را در نیابد)	بوعلی سینا
(ای بهامالله)	بهامالله
(با دو عالم)	بیگانگی

پ

(آدم و حوا کجا) (پای استدالیان) (پای نه بر فرق) (ترجمانی هرچه)	پا
(پارسی گو گرچه) (ترکان پارسی گو)	پارسی

(آفرين بر نظر)	پاک
(بهر طفلک آن)	پدر
(بوی آن دلبر)	پران
(ای امير عرب) (پرده چه باشد)	پرده
(ای شه از)	پرسیدن
(پشه‌ای را که)	پرواز
(از اين رباط)	پست
(بوی جان می‌آید)	پشم
(باد چون بشنید) (پشه‌ای را که)	پشه
(پلنگان رها کرده)	پلنگان
(پند گیرید ای)	پند
(این مطرب از)	پیام
(آنچه در دل)	پیدا
(این نفس جان)	پیراهن
(بانگ هدهد گر بیاموزد)	پیغام
(بتن زنده پیل)	پیل

ت

(پارسی گو گرچه)	تازی
(بودم آن روز)	تاک
(ترجمانی هرچه)	ترجمانی
(تو عبد اسم)	ترحم
(ترکان پارسی گو)	ترکان
(این ره که) (ترسم نرسی بکعبه)	ترکستان
(امروز باید ار کرمی)	تشنه
(آب در کوزه)	تشنه‌لب
(بين تفاوت ره) (تفاوت از زمین)	تفاوت
(بگذرد این روزگار)	تلخ
(آن که دائم)	تماشا
(پای استدالیان)	تمکین
(آن یکی عاشق) (این زمان جان) (بتن زنده پیل)	تن
(از روی یار)	تهی

تیر (از هر کنار) (ای تیر غمت)
تیز (باد چون بشنید)

ج

جام (از روی یار)
جامه (آسمان میگفت آندم) (اگر بگذری سوی) (این مطرب از) (باد اگر
بر من) (بغمبرفروشان اگر)
جان (آن یکی عاشق) (ای ذبیح الله) (ای ضیاءالحق حسام الدین و دل)
(این زمان جان) (این مطرب از) (این نفس جان) (این همه کردی)
(با شیر اندرون) (باقی این گفته) (بر این مژده) (بس فسانه عشق)
(بوی جان میآید) (بوی جانی سوی)
جانان (ای صبا از)
جبرئیل (بتن زنده پیل)
جزو (باش تا کل)
جفا (بر من مسکین)
جفت (با لب دمساز) (تو گرو بردی)
جواب (این زمان جان) (بس کنم دلبر)
جوش (ای عشق منم)
جولانکه (ای مکس عرصه)
جوی (بوی جوی مولیان) (بیش از این)
جهان (آب در کوزه) (آنچه نی میگوید) (این جهان کوه)

چ

چاه (آن یکی عاشق) (ای صبا از)
چرخ (آسمان میگفت آندم)
چشم (ای عشق منم)
چمن (از روی یار) (تا نگرید ابر)
چنگ (از روی یار) (باز آمد آن)
چوبین (پای استدالیان)
چوپان (ای موسی من)
چهار (ای خلیل وقت)

ح

حائل	(پرده چه باشد)
حاجت	(ای خدا ای)
حافظ	(تو خود حجاب)
حال	(ای شه از)
حبیب	(ای صبا از)
حج	(ای قوم به حج)
حجاب	(تو خود حجاب)
حرمت	(ای امیر عرب)
حسام	(ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد) (ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل)
حسد	(ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد)
حسن	(بازار یوسفان را)
حسین	(ای صبا از)
حق	(آنچه در دل) (از برای حق) (ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل) (این همه گفتیم) (بی عنایات حق)
حلق	(ای دریغا عرصه) (تا حلقه‌های زلفش)
حلقه	(تا حلقه‌های زلفش)
حمل	(آن خطاباتی که)
حوا	(آدم و حوا کجا)
حیران	(بوی آن دلبر)
حیرت	(از تو ای بی نقش)

خ

خار	(باش تا کل)
خاص	(بی عنایات حق)
خاک	(ای خدا ای) (ای صبا گر بگذری)
خالی	(از روی یار)
خانه	(آب در کوزه) (ای تیر غمت) (تا که همسایه)
خجل	(ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل)
خدا	(آدم و حوا کجا) (ای امیر عرب) (ای خدا ای) (این همه گفتیم) (تو عبد اسم)

خدمت	(آن یکی عاشق)
خراب	(آنچه نی میگوید)
خراج	(برده ویران خراج)
خرد	(اندر این محضر) (بکنه ذاتش خرد)
خردمند	(ای امیر عرب)
خرکھی	(از روی یار)
خرمن	(ای بهاءالله چو)
خروش	(آنچه در خمخانه) (ای عشق منم) (تا که این مستور)
خس	(بکنه ذاتش خرد)
خطابات	(آن خطباتی که)
خطاپوش	(آفرین بر نظر)
خلق	(ای تیر غمت) (ای دریغا عرصه)
خلیل	(آن یکی عاشق) (ای خلیل وقت)
خمار	(آنچه در خمخانه) (تا که این مستور)
خمخانه	(آنچه در خمخانه)
خمر	(تا نگردی فانی)
خندان	(تا زمین و آسمان)
خنده	(تو میخندی و میگذد)
خو	(پلنگان رها کرده)
خورشید	(ای ضیاءالحق حسامالدین و دل)
خوش	(ای وقت تو)
خوشتر	(پارسی گو گرچه)
خوشحال	(از برای حق)
خیره سر	(از تو ای بی نقش)
خیل	(بوی جان میآید)

د

دائم	(آن که دائم)
دار	(الهی مستقیم کن)
دامن	(این نفس جان)
دانا	(بنام برآرنده)
دانائی	(ای عشق منم)

داود	(از مقلد تا)
دراز	(تا حلقه های زلفش)
درخت	(این روا باشد)
درد	(اگر دردم یکی)
دردآلود	(باده دردآلودمان)
دروازه	(باز آمد آن) (ای ایاز از)
دریا	(ای خدا ای) (بدریا بنگرم دریا) (بکنه ذاتش خرد)
دست	(آفرین بر دست) (از دست و زبان)
دستگیر	(ترجمانی هرچه)
دستور	(بیش از این)
دشوار	(با کریمان کارها)
دعا	(از هر کنار تیر) (ای دعا از)
دغل	(آن خطابهاتی که)
دکان	(بازار یوسفان را)
دل	(آنچه در دل) (ای تیر غمت) (آنچه میخواهد دل) (ترجمانی هرچه)
	(ای ضیاءالحق حسامالدین و دل) (این سخن ناقص) (این مطرب
	از) (این نهالت غرس) (باقی این گفته)
دلبر	(این زمان جان) (بس کنم دلبر) (بوی آن دلبر)
دم	(این دم شیر)
دمبدم	(آنچه مردم میکند)
دمساز	(با لب دمساز)
دنباله	(بنشین و تو صبر)
دور	(آن که دائم)
دوست	(این مطرب از) (تا چه کند قوت)
دولت	(باش تا صبح)
ده	(برده ویران خراج)
دیده	(تا زمین و آسمان)
دیر	(ای تیر غمت)
دیوانگی	(با دو عالم)

ذ

ذات	(از تو ای بی نقش) (ای امیر عرب) (بکنه ذاتش خرد) (تو نه این باشی)
-----	--

(ای ذبیح الله)	ذبیح
(آشوب و فتنه)	ذرات
(ای خدا ای)	ذره

د

(بین هلال محرم)	راح
(ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد)	راد
(با تو بی لب) (بانگ هدهد گر بیاموزد)	راز
(تا نگردی فانی)	راه
(آنچه نی میگوید)	ریاب
(از این ریاط)	ریاط
(آنچه در خمخانه) (تا که این مستور)	ریانی
(از این ریاط)	رحیل
(از تو ای بی نقش)	رطب‌البدن
(از روی یار)	رطل
(این مطرب از)	رقص
(آنچه در دل)	رموز
(ای خدا ای) (این روا باشد)	روا
(از این ریاط)	رواق
(از هر کنار)	روان
(تا ببینی طور) (تا زمین و آسمان)	روح
(ای صبا از)	روح‌الله
(ای صبا گر)	رود
(آنچه در دل) (آن خطاباتی که) (بودم آن روز)	روز
(بار دگر روزگار) (بگذرد این روزگار)	روزگار
(آن خطاباتی که)	روشن
(این ره که) (بین تفاوت ره) (ترسم نرسی بکعبه)	ره
(ای خلیل وقت)	رهزن
(آن خطاباتی که)	ریاحین
(ای برادر تو)	ریشه

ذ

زاغ	(از روی یار)
زبان	(از دست و زبان) (ای معاف یفعل الله) (باقی این گفته) (هوی آن دلبر) (پارسی گو گرچه)
زغن	(از روی یار)
زالال	(آن خطاهاى كه)
زلف	(تا حلقه های زلفش)
زمان	(آدم و حوا) (ای صبا از) (ای مسیحای زمان) (این زمان بگذار)
زمین	(این زمان جان) (با تو بی لب) (باد چون بشنید)
زنداد	(آسمان میگفت آندم) (تا زمین و آسمان) (تفاوت از زمین)
زندگی	(آن یکی عاشق)
زنده	(ای عشق منم)
زنگی	(این مطرب از) (این همه کردی) (بتن زنده پیل)
زورائیان	(برعکس نهند نام)
زه	(ای صبا از)
	(آدم و حوا)

س

ساحل	(ای صبا گر)
ساغر	(بین هلال محرم) (بیا تا گل)
ساقی	(آنچه در خمخانه)
سال	(از برای حق) (بین هلال محرم)
سبا	(بانگ دهد گر پیاموزد)
سبزه	(این روا باشد)
سحاب	(امروز باید ار کرمی)
سحر	(این همه از نتایج) (باش تا صبح)
سخت	(ای دریغا عرصه) (این روا باشد)
سخن	(این سخن را) (این سخن ناقص)
سخندان	(ای امیر عرب)
سد	(پرده چه باشد)
سدره	(ای بهاءالله چو)

(اگر یک سر مو)	سر
(از این رباط)	سرپلند
(ای عشق منم)	سرگشته
(ای عشق منم)	سرمایه
(از روی یار)	سرو
(پند گیرید ای)	سفید
(آمدیم اینجا ای)	سکان
(پرده چه باشد)	سکندر
(بر مدعیان گردید)	سگ
(ای امیر عرب) (بوی جان میآید)	سلطان
(این مطرب از)	سماع
(آن که دائم)	سوختن
(ای عشق منم)	سودائی
(از روی یار)	سهی
(اگر بگذری سوی) (این همه گفتیم) (بی عنایات حق) (پند گیرید ای)	سیاه
(ای مکس عرصه)	سیمرغ
(ای بهاءالله چو)	سینا

ش

(آمدیم اینجا ای) (ای ضیاءالحق حسامالدین راد)	شاه
(پشه ای را که)	شاهین
(آن خطاباتی که)	شب
(بوی جان میآید)	شتر
(آنچه در خمخانه)	شراب
(ای بهاءالله چو)	شرر
(بر من مسکین)	شرم
(آفتی بود آن)	شکارافکن
(از دست و زبان)	شکر
(بار دگر روزگار)	شکر
(این همه آوازا) (ای شه از)	شه
(آن یکی عاشق)	شهود

شیدائی	(آنچه در خمخانه) (ای عشق منم) (تا که این مستور)
شیر	(این دم شیر) (با شیر اندرون)

ص

صاف	(باده دردآلودمان)
صبا	(ای صبا از) (ای صبا گر)
صبح	(آن خطاباتی که)
صبح	(باش تا صبح)
صبر	(بنشین و تو صبر)
صحبت	(از برای حق)
صحرا	(آفتی بود آن) (هدریا بنگرم دریا)
صدا	(از مقلد تا) (ای ایاز از) (این جهان کوه)
صدر	(از تو ای بی نقش)
صغیر	(از تو ای بی نقش)
صفا	(بین هلال محرم)
صفرا	(آنچه در خمخانه)
صفیر	(ترا ز کنگره عرش)
صواب	(این زمان جان) (بس کنم دلبر)

ض

ضرورت	(از این رباط)
ضلالت	(ای امیر عرب)
ضیاء	(ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل) (ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد)

ط

طائف	(تا ببینی طور)
طاق	(از این رباط) (تو گرو بردی)
طفل	(بهر طفلک آن)
طلعت	(ای امیر عرب)
طور	(ای موسی من) (ای ایاز از) (تا ببینی طور)

ظ

(ای عشق منم) (این سخن را)	ظاهر
(ای امیر عرب) (پای نه بر فرق) (این نهالت غرس)	ظل
(بر من مسکین)	ظن

ع

(آن یکی عاشق) (پرده چه باشد)	عاشق
(آشوب و فتنه) (ای عشق منم) (با دو عالم)	عالم
(بر مدعیان گردید)	عباس
(تو عبد اسم)	عبد
(تو عبد اسم)	عجز
(بر مثال موجها)	عدد
(پند گیرید ای)	عذار
(ای امیر عرب)	عرب
(ترا ز کنگره عرش)	عرش
(ای دریغا عرصه) (ای مگس عرصه)	عرصه
(ای تیر غمت)	عشاق
(ای بهاءالله چو)	عشاقان
(برده ویران خراج)	عشر
(ای ایاز از) (ای ذبیح الله) (با دو عالم) (باز آمد آن) (بس فسانه عشق) (پارسی گو گرچه) (تا ببینی طور) (تو بر یار)	عشق
(بهر طفلک آن) (تا زمین و آسمان)	عقل
(ای خدا ای)	علم
(باقی عمر ایستاده ام) (ترکان پارسی گو)	عمر
(این همه گفتیم) (بی عنایات حق)	عنایات
(اگر بگذری سوی) (بعنبرفروشان اگر)	عنبرفروش
(اگر بگذری سوی) (بعنبرفروشان اگر)	عنبری
(از دست و زبان)	عهده
(بر مدعیان گردید) (تا نکرد در تو)	عیان
(آدم و حوا کجا) (آن یکی عاشق) (تا ببینی طور)	عیسی

غ

(ای تیر غمت)	غایب
(باقی عمر ایستاده ام)	غرامت
(این نهالت غرس)	غرس
(ای ایاز از)	غصه
(اگر دردم یکی) (ای تیر غمت)	غم
(ای امیر عرب)	غیب‌نما

ف

(تا نگردي فانی)	فانی
(آشوب و فتنه)	فتنه
(بازار یوسفان را)	فراز
(ای که هرگز)	فراموش
(امروز باید ار کرمی)	فردا
(از مقلد تا) (پای نه بر فرق)	فرق
(آن یکی عاشق)	فرمان
(بس فسانه عشق)	فسانه
(این جهان کوه)	فصل
(آن یکی عاشق) (پای نه بر فرق)	فقر
(ای ضیاءالحق حسام‌الدین راد)	فلک
(این سخن را)	فهم

ق

(این همه از قامت)	قامت
(ای صبا از)	قبطیان
(از روی یار)	قد
(ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل)	قدوم
(ای ذبیح‌الله)	قربان‌گاه
(ای ضیاءالحق حسام‌الدین و دل)	قصد
(ای ایاز از)	قصه

(تو میخندی و میگزذ)	قضا
(بانگ هدهد گر پیاموزد)	قطا
(بکنه ذاتش خرد)	قعر
(ای امیر عرب)	قلعه کشا
(اندر این محضر)	قلم
(آمدیم ای شاه)	قنق
(تا چه کند قوت)	قوت
(ای قوم به حج)	قوم
(آسمان میگفت آندم)	قیامت

ک

(آن یکی عاشق) (با کریمان کارها) (بنشین و تو صبر)	کار
(از هر کنار)	کارگر
(برعکس نهند نام)	کافور
(بنام برآورده)	کام
(پیش کر برط)	کر
(ای صبا از)	کرپلا
(ای صبا از)	کردگار
(امروز باید ار کرمی)	کرم
(با کریمان کارها)	کریم
(آدم و حوا)	کشت
(بر نیاید ز کشتگان)	کشتگان
(ای تهر غمت) (ترسم نرسی بکعبه)	کعبه
(باش تا کل)	کل
(ای صبا از)	کلیم
(آدم و حوا)	کمان
(از هر کنار) (پای نه بر فرق)	کنار
(ترا ز کنگره عرش)	کنگره
(بکنه ذاتش خرد)	کنه
(پیش کر برط)	کور
(آب در کوزه)	کوزه
(این جهان کوه)	کوه

کوی
کهنه
(هر مدعیان گردید)
(با تو بی لب)

گ

کردن
گرم
گرو
گریه
گفتنی
گل
گل
کلاب
کلپاره
کله
گمراهی
گمشده
کنجایش
کور
کیتی
(تا حلقه های زلفش)
(ای مسیحای زمان)
(تو گرو بردی)
(تو میخندی و میگذد)
(با لب دمساز)
(باش تا گل) (بوی گل را) (بیا تا گل)
(ترجمانی هرچه)
(بوی گل را)
(ای ضیاءالحق حسام الدین و دل)
(ای موسی من)
(تا نگرود در تو)
(ای گمشده در)
(بیش از این)
(از روی یار)
(بهر طفلك آن)

ل

لب
لشکرکش
لطف
لعل
(با تو بی لب) (با لب دمساز) (تو میخندی و میگذد)
(ای امیر عرب)
(ای خدای ای)
(تا نگرودی فانی)

م

مانع
ماه
مبرم
(پرده چه باشد)
(بین هلال محرم)
(الهی مستقیم کن)

(بر مثال موجها)	مثال
(آسمان میگفت آندم)	مجرّه
(ای عشق منم) (باده دردآلودمان)	مجنون
(ای معاف یفعل الله)	محابا
(آن یکی عاشق)	محبت
(ببین هلال محرم)	محرم
(اندر این محضر)	محضر
(از مقلد تا)	محقق
(الهی مستقیم کن)	محکم
(آنچه در خمخانه) (تا که این مستور)	مخمور
(بر مدعیان گردید)	مدعی
(ای صبا از)	مدینه
(آنچه مردم میکند) (تا نگردی فانی)	مرد
(آنچه مردم میکند)	مردم
(امروز باید ار کرمی) (ای عشق منم)	مرده
(بر این مژده)	مژده
(آنچه در خمخانه) (تا که این مستور)	مستور
(ای تیر غمت)	مسجد
(بر من مسکین)	مسکین
(ای عشق منم) (ای مسیحای زمان)	مسیحا
(از تو ای بی نقش)	مشبه
(ای تیر غمت)	مشغول
(ای صبا گر)	مشکین
(ای عشق منم)	مشهور
(این مطرب از)	مطرب
(ای معاف یفعل الله)	معاف
(ای تیر غمت)	معتکف
(این سخن ناقص)	معذور
(پرده چه باشد)	معشوق
(ای قوم به حج)	معشوقه
(از این رباط)	معیشت
(باز آمد آن)	مغنی
(ای ایاز از)	مقتدی

(این نهالت غرس)	مقدس
(ای تیر غمت)	مقصود
(از مقلد تا)	مقلد
(آنچه در دل)	مکر
(ای مکس عرصه)	مکس
(این همه گفتیم) (بی عنایات حق)	مَلک
(پای نه بر فرق)	ملک
(آن یکی عاشق)	مَنّت
(ای ایاز از)	مو
(بر مثال موجها)	موج
(آدم و حوا کجا)	موجودات
(از تو ای بی نقش)	موحد
(آدم و حوا کجا) (ای ایاز از) (ای موسی من) (تا بینی طور)	موسی
(بوی جوی مولیان)	مولیان
(بوی جانی سوی) (بوی جوی مولیان)	مهربان
(آمدیم ای شاه)	مهماندار
(از روی یار) (بیا تا گل)	می
(تو خود حجاب)	میان
(از هر کنار) (ای تیر غمت)	میانه
(بودم آن روز)	میکده
(تا یار که را)	میل

ن

(ای بهامالله چو)	نار
(این همه از قامت)	ناساز
(این سخن ناقص)	ناقص
(ای عشق منم) (برعکس نهند نام) (بنام برآرنده)	نام
(ای عشق منم)	نامه
(از روی یار)	نای
(آن خطابات که)	نبی
(این همه از نتایج)	نتایج
(این جهان کوه)	ندا

(بودم آن روز)	نشان
(ای تیر غمت)	نشانه
(آفرین بر نظر)	نظر
(ای صبا گر) (ای عشق منم) (ای مسیحای زمان) (این نفس جان)	نفس
(از تو ای بی نقش)	نقش
(تا نگردی فانی)	نگار
(تا نگردی فانی)	نوشین
(آن خطاباتى كه) (این نهالت غرس)	نهال
(ای امیر عرب)	نهان
(آنچه نی میگوید) (از روی یار) (با لب دمساز)	نی

و

(ای صبا گر)	وادی
(تا نگردی فانی)	وجود
(این همه گفتیم) (بی عنایات حق)	ورق
(ای امیر عرب) (تا نگردی فانی)	وصف
(این مطرب از) (بر من مسکین)	وفا
(ای خلیل وقت) (این زمان بگذار) (ای وقت تو)	وقت
(از تو ای بی نقش) (تو نه این باشی)	وهم
(برده ویران خراج)	ویران
(بوی جان میآید)	ویس

ه

(تا نگردد در تو)	هجر
(بانگ هدهد گر بیاموزد)	هدهد
(ای بهامالله چو)	هستی
(بین هلال محرم)	هلال
(ای امیر عرب)	هما
(تا که همسایه)	همسایه
(بهر طفلك آن)	هندسه
(ای خدا ای)	هوا

(آن که دائم)	هوس
(ای عشق منم)	هویدا
(این همه گفتیم)	هیچ

ی

(ای که هرگز)	یاد
(آب در کوزه) (آن یکی عاشق) (از روی یار) (ای صبا از) (این مطرب از) (این همه کردی) (بوی جانی سوی) (بوی جوی مولیان)	یار
(تا یار که) (تو بر یار)	
(آن یکی عاشق)	یحیی
(ای صبا از)	یزید
(ای معاف یفعل الله)	یفعل الله مایشاء
(آن یکی عاشق) (ای صبا از) (این نفس جان) (بازار یوسفان را)	یوسف

فهرست اسامی شعراء

و

محل درج شرح حال آنان

فهرست اسامی شعراء و محل درج شرح حال آنان

محل درج شرح حال در ذیل:	نام شاعر
بودم آن روز	ابن فارض
بدریا بنگرم دریا	بابا طاهر
بودم آن روز	جامی
از این رباط	حافظ
ای عشق منم	حلّاج
ای گمشده در	خاقانی
ای تیر غمت را	خیالی هروی
تا یار که را	دولتشاه قاجار
بوی جوی مولیان	رودکی
این دم شیر	سحابی استرآبادی
از دست و زبان	سعدی
با شیر اندرون	سعیدا
باش تا کل	سنائی
آن که دائم هوس	طاهر نائینی
ای امیر عرب	طراز یزدی
بودم آن روز	عطار نیشابوری
اگر بگذری سوی	فردوسی
این همه از قامت	کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی
تا چه کند قوت	مجمر اصفهانی
بکنه ذاتش خرد	مشتاق اصفهانی
از روی یار	معزی
ای عشق منم	منصور حلّاج
آدم و حوا کجا	مولوی
این سخن را	میرفندرسکی
آفتی بود آن	نظیری نیشابوری

فہرست

اعلام

و

اہم مواضیع

فهرست اعلام و اهل مواضع

آ

- ابراهیم خراسانی ۱۳۰
 ابراهیم خلیل نک به خلیل، ابراهیم
 ابراهیم میاندوآبی، کرمانی ۳۰۴
 ابن ابهر ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۲۵، ۳۳۴
 ابن اصدق ۱۲۳، ۱۶۲، ۲۳۳
 ابن ذئب ۱۳۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۱
 ابن سینا، انتشارات ۲۸۱
 ابن عمران (حضرت موسی) ۱۳۹
 ابن فارض ۲۶۹، ۲۷۱
 ابن قتیبه ۳۲۴
 ابوالحسن امین اردکانی ۵۷، ۶۵، ۱۰۰
 ۱۵۰، ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۶۵، ۳۰۰
 ابوالحسن خان مشیرالملک ۳۱۱
 ابوالفرج رونی ۲۳۳
 ابوالفضائل کلپایگانی ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۲،
 ۲۲۲
 ابوالقاسم انجوی ۲۶۲، ۳۴۴
 ابوالقاسم فردوسی نک به فردوسی
 ابوالقاسم فندرسکی ۱۳۹، ۱۴۱
 ابوجهل ۱۰۵
 ابوسعید ابوالخیر ۱۶۵
 ابو عبدالله رودکی نک به رودکی
 ابوعلی سینا ۱۳۹
 ابونصر فارابی ۱۳۹
 اتابک ابوبکر سعد بن زنگی ۳۰۷، ۳۲۹
 اتحاد و اتفاق ۳۵۱
 احمدآباد کجرات ۲۴
 احمد، آقا، لوح ۲۶۹
 احمد، شیخ، لوح ۹۹
- آباده ۲۵۲، ۲۶۴
 آتشکده آذر، کتاب ۱۹۶
 آثارالعجم، کتاب ۳۱۱
 آثار قلم اعلی، کتاب ۶۲، ۶۵، ۹۲، ۹۷،
 ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۲،
 ۱۷۴، ۲۷۶، ۲۸۶، ۲۹۴، ۳۳۰
 آدم ۱۷، ۱۸، ۲۲
 آذربایجان ۳۲، ۳۳
 آسیا ۳۳۴
 آسیای صغیر ۱۸
 آفاق الدوله، لوح ۲۵۰، ۲۶۳
 آقایکم، لوح ۸۱
 آقاجان، میرزا، خادم الله ۲۶، ۲۷، ۵۲،
 ۶۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۵۵
 ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۱
 ۲۰۲، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۴۵، ۳۵۰
 آقا نجفی اصفهانی، نک به ابن ذئب
 آل سامان، نک به سامانیان
 آل عمران، سوره ۱۹۸
 آلیمان ۱۸۶
 آلمانی، زبان ۲۱۶
 آمو ۲۷۷، ۲۸۰
 آهنگ بدیع، مجله ۱۶۰

الف

ابتهاج، جناب ۱۴۸

- ۲۵۵ ، ۲۱۶
 اسکندریه ، رساله ۴۲
 اسلام ۸۳ ، ۱۲۴ ، ۱۵۵ ، ۲۱۴
 اسلامبول ۱۶۹ ، ۱۸۳ ، ۲۵۶ ، ۲۶۵
 اسم اعظم ۳۴۹
 اسم الله الاصدق ، لوح ۱۲۷ ، ۲۰۲
 اسمعیل ، حضرت ۱۰۲
 اسمعیل ، استاد ۱۱۴ ، ۱۱۵
 اسمین اعلیین ۲۰۲ ، ۲۰۳
 اشراقیون ۲۹۵
 اشرف آباده ای ، میرزا ۱۹۲
 اصفهان ۹۶ ، ۱۳۳ ، ۱۴۱ ، ۱۵۷ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۶ ، ۲۱۲ ، ۲۲۴ ، ۲۴۹ ، ۲۸۲
 اطاعت اوامر الهی ۲۹۸
 اعتماد السلطنه نک به محمد حسن خان
 اعتماد السلطنه
 اعلی ، حضرت ۱۰۷ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۴۳ ،
 ۱۴۶
 اعمال و اخلاق ۱۸۷ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۲۲ ،
 ۳۴۱
 اعمال و اقوال ۲۷ ، ۲۱۴ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵
 افتتان و امتحان نک به امتحانات الهیه
 افریک ۳۳۴
 افنان ۱۵۰
 افیون ۳۹
 اقدس ، کتاب ۲۵۱
 اکبر بهروز ۲۷۱
 الغ بیگ ۹۴
 الفت و اتحاد ۲۸ ، ۱۶۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۸ ، ۲۱۵ ،
 ۲۲۷ ، ۲۳۶ ، ۲۷۵ ، ۲۸۷ ، ۳۵۱
 الکساندرخان ، ۱۹۰
 الله ابهی ، تکبیر ۱۴۳
 الواح خط عندلیب ، کتاب ۱۵۵ ، ۳۰۹
 الهی نامه ، کتاب ۲۷۲
 احمد ، مشهدی ۲۵
 احمد احسانی ۱۳۳
 احمد بالازاده ، مشهدی ، لوح ۲۵۶
 احمد دیوان بیگی ۸۷
 احمد رنجبر ۲۷۳
 احمد سهراب ۲۸ ، ۳۰
 احمد کرمی ۸۸
 احمدعلی ، ملّا ، لوح ۲۹۸
 اخت القرآن ۲۳۲
 ادوارد براون ۲۹
 اراک ۳۲ ، ۷۴ ، ۲۴۱
 اردستان ۳۲۳
 ارس ۱۰۷ ، ۱۰۸
 ارض صاد ۱۰۲
 ارض مقدس ۳۰ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۱۹ ، ۳۵۰
 اروپا ، اروپا ۱۸۶ ، ۲۴۰ ، ۳۰۵ ، ۳۳۴
 از دریا به دریا ، کتاب ۵۱
 ازل نک به یحیی ازل
 اساطیر ، انتشارات ۲۷۳
 استالین ۲۲۲
 استرآباد ۱۳۳
 استنطاق ، لوح ۵۲
 اسدالله ، آقامیرزا ۱۵۳ ، ۲۶۱
 اسدالله قمی ، لوح ۳۲ ، ۳۳ ، ۷۴ ، ۲۵۸
 اسدالله خان وزیر ۲۸۳
 اسراء ، سوره ۸۲ ، ۲۶۳ ، ۳۳۵
 اسرارالآثار ، کتاب ۸۷ ، ۳۵۰
 اسرارالتوحید ، کتاب ۱۶۵
 اسرارنامه ، کتاب ۲۷۲
 اسرافیل ۱۳۸ ، ۲۰۷
 اسکندر ۳۰۱ ، ۳۰۷
 اسکندریک منشی ۱۸۸
 اسکندرون ۲۴۲
 اسکندریه ۲۹ ، ۵۳ ، ۱۶۳ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲

- الوهیت ۴۴-۴۹، ۱۶۱
 اماء الرحمن نک به نسوان بهائی
 امالی، کتاب ۲۰۴
 امتحانات الهیه ۱۷۹، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۲
 امثال و حکم، کتاب ۱۶، ۱۷۶، ۱۹۵،
 ۲۰۰، ۲۳۳، ۲۴۱، ۳۰۵، ۳۴۵
 امریک، امریکا ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۴۰، ۲۵۷،
 ۳۰۵، ۳۲۰، ۳۳۴
 امیرالمؤمنین نک به علی ابن ابی طالب
 امیرعلی شیر ۳۰۵
 امیرکبیر، انتشارات ۳۴۴
 امین نک به ابوالحسن امین اردکانی
 امین السلطان، نک به علی اصغرخان
 امین السلطان
 انار ۳۱۹، ۳۲۱
 انتشارات علمی و فرهنگی ۲۷۲
 انجمن ادبی مشتاق ۲۳۲، ۲۴۹
 انزلی ۲۵۳، ۲۵۴
 انسان ۵۹، ۱۳۷، ۲۹۳، ۲۹۸
 انسان در آئین بهائی، کتاب ۲۲۹
 انعام، سوره ۲۸۸
 انفال، سوره ۲۳۷
 انقطاع ۲۵۶
 انگلیس ۲۵۷
 اویس قرنی ۲۷۵
 ایادی امرالله، لوح ۱۲۷
 ایاز ۴۹، ۸۹، ۲۴۳، ۳۰۳
 ایام تسعه، کتاب ۲۰
 ایران و ایرانیان ۶، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۳،
 ۴۲، ۷۵، ۷۷، ۹۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۷،
 ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۷،
 ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۲۵۵، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۹،
 ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۱
- ایزابیلا گرینوسکایا ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۷
 ایتالیا ۱۸۶
 ایقان، کتاب ۱۹۱
 ایواغلی ۲۵
- ب**
- باب، حضرت ۵۵، ۱۰۸، ۱۴۶، ۲۲۰،
 ۲۲۷، ۳۳۸، ۳۴۵
 باب، نمایش نامه ۲۱۶
 بابا طاهر ۷۷، ۷۸، ۲۲۳، ۲۲۴
 بابا ولد حسین، لوح ۳۴۹
 باد غیس ۲۷۸، ۲۷۹
 بادکوبه ۳۸، ۲۱۱
 باقراوف ۱۸۶
 بایزید بسطامی ۲۷۰
 بخارا ۹۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 بدایع الآثار، کتاب ۱۴۸، ۲۷۷، ۲۸۴
 بدیع، کتاب ۱۰۵، ۱۳۶
 برکات الله هندی نک به محمد برکت الله
 بزرگ خان قزوینی، میرزا ۴۲
 بستون ۳۲۰
 بشاره النور، کتاب ۵۹، ۱۰۳
 بشرویه ۳۳۳
 بشیرالسلطان، لوح ۱۳۰
 بشیر الهی ۳۰۶
 بشیر مصری ۲۵، ۲۰۷
 بهار، جناب، لوح ۱۴۷
 بطحاء ۳۴۱، ۳۴۲
 بعلبک ۹۶
 بغداد ۴۲، ۴۴، ۶۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹،
 ۱۶۹، ۲۶۹، ۲۸۷
 بقره، سوره ۹۸، ۱۳۸، ۲۶۳، ۲۸۸
 بلخ ۱۸

بلغار ۲۵۰

بلوغ عالم ۳۰۰

بلیات و صدمات ۵۷، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۶،

۱۵۳، ۱۷۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۷،

۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰،

۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۵۰، ۳۵۱

بمبئی ۳۱۹

بندر عباس ۲۱۱

بوالفرج رونی ۲۳۳

بوستان، کتاب ۶۶، ۸۰

بوعلی سینا ۱۳۹

بومعین ۱۴۰

بهاء السلطان، لوح ۱۴۵

بهامالله، حضرت* ۹۲، ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۸۶،

۲۰۳، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۵۰، ۲۹۷، ۳۱۲،

۳۵۰

بهامالله، نمایش نامه ۲۱۶

بهائی، شیخ بهاءالدین عاملی ۹۴-۹۶

بهائیان ۶، ۲۱۳

بهارستان، کتاب ۲۷۳

بهجت الصدور، کتاب ۲۶۶

بهلول قائم مقام ۴۹

بیان، اهل ۱۱۰، ۲۰۷، ۳۱۰

بیان، کتاب ۱۴۹، ۳۳۸

بیت الحرام ۸۰، ۳۴۱

بیت العتیق ۳۴۲

* چون اسامی حضرت بهامالله و حضرت

عبدالبهاء تقریباً در همه صفحات این

کتاب مندرج میباشد لذا در این فهرست

فقط شماره صفحاتی درج شده که شامل

مطلبی خاص درباره آنان است.

پ

پارسی، زبان ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۰،

پاریس ۲۵۷، ۳۰۴

پرتیم سنگه، لوح ۱۱۷

پرویز دادرسان ۴۰

پطروگراد ۲۱۶

پنج کنز ۳۳۰

پیام بهائی، مجله ۲۹

ت

تائید و توفیق الهی ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۵،

۱۸۶، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۲۰

تائیه کبری، قصیده ۲۷۱

تاجیک ۳۳۴، ۳۴۳

تاریخ ادبیات، کتاب ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۶۷، ۷۱،

۷۶، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۸۸،

۲۲۴، ۲۸۱

تاریخ ادبیات عرب، کتاب ۲۷۱

تاریخ رجال ایران، کتاب ۲۲۵، ۳۱۱

تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، کتاب ۲۲۵

تاریخ مغول، کتاب ۱۸۸

تاریخ نبیل زرندی نک به مطالع الانوار

تازی، زبان ۲۹۴

تبریز ۳۲، ۱۲۴، ۳۳۶

تجلی و انواع آن ۶۳

تحفة العراقین، مثنوی ۱۲۴

تحفة المراد، کتاب ۱۴۱

تحیات اربعه ۱۴۳

تذکرة الاولیاء، کتاب ۱۱۹، ۲۷۲

تذکرة الوفاء، کتاب ۱۱۴، ۱۱۸، ۲۸۵

ترانه امید، مجله ۴۰

ترک ۳، ۳۳۴، ۳۴۳

- ترکان ۳۴۳ ، ۳۴۴
 ترکستان ۸ ، ۶۸ ، ۹۴ ، ۱۳۶ ، ۲۵۸ ، ۲۴۱
 ترکمان ۳۲۳
 ترکی آذری ۱۳۱
 ترکی تاتاری ۱۳۱
 تضییقات و بلیات نک به بلیات و صدمات
 تغلیس ۲۵۴ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴
 تکلیف ۲۳۱
 توحید ۴۴ ، ۴۷-۴۹ ، ۸۷
 توران ۲۲۱
 توس ، انتشارات ۲۷۳
 توقیعات مبارکه ، کتاب ۲۸۷
 تولستوی ۲۱۶
- جام ۲۷۳
 جامی ، عبدالرحمن ۱۱۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳
 جاویدان ، انتشارات ۲۶۷
 جبرئیل ۸۰ ، ۲۲۱
 جدّه ۲۰۸ ، ۲۴۱
 جعفر افشار ، میرزا ، لوح ۲۰۶
 جلال ، سید ۱۵۷
 جواد قزوینی ۲۶۵
 جوان روحانی ، لوح ۱۳۰ ، ۱۴۸
 جود ، اسم ، لوح ۲۸۹ ، ۳۴۵
 جیحون ۲۸۰
- چهار تحیت ۱۴۹
 چهار مقاله نظامی ، کتاب ۲۷۸ ، ۲۸۰
 چهار وادی ، رساله ۶۲ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۱۰۹
 ۱۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۸۶ ، ۲۹۴
- چهره‌نما ، جریده ۲۴۰ ، ۲۴۱
 چهریق ۱۰۷ ، ۱۰۸
- حافظ شیرازی ۷ ، ۱۶ ، ۳۱ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۷۳ ،
 ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۲۷ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۹ ، ۲۵۱ ،
 ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۸۵ ، ۳۰۰ ، ۳۳۹ ، ۳۴۳ ،
 ۳۴۸
 حافظیه ۶۰
 حامد ، ملّا ۴۴ ، ۹۳ ، ۱۴۳ ، ۳۳۲
 حبیب‌الله‌خان دکتر ، لوح ۲۵۴ ، ۲۶۲
 حبیب سلیل آقارضا ، لوح ۱۷۷
 حج ، سوره ۳۰۷ ، ۳۰۸
 حجاز ۳۷ ، ۶۶
 حدیقه الحقیقه ، کتاب ۱۹۴
 حدیقه الشعراء ، کتاب ۵۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ،
 ۳۲۳ ، ۳۳۷
 حدیقه عرفان ، کتاب ۳۷ ، ۴۹
 حسام‌الدین چلبی ۳۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ،
 ۱۱۲
 حسن ، حاجی میرزا ، لوح ۱۶۳ ، ۲۵۵
 حسن افنان ، حاجی میرزا ۱۱۷
 حسن ادیب ۳۱۹
 حسن هاشمی‌زاده ، لوح ۲۹۰
 حسین ۱۴۴
 حسین ، حاجی میرزا ، لوح ۳۴۱
 حسین بحرالعلومی ۱۵۸
 حسین بشرونی ، ملّا ۱۰۸ ، ۱۳۳ ، ۲۱۹
 حسین زنجانی ، میرزا ، لوح ۳۳۱
 حسین سید الشهداء ، حضرت ۱۰۵ ،
 ۱۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰
 حسین علی ، آقا ۳۵۲

- حسین علی ، بهاءالله ن ک به بهاءالله ، حضرت
حسین لاری ، ملّا ، لوح ۲۰۸
حسین مکی ۲۴۹
حکیم‌باشی ، لوح ۳۰۰
حلّاج ، حسین بن منصور ۱۱۹ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰
حنفیه ۱۸۸
حوا ۱۷ ، ۱۸
حیات حضرت عبدالبهاء ، کتاب ۱۵۲
حیدرعلی ، آقا میرزا ۱۴۸
حیدرعلی اسکونی ، لوح ۳۳۶
حیدرعلی اصفهانی ، حاجی میرزا ۲۶۶
حیفا ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۵۵ ، ۲۵۸ ، ۲۶۰
- خ**
- خاتمیت رسول‌الله ۱۱۰
خادم‌الله ن ک به آقاجان ، میرزا
خاقان چین ۲۲۸
خاقانی ۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴
خدمت امرالله ۲۵۸ ، ۳۰۴
خراسان ۲۱ ، ۹۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۲۵۵ ،
۲۷۳ ، ۲۷۸
خلّاق المعانی ن ک به کمال‌الدین اسمعیل
خلق بدیع ۲۸۷
خلیل ، ابراهیم ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۸ ، ۱۷۲ ، ۲۸۴
خلیل ۳۱۰
خمر و مسکرات ۳۸ ، ۳۹
خوشه‌ها ، کتاب ۶۱ ، ۶۷
خیالی هروی ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵
- داود ۷۲
دخان ۳۹
دریای دانش ، کتاب ۴۱
دعای کمیل ۴۸ ، ۲۱۷
دعا و مناجات ۱۰۰-۱۰۱ و نیز ن ک به
مناجات
دولتشاه قاجار ۳۳۶ ، ۳۳۷
دهج ۳۳۲
دهخدا ، علی‌اکبر ۱۶ ، ۱۷۶ ، ۲۰۰ ، ۲۳۳ ،
۲۴۱ ، ۳۰۵ ، ۳۴۵
دیوان باباطاهر ۷۷ ، ۲۲۴
دیوان بیگی ۵۶
دیوان حافظ ۳۱ ، ۶۰ ، ۷۳ ، ۱۰۷ ، ۱۲۸ ،
۱۵۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۹ ، ۲۶۲ ، ۳۳۹ ، ۳۴۴ ،
۳۴۸
دیوان خاقانی ۱۲۴
دیوان سنائی ۱۹۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۳
دیوان عطار ۲۷۰
دیوان غزلیات شمس ۱۸ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ،
۱۲۱ ، ۱۳۰ ، ۱۸۱ ، ۲۷۵
دیوان کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ۱۵۸ ،
۱۸۸ ، ۸۸۱۹۰
دیوان محتشم ۲۲
دیوان منصور حلّاج ۱۱۸
دیوان نظیری نیشابوری ۲۴
- ذ**
- ذاریات ، سوره ۲۶۳
ذبح و فدا ۱۰۲ ، ۲۹۶
ذبیح‌الله صفا ۶۹
ذکر ۸۰ ، ۹۹ ، ۲۳۱
- داداش ، کربلاتی ۳۰۴
دانش‌نامه ، کتاب ۷۸

- و
- راحیل، لوح ۲۵۹
 رب اعلی، نک به باب، حضرت
 رحمن، سوره ۲۶۲
 رحیق مختوم، کتاب ۴۲، ۸۳، ۹۳، ۱۴۳،
 ۱۷۵، ۲۴۱، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۵۵
 رحیم، لوح ۱۷۲
 رسائل و رقائم، کتاب ۴۲
 رستم، ۱۱۲، ۲۲۸
 رستم خان سرتیپ ۲۲۹
 رشت ۲۵۴
 رضاقلی، میرزا ۲۸۶
 رفسنجان ۳۱۹، ۳۲۱
 رفیع، میرزا، لوح ۱۸۷
 رقیه، امه الله، لوح ۳۰۹
 رضانی، مثنوی طبع ۵۱
 رنگون ۳۱۹
 رواقیون ۲۹۵
 روایات زائرین ۲۹۳
 روح الله، حضرت مسیح ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۹۳
 روح الله مهربان ۲۲۰
 رودکی ۲۷۷-۲۸۰
 روس، روسیه ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲
 روم ۱۶۹
 رومی نک به مولوی
 رومیلی ۱۱۴
 ریاض العارفین، کتاب ۹۳، ۹۴، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۹۶
 ریحانه الادب، کتاب ۹۴
 ریشه های تاریخی امثال و حکم، کتاب
 ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۳۳
- ز
- زبور آل محمد ۲۳۲
 زردشت، حضرت ۱۰۷
 زره ۲۲۱
 زلیخا ۵۶
 زمر، سوره ۲۱۷
 زنجان ۳۲، ۲۷۴
 زندگانی مولانا، کتاب ۱۹
 زوآر، انتشارات ۲۷۲، ۳۱۱
 زواره ۱۴۶
 زورائیان ۱۰۵، ۱۰۶
 زین العابدین، آقا سید ۱۵۳، ۲۶۱، ۲۶۲
 زین العابدین سروستانی ۱۴۷
 زین العابدین، علی ابن الحسین ۲۳۲
 زین المقرین ۱۰۴، ۱۹۹
- س
- سؤال و جواب، رساله ۲۰۳
 ساقی از غیب بقا، قصیده ۱۲۵، ۲۹۹،
 ۳۳۱
 سامانیان ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 سبا ۳۶، ۲۰۶
 سبطیان ۱۰۶
 سجستان ۲۷۹
 سجن اعظم ۳۲۵
 سحایی استرآبادی ۱۳۳
 سخن و سخنوران، کتاب ۷۱، ۷۶، ۱۲۴
 سده اصفهان ۲۵۹
 سرخوش ۲۳۴
 سروستان ۱۴۶، ۲۳۸
 سعدالدین کاشغری ۲۷۳

ش

شافعیه ۱۸۸
 شام ۱۸ ، ۶۶
 شام آباد ۳۱۹
 شاه شجاع ۲۱۹
 شاه عباس صفوی ۵۶
 شاهنامه ۷۵ ، ۲۲۱ ، ۲۲۸
 شبلی ۲۷۰
 شرح حال میر داماد و میر فندرسکی ،
 کتاب ۱۴۱
 شرح کشاف ۲۹
 شریعتمدار ۵۰
 شکرشکن ، لوح ۴۱ ، ۴۲
 شکر و شکایت ۶۵ ، ۸۰ ، ۹۹ ، ۱۳۰ ،
 ۱۷۲ ، ۲۵۷
 شماخی ۳۴۹
 شمس آباد ۳۰۶
 شمس تبریزی ۱۸ ، ۱۸۱
 شوخی و مزاح نک به مزاح و مطایبه
 شوشتر ۱۳۳
 شهادت و شهداء ۲۸ ، ۵۲ ، ۵۵ ، ۱۰۲-۱۰۳ ،
 ۱۵۹ ، ۱۷۸ ، ۱۹۲ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ،
 ۲۲۷ ، ۲۴۰ ، ۲۷۴ ، ۳۳۲-۳۳۳
 شهمیرزاد ۲۲۸
 شیراز ۲۳ ، ۶۰ ، ۶۶ ، ۱۰۸ ، ۲۸۵ ، ۳۰۰ ،
 ۳۰۹ ، ۳۰۶
 شیروان ۲۵۴
 شیعه ۴۳ ، ۸۷

ص

ص ، سوره ۲۶۳
 صائب تبریزی ۱۶

سعدی ، شیخ مصلح‌الدین ۷ ، ۱۶ ، ۶۶ ،
 ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۱۳۶ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ،
 ۱۵۸ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۶۷ ،
 ۳۰۱ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۲۸ ، ۳۴۲ ، ۳۴۵ ،
 ۳۵۴
 سعدی (از عرائس شعر) ۴۵ ، ۶۸ ، ۶۹
 سعیدا ۱۹۵ ، ۱۹۶
 سعید نفیسی ۲۸۱
 سفری به سرزمین‌های آفتاب ، کتاب ۲۱۷
 سفینه غزل ، کتاب ۲۷۱
 سکندر ، نک به اسکندر
 سلطان آباد ۴۹ ، ۹۹
 سلطان الشهداء ۱۵۷ ، ۱۵۸
 سلطان محمد ۱۹۰
 سلمان ۱۰۸
 سلمان ، لوح ۲۸۹
 سلمی (از عرائس شعر) ۶۸ ، ۶۹
 سلیمان ، حضرت ۸۳ ، ۱۱۰ ، ۱۷۲ ، ۳۰۴
 سلیمان‌خان شهید ۵۵
 سلیمانیه ۹۳ ، ۱۴۳ ، ۳۳۲
 سمرقند ۱۷۲ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۸ ،
 ۲۸۰
 سمندر ، لوح ۱۹۵ ، ۱۹۶
 سنائی ، حکیم مجدود ابن آدم ۷ ، ۱۹۳ ،
 ۱۹۴ ، ۲۳۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳
 سن پترزبورگ ۲۱۶
 سن پترزبورگ ، جورنال ۲۱۶
 سنه شداد ۲۵۵
 سیاوش ۳۱
 سیدالشهداء نک به حسین ، سیدالشهداء
 سید میرزا ، جناب آقا ، لوح ۳۰۴
 سیدنی اسپراک ۱۵ ، ۳۱۹
 سیرالعباد الی المعاد ، کتاب ۱۹۴
 سینا ۹۲ ، ۱۰۳ ، ۱۳۱

- صاحب الاسمین ۲۰۳
 صادق، سلیل محبوب الشهداء ۱۵۷
 صادق گوهرین، سید ۲۷۲
 صبر در بلیات ۱۷۸، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۵۹
 صحیفه سجّاد، کتاب ۲۳۱، ۲۳۲
 صحیفه کامله، کتاب ۲۳۲
 صدراالتواریخ، کتاب ۳۳، ۳۴
 صدراالدین عاملی اصفهانی ۲۲۴
 صفوی ۱۴۱
 صفی علی شاه، انتشارات ۲۷۵
 صلح عمومی ۱۶۲، ۲۵۷
 صنعان، شیخ ۱۵۹، ۱۶۰
 صنیع السلطان، لوح ۱۶۲
- ض
- ضیاء اصفرزاده میلانی ۲۵۷
 ضیاء الدین کاشی ۱۹۰
 ضیاء پاشا ۲۱۸
- ط
- طاهری نائینی ۵۶
 طب و طبابت ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۵۵، ۳۲۲
 طبریا، دریاچه ۱۴۴
 طراز یزدی ۸۷، ۸۸
 طریق التحقيق، کتاب ۱۹۴
 طور ۴۹، ۸۹، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۶۹
 ۳۱۷، ۳۳۲
 طوس ۷۵ و نیز نک به توس
 طوی ۱۲۹
 طه، سوره ۲۳۲
 طهران ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۵۵، ۸۸
 ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۵، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۹
- ۲۵۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۱، ۳۰۶، ۳۲۳
 ۳۴۴، ۳۵۱
 طهماسب اول صفوی ۲۲
 طهوری، انتشارات ۱۶۵
- ظ
- ظهورالحق، کتاب ۱۴۵، ۲۲۲، ۲۸۳
- ع
- عالم آرای عباسی، کتاب ۱۹۰
 عباس اقبال آشتیانی ۷۱
 عباس شریف دارابی ۱۴۱
 عباس علی، نجل حسن میلانی، لوح ۱۱۶
 عباس میرزا ۱۹۰
 عبدالبهاء، حضرت ۲۸، ۳۰، ۱۲۷، ۱۳۴
 ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۸
 ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۳
 ۲۵۵، ۲۸۴، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۹-۳۲۱
 ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۵۲
 عبدالحسین طهرانی، شیخ ۴۲
 عبدالحمید اشراق خاوری ۱۵۸، ۱۹۱
 عبدالحمید، سلطان ۱۲۷
 عبدالرحمن جامی، نک به جامی،
 عبدالرحمن
 عبدالرحمن کرکوکلی، شیخ ۸۳، ۳۴۰، ۳۵۵
 عبدالرحیم یزدی ۲۹، ۵۳
 عبدالرزاق کاشانی ۲۷۱
 عبدالعلی، جناب آقا ۲۹۶
 عبداللطیف معین الاسلام ۱۷
 عبدالله، میرزا ۱۹۹
 عبدالله خان مسعودالمالک ۲۲۷، ۲۲۹

- عبدالمحمد ، حاجی میرزا ، لوح ۲۴۰
 عبدالمهدی بهائی ، لوح ۲۴۲
 عبدالوهاب طراز یزدی ۸۷ ، ۸۸
 عبودیت ۲۹۸
 عجم ۳
 عدم مداخله در امور سیاسیه ۱۷۷ ، ۲۵۷
 عذرا ۱۱۸ ، ۱۱۹
 عراق ۲۷ ، ۶۶ ، ۲۵۰ ، ۲۷۸
 عرب ۳
 عرفان و عرفان الهی ۲۵ ، ۲۷ ، ۳۷ ، ۴۴ ،
 ۴۶ ، ۶۳ ، ۲۰۱ ، ۲۴۸ ، ۲۹۶ ، ۳۳۸
 عزیزالله اصغرزاده ۲۵۸
 عزیزالله جذاب ۱۷۲
 عزیزالله سلیمانی ۳۳
 عزیزالله مصباح ، لوح ۱۴۴
 عزیزالله ورقا ، لوح ۲۵۶
 عسکری ، میرزا ۱۳۳
 عشق آباد ۲۵۵ ، ۲۵۷
 عطاءالله خان ، دکتر ۲۲۱
 عطار نیشابوری ، ۷ ، ۱۱۹ ، ۱۷۶ ،
 ۲۶۹-۲۷۱
 عکا ۲۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۷ ، ۳۰۹
 علائم بلوغ عالم ۳۰۰
 علم و عرفان ۲۹۶
 علماء رسوم ۱۳۹ ، ۲۲۳ ، ۳۰۶
 علویه زمزم بیکم ۲۲۴
 علی ، آقا ، لوح ۱۲۰
 علی ، آقا سید ، لوح ۲۰۱ ، ۲۰۳
 علی ابن ابی طالب ، حضرت ۴۶ ، ۲۰۳ ،
 ۲۰۴ ، ۲۱۷
 علی ابن الحسین ، حضرت ۲۱۲ ، ۲۳۲
 علی بجزستانی ، ملا ، لوح ۲۸۶ ، ۲۸۸
 علی خان ، میرزا ، لوح ۲۵۰ ، ۲۶۲
 علی خان طبیب ، لوح ۱۴۵
- علی مشتاق اصفهانی ، سید ۲۴۸ ، ۲۴۹
 علی نظمی تبریزی ۵۶
 علی یزدی ، سید ۲۰۳
 علی اصغر اسکونی ، لوح ۲۵۱ ، ۲۶۳
 علی اصغر خان امین السلطان ۳۳
 علی اصغر حکمت ۲۷۳
 علی اکبر ، جناب آقا ۲۷
 علی اکبر دهخدا ن ک به دهخدا ، علی اکبر
 علی اکبر کاشانی (برار) ۲۴۱
 علی اکبر میلانی ، لوح ۳۵۱
 علی اکبر نخبجوانی ، لوح ۲۱۱ ، ۲۱۵
 علی اکبر یزدی ۲۹
 علی کاظم بیک ، لوح ۳۴۳
 علی محمد سراج ، لوح ۱۱۰
 علی مراد داودی ۲۲۹
 علی نقی فیض الاسلام ۲۳۲
 عندلیب ، لوح ۳۳۱
 عندلیب ، مجله ۴۰ ، ۱۱۶ ، ۲۳۷ ، ۳۳۰
 عهد و میثاق ۳۷ ، ۳۸ ، ۶۲ ، ۱۰۳ ،
 ۱۱۰-۱۱۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۷۹ ، ۲۹۸ ، ۳۳۸
 عیسی مسیح ، حضرت ن ک به مسیح ، حضرت
 عیون الاخبار ، کتاب ۳۲۴
- غ**
- غزنوی ۱۹۴
 غزنین ۷۵ ، ۱۹۴
 غلامرضا خان ، لوح ۱۸۴
 غلامعلی ، آقا ، لوح ۲۱۱
 غلامعلی ، میرزا ، لوح ۴۹
- ف**
- فاروقی ، جناب ۲۳

- فاطمه سلطان ۵۰
 فتح، سوره ۱۹۱
 فتح آباد ۳۱۲
 فتح الله، جناب، لوح ۲۵۹
 فتح الله خان ۲۸۲
 فتح علی شاه ۳۳۷
 فجر، سوره ۲۶۳
 فخرالدین منوچهر شروانشاه ۱۲۴
 فدا و شهادت، نک به شهادت و شهداء
 فرانسوی، زبان ۲۱۶
 فرج الله، میرزا ۲۸۲
 فردوسی ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۲۲۱، ۲۲۸
 فرس، ملت ۳۰۵
 فرعون ۱۳۰، ۲۸۹
 فرقان، اهل ۱۶۱، ۳۱۰
 فرقان، سوره ۳۸
 فرهنگسرا، انتشارات ۳۱۱
 فرهنگ نوریخش، کتاب ۱۷۶
 فریرز کاوس ۲۲۸
 فریدالدین عطار نک به عطار نیشابوری
 فضل الله ۱۰۲
 فضل الله ابن شهید، لوح ۲۹۶
 فضل علی خان، لوح ۳۰۶
 فضل علی شمس آبادی، لوح ۲۵۶
 فطرت اصلیه ۴۵
 فیزان ۲۵۲
 فیوضات الهیه ۱۷، ۵۹، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۸۵،
 ۲۱۳، ۲۶۱، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۲،
 ۳۳۳
- قاجاریه ۳۲۳
 قاضی خان الحسینی ۱۹۰
 قاموس ایقان، کتاب ۱۹۱
 قاهره ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۲۴
 قبطیان ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۸۴، ۲۱۱،
 قراباغ ۱۹۰
 قرآن، کتاب ۶۰، ۸۲، ۸۷، ۱۲۰، ۲۱۴،
 ۲۳۱، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۹۴، ۳۰۶
 قزویں ۳۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۳۰۰
 قسطای بن لوقا ۱۴۰
 قسطنتین ۱۶۹ و نیز نک به اسلامبول
 قصور و انواع آن ۲۱۲
 قم ۱۷۸
 قمر، سوره ۲۶۴
 قمریکم ۲۲۹
 قندهار ۳۱۳
 قونیه ۱۸
 قیافا ۱۹۳
- ک**
- کاشان ۲۲
 کاظم رشتی، سید ۱۳۳
 کاظمین ۴۲
 کاموس کشانی ۲۲۸
 کانادا ۴
 کتاب شناسی حافظ، کتاب ۶۱
 کرپلا ۲۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۲۰۹
 کردستان ۹۳، ۱۴۳
 کرمان ۱۵، ۳۱۹، ۳۲۱
 کرمانشاه ۲۵۴، ۳۳۷
 کعبه ۸، ۹۴، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۶، ۲۴۸،
 ۲۴۹، ۳۴۱
- کلانتر، جناب، لوح ۳۳۲
 کلمات پرس، انتشارات ۲۲۹
- ق**
- قائم منتظر ۲۶، ۴۳، ۱۸۵
 قائم مقام فراهانی ۱۱۷، ۳۲۳

- کلیات سعدی، کتاب ۱۶، ۶۶، ۶۷، ۸۰، ۸۴، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۰، ۲۴۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۹، ۳۵۴
- کلیات شیخ بهائی، کتاب ۹۵، ۹۶
- کلیات مثنوی معنوی، کتاب ۵۸
- کلیم، حضرت موسی ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۱، ۱۷۲
- کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۸۸

م

- کمیل ابن زیاد نخعی ۴۸
- کنعان ۳۵، ۲۰۷
- کواکب الدرّیه، کتاب ۴۰، ۲۴۱
- کیخسرو ۲۲۱
- کیهان فرهنگی، مجله ۵۶، ۶۱

- مآخذ اشعار در آثار بهائی، کتاب ۴، ۴۲، ۵۰، ۱۶۰، ۲۷۱
- مائده آسمانی، کتاب ۴۰، ۵۲، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۵۹، ۲۹۹، ۳۳۱

مؤسسه معارف بهائی ۴

مؤمن، میرزا، لوح ۳۲۵

مؤمنون، سوره ۲۸۸

مؤید، حضرت، لوح ۱۷۵، ۲۵۸

مازندران ۲۳، ۲۷۹

مالن ۲۷۹

ماوراءالنهر ۱۱۹

متصوفه ۶۳

متکلمون ۲۹۵

متوکل ۲۳۵

مثنوی (مولوی)، کتاب ۸، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۲، ۴۳، ۵۰-۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۷۲، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۷-۹۹، ۱۰۱-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷-۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۵۴

ک

کروی زره ۲۲۱

کرین ایگر (عکا) ۲۸، ۲۹

کلچین جهانبانی، کتاب ۵۵، ۱۳۳، ۳۳۶، ۳۴۵

کلیستان سعدی، کتاب ۶۶، ۱۳۶، ۲۴۲، ۳۴۲

کلشن معانی، کتاب ۵۶

کنج سخن، کتاب ۲۴، ۶۹، ۲۴۹

کنجه ۲۱۹

کو ۲۲۸

ل

لثالی الحکمه، کتاب ۲۴۱

لانگنهاین ۲۶۶

لاهور ۱۱۷

لجنة نشر آثار ۲۶۶

- محمد افنان، سید، لوح ۱۸۷
 محمدخان، ابن میرزا عبداللہ، لوح ۱۱۵
 محمد علاقه‌بند، لوح ۱۳۲، ۱۳۴، ۲۲۷، ۲۲۹
 محمد یزدی ۵۳
 محمد یزدی، آقاسید ۲۰۳
 محمد ابراہیم، آقا، لوح ۲۲۸
 محمد اسمعیل ۱۱۳، ۲۹۶
 محمد افضل ۲۳۴
 محمد امین آجودان‌باشی، لوح ۷۳
 محمد باقرخان، لوح ۲۱۰
 محمد باقرخان اصفہانی، لوح ۲۱۸
 محمد باقر رشتی، سید ۱۳۳
 محمد باقر قزوینی ۲۶۵، ۲۶۶
 محمد باقر مسجدشاهی، شیخ ۲۲۴
 محمد برکت‌اللہ ہندی ۲۸، ۲۹
 محمد تقی جعفری ۵۱
 محمد تقی منشادی ۱۳۴، ۲۰۸، ۳۳۶، ۳۴۱
 محمد تقی نجفی نک بہ ابن ذئب
 محمد حسن خان اعتماد السلطنہ ۳۳
 محمد حسین اقبال ۱۴۱
 محمد رضا، لوح ۲۵۹
 محمد رضا جلالی نائینی ۳۴۴
 محمد رضا شفیعی کدکنی ۲۷۳
 محمد علی ۲۸۶
 محمد علی، حاجی میرزا، لوح ۳۴۱
 محمد علی تبریزی خیابانی (مدرس) ۹۴
 محمد علی خان بہائی ۱۲۹، ۱۳۱، ۲۲۳
 محمد علی خان مشیرالملک ۳۱۱
 محمد علی فیضی ۳۲۹
 محمد مصطفی حلمی ۲۷۱
 محمد نبی خان خرم‌آبادی، لوح ۱۲۶
 محمد نصیر حسینی فرصت‌الدولہ ۳۱۱
 محمود، جناب ۲۱۳
 مثنوی مبارک (حضرت بہا‌اللہ)، کتاب
 ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۵۲، ۳۳۰
 مجتہدالشعراء ۳۲۳
 مجدالدین بغدادی ۲۷۱
 مجمر اصفہانی ۳۲۳
 مجمع الفصحاء، کتاب ۳۲۳
 مجموعہ آثار، کتاب ۲۶، ۲۸، ۶۵، ۶۶، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۱
 ۲۷۵، ۳۵۰
 مجموعہ آثار مبارکہ، کتاب ۶۸، ۹۹، ۱۲۳
 ۲۳۹
 مجموعہ الواح، کتاب ۲۸۹
 مجموعہ مکاتیب، کتاب ۲۳، ۳۸، ۶۲
 ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۴۴-۱۴۶، ۲۱۲، ۲۵۶
 ۲۶۷، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۵۴
 مجنون ۱۱۳-۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۷۵
 ۱۷۶، ۲۴۰، ۲۴۸، ۳۰۱
 محاضرات، کتاب ۲۶۵، ۲۶۶
 محبت و اتحاد ۹۳، ۱۵۰، ۲۰۲، ۲۳۶
 ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۲۸
 محبت‌اللہ ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۹، ۵۰، ۵۵
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۶۱، ۲۶۹
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۰
 محبوب الشهداء ۱۵۷، ۱۵۸
 محتشم کاشانی ۲۱، ۲۲
 محرم، آقا، لوح ۲۱۹
 محسن افنان ۱۰۰
 محفل روحانی ۲۷۴
 محمد، آقا، لوح ۱۷۱
 محمد، حاجی آقا ۵۲
 محمد ابن المنور ۱۶۵
 محمد ابن عبداللہ، حضرت رسول ۲۲، ۳۷، ۸۰، ۸۷، ۱۱۰، ۱۵۴، ۲۰۳
 محمد استعلامی ۲۷۲

- محمود زرقانی ۱۱۷، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۷۷، ۲۸۴
 محمود غزنوی، سلطان ۷۴، ۷۵
 محن و آلام، نک به مصیبات و بلیات
 محیط اعظم ۳۲۰
 محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی،
 کتاب ۲۸۱
 محیط کرمانی ۱۳۳
 مختارنامه، کتاب ۲۷۳
 مدرّس رضوی ۱۹۴
 مدنیّه، رساله ۷۲، ۹۱، ۱۳۷، ۲۳۶، ۲۳۷
 مدینه کبیره ۱۰۵
 مرتضی، آقا، شهید سروسنّانی ۳۸، ۴۰
 مریم ۲۸۶، ۲۸۸
 مزاج و مطایبه ۱۶۶، ۲۵۸، ۳۵۳
 مسجد الحرام ۳۴۲
 مسعود افندی ۳۴۲
 مسعود الممالک ۲۲۷، ۲۲۹
 مسکرات ۳۸، ۳۹
 مسیح، حضرت ۱۷، ۱۸، ۵۷، ۵۸، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۵، ۲۱۴، ۳۱۷
 مشائیون ۲۹۵
 مشتاق اصفهانی، میرسیدعلی ۲۴۸، ۲۴۹
 مشفق کاشانی ۵۶
 مشهد ۱۳۳، ۲۰۴
 مصائب و بلیات ۱۲۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸
 ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۳۵
 مصایح هدایت، کتاب ۳۳
 مصایب حلاج، کتاب ۱۱۹
 مصر ۲۷، ۲۹، ۱۷۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۲
 ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۷۱، ۲۹۷، ۳۰۴
 ۳۴۸
 مصطفی طباطبائی ۱۹۱
 مصلح‌الدین مهدوی ۲۲۵
 مصیبت‌نامه، کتاب ۲۷۲
- مطالع‌الانوار، کتاب ۵۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۳
 مظفرالدین شاه ۳۳
 معزی ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۳۰۵
 مغول ۱۸، ۱۵۸، ۱۸۸
 مفتاح الجنات، کتاب ۲۱۷
 مفید، شیخ محمد بن محمد ۲۰۴
 مقالاتی درباره سعدی، کتاب ۶۷
 مقام شعر در ادیان، کتاب ۲۲۰
 مکاتیب، کتاب ۱۵، ۳۲، ۳۹، ۶۳، ۷۴،
 ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲
 ۲۰۷، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۹۵، ۳۳۱، ۳۴۳
 مکاشفه و شهود ۲۹۵
 مکتبه النجّاح، انتشارات ۳۲۴
 مکنات، مستر ۲۸
 مکّه ۱۹۴، ۲۷۱
 ملای رومی نک به مولوی
 ممتازالسلطنه، لوح ۳۰۴
 مناجات ۳۸، ۴۸، ۱۱۴، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۴۲
 مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، کتاب ۱۱۵
 منتخبات مکاتیب، کتاب ۱۷، ۲۷۴، ۲۷۵
 ۳۲۲
 منتخباتی از پیامهای عمومی بیت‌العدل
 اعظم، کتاب ۳۵۱
 منشآت قائم‌مقام، کتاب ۳۲۳، ۳۲۴
 منصور حلاج ۱۱۹، ۲۶۹، ۲۷۰
 منطق الطیر، کتاب ۲۷۲
 منیب کاشانی ۲۸۵
 موت و حیات ۳۱۰
 موسی، جناب آقا، لوح ۱۷۲
 موسی، حضرت ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹، ۴۹
 ۵۰، ۸۹، ۹۲، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۰۳
 ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۷۰، ۳۱۷، ۳۵۲، ۳۵۴
 موسیقی ۲۷۷
 موصل ۱۱۴

- مولانا جلال الدین، کتاب ۱۹
 مولوی ۷، ۸، ۱۸-۲۰، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۶، ۴۱، ۴۳، ۵۳، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۵۴
- مولیان ۲۷۷، ۲۸۰
 مہدی ۲۸۶
 مہدی ابن ملک المتکلمین، لوح ۲۵۱
 مہدی بامداد ۳۱۱
 مہدی دہجی، لوح ۷۷
 مہدی یزدی، سید، لوح ۲۰۹
 مہدی قلی، لوح ۱۹۱
 مہدی قلی سلیل ج، لوح ۱۸۶
 میرخواند ۲۳۵
 میرزا آقای طبیب، لوح ۲۵۳، ۳۰۰
 میرزا آقای قائم مقامی، لوح ۴۳
 میرزا آقای کاشانی، لوح ۱۱۳
 میرفندرسکی، نک بہ ابوالقاسم فندرسکی
 مین، ایالت ۲۹
- نبوت و وصایت ۶۸، ۱۱۰
 نبی و ولی ۱۶۱، ۲۰۳
 نبیل اعظم زرنندی ۲۰، ۱۶۵، ۳۳۰
 نبیل ابن نبیل، لوح ۱۵۵
 نجف ۱۳۳
 نجم الدین ۳۰۵
 نجم الدین کبری ۲۷۱
 نجم باخترا، مجلہ ۱۸۷
 نذیر احمد ۳۴۴
 نراغ ۱۲۰
 نساء، سورہ ۳۰۷
 نسوان بھائی ۲۹۴
 نشرالہدایہ، انتشارات ۲۲۵
 نشر نفحات اللہ ۱۴۸، ۳۱۲
 نصر بن احمد، امیر ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 نصر اللہ، ملّا، لوح ۳۲۲، ۳۲۴
 نصر اللہ باقراوف ۱۵، ۳۸
 نصر اللہ خان اناری ۳۱۹
 نصیر الملک، لوح ۶۸
 نظامیہ، مدرسہ ۶۶
 نظیری نیشاپوری ۲۳، ۲۴
 نفحات الانس، کتاب ۲۷۳
 نفس و عرفان آن ۴۵، ۹۸
 نقد النصوص، کتاب ۱۱۸، ۱۱۹
 نقشبندیہ ۲۷۳
 نقطہ اولی ۱۱۴
 نمرود ۲۸۴
 نوح ۱۸۱
 نور محمدی ۲۰۱
 نورین نیرین، کتاب ۱۰۲، ۱۵۸
 نیاز، جناب حاجی ۲۷، ۲۹، ۲۹۷
 نی ریز ۲۰۹
 نیشاپور ۲۴، ۷۰، ۲۷۱
 نیکلسون ۵۱، ۵۸، ۱۷۶
- ن
 نار و نور، کتاب ۲۱۱
 ناسخ و منسوخ ۲۵۱
 ناصر الدین شاہ ۳۳، ۱۲۷، ۲۶۰
 ناصر امیرفرہنگی ۶۱
 ناظر، جناب، لوح ۲۹۳
 ناقضین ۱۱۱، ۱۲۷
 نامق ۲۹۶

نیویورک ۲۸

ی

و

یشرب ۳۴۱ ، ۳۴۲
 یحیی ، حضرت ۵۷ ، ۵۸
 یحیی ازل ۲۳ ، ۱۲۷ ، ۲۳۳
 یدالله سدهی ، لوح ۲۱۲
 یزد ۸۸ ، ۱۸۷ ، ۳۳۲
 یزدنامه ، کتاب ۸۸
 یزید ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲
 یعقوب ۵۶ ، ۲۰۷ ، ۳۴۸
 یغما ، مجله ۱۹۱ ، ۱۹۵
 یوسف ، حضرت ۴۹ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۲ ، ۱۰۵ ،
 ۱۰۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۸۰ ،
 ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۲۰۷ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۳۲۵
 یوسف البهاء ۲۷۶
 یوسف خان ۱۷۵
 یهود ۳۳۰

ه

هاتف اصفهانی ۳۴۵
 هارون ۲۰۳ ، ۲۰۴
 هرات (هری) ۹۴ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹
 هرالد ، روزنامه ۲۱۶
 هزارستان ، کتاب ۳۲۹
 هفت اورنگ ، کتاب ۲۷۳
 هفت وادی ، رساله ۱۴۲ ، ۲۷۲
 هماون ۲۲۸
 همت خان ۲۳۴
 همدان ۷۷ ، ۲۲۴
 هند (هندوستان) ۱۱۹ ، ۱۳۴ ، ۱۴۱ ،
 ۱۹۸ ، ۳۱۹
 هندوان ۱۴۱

کتاب شناسی

کتاب شناسی

در صورت ذیل اسامی کتب و مجلات به ترتیب حروف الفباء و بر حسب عنوان آنها که در متن این کتاب به کار رفته مرتب شده است.

عنوان	مشخصات کامل
آتشکده آذر	لطفعلی بیک آذر بیکدلی، آتشکده آذر (ط: نشر کتاب، ۱۳۳۷ هـ.ش)، با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی.
آثار	حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (ط: م.م.م. ۱۲۰-۱۳۴ ب)، ج ۷.
از دریا به دریا	محمدتقی جعفری، از دریا به دریا (کشف الایات مثنوی) (ط: انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴-۱۳۶۵ هـ.ش)، ج ۴.
اسرار	اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (ط: م.م.م. ۱۲۴-۱۲۹ ب)، ج ۵.
الواح خط عندلیب	حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله عکسبرداری شده از روی خط علی اشرف لاهیجانی (عندلیب) (ط: م.م.م. ۱۳۲ ب).
امثال و حکم	علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش)، ج ۴.
ایام تسعه	عبدالحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (لوس آنجلس: کلمات پرس، ۱۹۸۱ م).

- بدایع الآثار
محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۲م)، طبع دوم، ۲ ج.
- بشارة النور
حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، بشارة النور (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۴۰ ب).
- بیان فارسی
حضرت باب، بیان فارسی (بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ۱۶+۳۲۸ ص.
- پیام بهائی
مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹-.
- تاریخ ادبیات
ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران (ط: ابن‌سینا، ۱۳۳۸-۱۳۳۹ هـ ش)، ج ۱ و ۲؛ (ط: دانشگاه تهران، ۱۳۵۳ هـ ش)، ج ۳، بخش اول؛ (ط: دانشگاه تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ج ۳، بخش دوم؛ (ط: فردوسی ۱۳۶۳-۱۳۶۴ هـ ش)، ج ۴ و ۵، بخش اول و دوم.
- تاریخ ادبیات عرب
اکبر بهروز، تاریخ ادبیات عرب (تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۹ هـ ش).
- تاریخ رجال ایران
مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲-۱۳-۱۴ (ط: زوآر، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ هـ ش)، ۶ ج.
- تذکرة الوفاء
حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء (حیفا: عباسیه، ۱۳۴۳ هـ ق).
- ترانه امید
مجله ترانه امید، نشریه لجنه ملی ترقی نسوان ایران، تأسیس ۱۰۵ ب، دوره جدید ۱۳۰ ب - .
- توقیعات مبارکه
حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (ط: م م م، ۱۲۹-۱۳۰ ب)، ۳ ج.

- چهار مقاله
احمد بن عمر نظامی عروضی، چهار مقاله (ط: دانشگاه تهران، ۱۳۳۴ هـ.ش)، به کوشش محمد معین.
- حدیقه الشعراء
سید احمد دیوان بیگی شیرازی، حدیقه الشعراء (ط: زرین، ۱۳۶۴-۱۳۶۶ هـ.ش)، تصحیح و تکمیل و تحشبه عبدالحسین نوائی، ۳ ج.
- حدیقه عرفان
حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء، حدیقه عرفان (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۴ م).
- حیات حضرت عبدالبهاء
محمد علی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاين: لجنه نشر آثار، ۱۴۲ ب).
- خوشه‌ها
انجمن ادب و هنر، خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر (سویس: آکادمی لندگ، ۱۹۹۰ م)، ۱ ج.
- دانش‌نامه
دانشنامه جهان اسلام (ط: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ۱۳۶۹ هـ.ش -)
- دریای دانش
حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (ط: م م م، ۱۳۳ ب).
- دیوان باباطاهر
باباطاهر عریان، دیوان باباطاهر عریان (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۸ هـ.ش)، از روی نسخه تصحیح شده وحید دستگردی.
- دیوان حافظ
حافظ، دیوان خواجه شمس‌الذین محمد حافظ شیرازی (ط: زوآر، ۱۳۶۲ هـ.ش)، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ چهارم. و دیوان حافظ (ط: بروخیم، ۱۳۱۸ هـ.ش)، به اهتمام حسین پڑمان و دیوان حافظ (ط: جاویدان علمی، ۱۳۴۵ هـ.ش)، به اهتمام سید ابوالقاسم آنجوی شیرازی.

- دیوان خاقانی
خاقانی شروانی، دیوان خاقانی شروانی (ط: ارسطو، ۱۳۶۲ هـ ش).
- دیوان خلاق المعانی
کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی، دیوان خلاق المعانی ابوالفضل کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی (ط: دهخدا، ۱۳۴۸ هـ ش)، به اهتمام حسین بحر العلوم.
- دیوان سنائی
حکیم سنائی غزنوی، دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی (ط: سنائی، ۱۳۶۲ هـ ش)، به اهتمام مدرس رضوی.
- دیوان عطار
فریدالدین عطار نیشابوری، دیوان فریدالدین عطار نیشابوری (ط: سنائی، ۱۳۳۹ هـ ش)، به اهتمام سعید نفیسی.
- دیوان محتشم
محتشم کاشانی، دیوان محتشم کاشانی (ط: محمودی، ۱۳۴۴ هـ ش)، به کوشش مهرعلی گرکانی.
- دیوان منصور حلاج
حسین منصور حلاج، دیوان منصور حلاج (ط: سنائی، ۱۳۶۹ هـ ش)، چاپ پنجم.
- رحیق مختوم
عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم (ط: م م م، ۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ ج.
- رسائل و رقائم
روح‌الله مهربخانی، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (ط: م م م، ۱۳۴ ب).
- رساله مدنیّه
حضرت عبدالبهاء، رساله مدنیّه (لانکنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۴ م).
- ریاض العارفین
رضاقلی خان هدایت، تذکره ریاض العارفین (ط: محمودی، ۱۳۴۴ هـ ش)، به کوشش مهرعلی گرکانی.

- ریحانة الادب
 محمدعلی تهریزی خیابانی (مدرس)، ریحانة الادب (ط: سعدی)، ج ۱.
- ریشه‌های تاریخی امثال و حکم
 مهدی پرتوی آملی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم (ط: سنائی، ۱۳۶۵ هـ ش)، ج ۲.
- زندگانی مولانا
 بدیع‌الزمان فروزانفر، رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی (ط: زوار، ۱۳۳۳ هـ ش)، چاپ دوم.
- سخن و سخنوران
 بدیع‌الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران (ط: خوارزمی، ۱۳۵۰ هـ ش).
- سفینه غزل
 ابوالقاسم انجوی شیرازی، سفینه غزل (ط: صفی‌علی شاه، ۱۳۳۶ هـ ش).
- شاهنامه
 فرودسی طوسی، شاهنامه فردوسی (ط: جاویدان، بی‌تاریخ)، با مقدمه و شرح حال از محمدعلی فروغی.
- شرح حال میرداماد و میرفندرسکی
 اکبر هادی، شرح حال میرداماد و میرفندرسکی به انضمام دیوان میرداماد و قصیده میرفندرسکی (اصفهان: میثم تمار، ۱۳۶۳ هـ ش).
- شکوه شمس
 آن ماری شیمل، شکوه شمس (ط: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ هـ ش)، ترجمه حسن لاهوتی.
- صدرالتواریخ
 محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، صدرالتواریخ (ط: وحید، ۱۳۴۹ هـ ش)، به اهتمام محمد مشیری.
- ظهوالحق
 اسدالله فاضل مازندرانی، ظهوالحق (ط: م م م، ۱۳۱۰ ب)، ج ۸.

- عندلیب
مجله عندلیب، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا،
۱۹۸۱م -
- غزلیات شمس
جلال‌الدین محمد مولوی، غزلیات شمس تبریزی (ط:
صفی‌علی‌شاه، ۱۳۶۱ ه.ش).
- فرهنگ نوربخش
جواد نوربخش، فرهنگ نوربخش (ط: نوربخش،
۱۳۷۲ ه.ش)، ج ۱.
- کاوشی در امثال و حکم
سید یحیی برقی، کاوشی در امثال و حکم (قم: نمایشگاه و
نشر کتاب، ۱۳۶۴ ه.ش).
- کتاب بدیع
حضرت بهاء‌الله، کتاب بدیع (ط: از روی خط زین‌المقرین،
مورخ ربیع‌الاول ۱۲۸۶ ه.ق).
- کتاب‌شناسی حافظ
مهرداد نیک‌نام، کتاب‌شناسی حافظ (ط: انتشارات علمی و
فرهنگی، ۱۳۶۷ ه.ش).
- کلیات سعدی
سعدی شیرازی، کلیات سعدی (ط: جاویدان، ۱۳۶۱ ه.ش).
- کلیات شیخ بهائی
شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، کلیات شیخ بهائی (ط:
محمودی، بی‌تاریخ)، به کوشش غلامحسین جواهری.
- کواکب الدریه
عبدالحسین آواره، الكواکب‌الدریه (قاهره: سعادت،
۱۹۲۳-۱۹۲۴ م)، ج ۲.
- کیهان فرهنگی
مجله کیهان فرهنگی، ط: مؤسسه کیهان، ۱۳۶۳ ه.ش -
- گلچین جهانبانی
محمدحسین جهانبانی، گلچین جهانبانی (ط: چاپخانه
مجلس، ۱۳۲۱ ه.ش).
- گنج سخن
ذبیح‌الله صفا، گنج سخن (ط: دانشگاه تهران،
۱۳۳۹-۱۳۴۰ ه.ش)، ج ۳.

- لثالی الحکمة حضرت بهاءالله، لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱ م)، ج ۳.
- لغت‌نامه علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا (ط: سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵-۱۳۶۰ ه.ش)، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی.
- لوح شیخ حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مآخذ اشعار وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰ م)، ج ۱.
- مائده آسمانی عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (ط: م م م، ۱۲۹ ب)، ج ۹.
- مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی رومی، مثنوی مولوی (ط: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش)، به تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی، ج ۴.
- مثنوی معنوی _____، کلیات مثنوی معنوی مولوی (ط: علمی، ۱۳۵۷ ه.ش)، چاپ هشتم.
- مثنویهای حکیم سنائی مثنویهای حکیم سنائی به انضمام شرح سیرالعباد الی المعاد (ط: بابک: ۱۳۶۰ ه.ش)، تصحیح و مقدمه سید محمدتقی مدرس رضوی.
- مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت، مجمع الفصحاء (ط: امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰)، به کوشش مظاهر مصفا، ج ۶.
- مجموعه آثار حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم‌اعلی (ط: ل م م، ۱۳۲-۱۳۳ ب)، شماره ۱۵-۱۹-۲۷-۲۸-۳۶-۳۸.

- مجموعه آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء، مجموعه آثار مبارکه (ط: ل م م، ۱۳۳ ب)، شماره ۸۴.
- مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ط: ل م م، ۱۳۲-۱۳۳ ب)، شماره ۱۳، ۱۷، ۵۲، ۸۷، ۸۸، ۸۹.
- محاضرات عبدالحمید اشراق‌خاوری، محاضرات (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۷ م)، ج ۲ در یک مجلد.
- مصایح هدایت عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصایح هدایت (ط: م م م، ۱۲۵ ب)، ج ۶.
- مصایب حلاج لوثی ماسینیون، مصایب حلاج (ط: بنیاد علوم اسلامی، ۱۳۶۲ هـ ش)، ترجمه ضیاءالدین دهشیری.
- مطالع الانوار محمد نبیل اعظم زرنندی، مطالع الانوار (ط: لجنه نشر آثار، ۱۱۷ ب)، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق‌خاوری.
- مفتاح الجنات السید محسن الامین، مفتاح الجنات (بیروت: دارالقاموس الحدیث، ۱۹۶۹ م)، ج ۳.
- مقالاتی در باره سعدی منصور رستگار، مقالاتی در باره زندگی و شعر سعدی (شیراز: دانشگاه پهلوی، ۱۳۵۴ هـ ش)، چاپ دوم.
- مقام شعر در ادیان روح‌الله مهرباخانی، مقام شعر در ادیان (ط: لجنه جوانان، ۱۰۹ ب/۱۳۳۱ ش).
- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاهره: کردستان علمیه و فرج‌الله زکی، ۱۳۲۸-۱۳۴۰ هـ ق)، ج ۱، ۲ و ۳؛ (ط: م م م، ۱۲۱-۱۳۴ ب)، ج ۴-۸.

- حضرت عبدالبهاء، مناجاتهای حضرت عبدالبهاء (نیودهلی: لجنه نشر آثار، ۱۹۴۶م).
- مناجاتهای حضرت عبدالبهاء
- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (ویلنت: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۷۹م)، [ج ۱].
- منتخبات مکاتیب
- (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م)، ج ۲.
- (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۹۲م)، ج ۳.
- بیت‌العدل اعظم، منتخباتی از پیامهای عمومی بیت‌العدل اعظم (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۵م).
- منتخباتی از پیامهای عمومی
- قائم‌مقام فراهانی، منشآت قائم‌مقام (ط: ابن سینا، ۱۳۳۷ هـ ش)، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی.
- منشآت قائم مقام
- عبدالباقی گولپینارلی، مولانا جلال‌الدین (ط: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۳۶ هـ ش)، ترجمه و توضیحات توفیق سبحانی.
- مولانا جلال‌الدین
- حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، نار و نور (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۳۹ ب).
- نار و نور
- عبدالرحمن جامی، نقدالنصوص فی شرح نقش‌الفصوص (ط: انجمن شاهنشاهی فلسفه، ۱۳۹۸ هـ ق).
- نقدالنصوص
- عبدالحمید اشراق‌خاوری، نورین نیورین (ط: م م م، ۱۲۳ ب).
- نورین نیورین
- ایرج افشار، یزدنامه (ط: فرهنگ ایران‌زمین، ۱۳۷۱ هـ ش)، ج ۱.
- یزدنامه
- مجله یغما (ط: صاحب امتیاز و مدیر حبیب یغمائی)، ج ۳۱ (۱۳۲۷-۱۳۵۷ هـ ش).
- یغما

INSTITUTE FOR BAHÁ'Í STUDIES IN PERSIAN

P. O. Box 65600

Dundas, Ontario

L9H 6Y6, Canada

Phone: (905)628-3040

Fax: (905)628-3276

Copyright ©1995 by Institute for Bahá'í Studies in Persian

All rights reserved. Manufactured in the United States of America.

ISBN 1-896193-11-0

Book Design, Typesetting & Production by Siamak Monjazeb

Calligraphy & Jacket Design by A. H. Tábnák

**Ma' ákhidh-i-Ash'ár dar
Áthár-i-Bahá'í**

Vol. 2

**Ma' ákhidh-i-Ash'ár-i-
Fársí**

(Sources of Persian Poetry in the Bahá'í Writings)

Alif - Thá'

**by
Vahid Rafati, Ph.D.**